موشح

"صوفا"

"حرق"

"هدية"

"سيوطي"

"ابن عقيل"

١٠٠

مؤسسة توزيع كاغذ و چوب
PAPER & WOOD P.D.C

Scanned by CamScanner

۷۶/۸/۱۹ «به نام تعالی»

* تفاعل :

تَفَاعَلَ يَتَفَاعَلُ تَفَاعُل

- قواعد خصوصی ۲ و ۳ و ۴ مربوط به باب تفعّل در این باب عیناً موجود است با این تفاوت که «تاء» محذوف در اینجا مربوط به باب است نه حرف مضارعه.

۱- مشارکة : تضارب زیدٌ وعمروٌ (زید و عمرو زد و خورد کردند) (غالبی)

۲- مطاوعه : تَبَاعَدَ (دور شد) [باب مفاعله را مطاوعه می کند]

۳- تظاهر و تشبّه : تَمَارَضَ (خود را به مریضی زد)

۴- تدریج : تَوَارَدَ (به تدریج وارد شدند)

۵- معنای ثلاثی مجرد : تعالی الله (خدا بسیار مرتبه است)

- معنی ۲ فعل لازمی را که توسط مفاعله متعدی شده مجدداً لازم می کند. اِقْتَحَمَ [مطاوعه باب افعال]

اِصْطَادَ [اِتخاذ ثلاثی مجرد] احتاط [مفارقة ثلاثی مجرد] تَنَهَّوا [مطاوعه]

«به نام تعالی» ۷۶/۸/۲۰

* افعلال :

إِفْعَلَّ يَفْعَلُّ إِفْعِلَال

- در موادی به کار برده می شود که دلالت بر رنگ یا عیب داشته باشند. ۷۶/۸/۲۱

۱- دخول فاعل در مبدأ فعل : إِسْوَدَّ اللَّيْلُ (شب وارد سیاهی شد)

۲- مبالغه : إِحْمَرَّ الحَدِيدُ (آهن بسیار سرخ شد)

Scanned by CamScanner

«بسمه تعالی»

۷۶/۸/۲۴

* استفعال: اِسْتَفْعَلَ یَسْتَفْعِلُ اِسْتِفْعَالٌ

* در مصدر اجوف آن بعد از حذف حرف علّه یک «تاء» به آخر آن اضافه می‌شود.

۱- طلب: اِسْتَنْصَرَ (یاری طلبید) [معنای تعدّی می‌دهد] «غالبی»

۲- تحوّل: اِسْتَحْجَرَ الطِّینُ (گِل سنگ شد)

۳- مفعول را بر صفتی یافتن: اِسْتَعْظَمْتُ الْأَمْرَ (مطلب را بزرگ یافتم)

۴- مفعول را بر صفتی متّصف کردن: اِسْتَخْلَفْتُ زَیْدًا (زید را جانشین خود قرار دادم)

۵- تکلّف: اِسْتَجْرَأَ (به زحمت جرأت شان داد)

۶- مطاوعه: أَرَحْتُ زَیْدًا فَاسْتَرَاحَ (زید را راحت کردم پس راحت شد)

۷- معنای ثلاثی مجرد: عَرَّ یا اِسْتَعَرَّ (آرام گرفت)

* مطاوعه این باب مخصوص ثلاثی مجرّد است (سه مجرد را مطاوعه می‌کند)

[اصلاً ما الف ماقبل غیر مفتوح نداریم، مگر همزه ماقبل مفتوح می‌شود الف پس چه بلایی است که هرجا الفی داشتیم و ماقبلش از عدول کرد بگوییم الف بدل به همزه شده، یعنی بازگشت به همزه. لذا فراگیری آسان می‌شود، این معقول‌تر است ؛]

اِذَّکَرَ ← اِنْتَفَعَلَ اِذَّاکَرَ ← تَفَاعَلَ اِذَّکَرَ ← تَفَعَّلَ

«بسمه تعالی»

۷۶/۸/۲۵

معانی فوق تدریس شد.

Scanned by CamScanner

* افعیلال : ← إفعالّ يَفْعالّ إفعيلال ←

* غالباً در الوان و عیوب به کار می رود و تدریج و مبالغه را می رساند.

← تدریج و مبالغه : اِحْمارَّ الحَدیدُ (آهن تدریجاً بیار سرخ شد)

ابواب غیر مشهور:

① فَوْعَلَة ② فَيْعَلَة ③ فَعْنَلَة ④ فَعْوَلَة

⑤ فَعْلَلَة ⑥ فَعْلاة ⑦ تَفَعْعُل ⑧ تَفَوْعُل ⑨ تَفَيْعُل

⑩ تَفَعْلُل ⑪ تَفَعْوُل ⑫ اِفْعِنْلال ⑬ اِفْعِنْلاء

⑭ اِفْعِوّال ⑮ اِفْعِيعال

"بسمه تعالی" ۷۶/۸/۲۷

تشریح نیاوردند! در جلسه‌ی بعد هم فقط روی برگه سؤالات کار شد تا خنگام امتحان ...!!

"بسمه تعالی" ۷۶/۹/۸

* رباعی : مجرد : ← فَعْلَلَ يُفَعْلِلُ فَعْلَلَةً ←

(فعلال)

مزید : ۱- تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُلاً

۲- اِفْعَنْلَلَ يَفْعَنْلِلُ اِفْعِنْلال

۳- اِفْعَلَلَّ يَفْعَلِلُّ اِفْعِلال

Scanned by CamScanner

تَفَعْلُل : ← تَفَعْلَلَ يَتَفَعْلَلُ تَفَعْلُلاً ←

در صیغه‌های تاء دار مضارع می‌توان تاء باب را حذف کرد.

← ۱- مطاوعه : تَدَحْرَجَ (غلطید)

اِفْعِنْلال : ← اِنْفَنْلَلَ يَنْفَنْلِلُ اِنْفِنْلالاً ←

← ۱- مطاوعه : اِحْرَنْجَمَ (جمع شد)

اِفْعِيلال : ← اِفْعَيْلَلَ يَفْعَيْلِلُ اِفْعِيلالاً ←

← ۱- تأکید و مبالغه

"بسمه تعالی" ۷۶/۹/۹

"فعل صناعی"

اسم یا جمله بدل به فعل می‌گردد و فعل ساخته شده صناعی است. منعوت (ترانشیده)

جامد غیر مصدر — فعلیه یا اسمیه

⇓

← باید حاوی مجموع حروف اصلی اسم باشد.

← غالباً بر یکی از ابواب مزید می‌آید چه ربا باشد.

اِسْتَغْثَوا [طلب] ← یک یا چند حرف از تمام یا اکثر کلمات آن جمله گرفته می‌شود.

اِسْتَغْنی [برمنش یافتن] ← غالباً بر وزن رباعی مجرد آورده می‌شود.

استکانوا [مطاوعه] استضعفونی [متضعف کردن] استوحش [مجرد]

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۱۰ / ۹ / ۷۶

تفسیر متصرف

① آنهایی که امر ندارند:

انفعال ناقصه	زَالَ یَزَالُ	قطع شدن	
	بَرِحَ یَبْرَحُ	"	
	فَتِئَ یَفْتَؤُ	"	
	اِنْفَکَّ یَنْفَکُّ	"	

- این چهار تا چون همیشه با مای نافیه می‌آیند و منفی هستند معنای استمرار و اتصال را می‌دهند.
- و حَبَّ همیشه با فا می‌آید.

انفعال مقاربه	کَادَ یَکَادُ	نزدیک شدن	
	اَوْشَکَ یُوْشِکُ	"	
	طَفِقَ یَطْفَقُ	شروع کردن	

- صیغه‌های عقود هم واقع در دسته دوم هستند مانند: بِعْتُ ، اِشْتَرَیْتُ و ...

② آنهایی که مضارع دارند:

دو جمع دسته دوگروهی نیستند	تَبَارَکَ	مقدس است	
	کَثُرَ	زیاد است	
	طَالَ	درازتر است	قَلَّ کم است

- اولی مختص به خداست.

انفعال استثناء	خَلَا		
	عَدَا		
	حَاشَا		
انفعال ناقصه	لَیْسَ	نیست	
	دَامَ	دوام یافت	

- دامَ همیشه بعد از مای موقتیه مصدریه می‌آید.

انفعال مقاربه	اَنْشَأَ	شروع کردن	
	جَعَلَ	"	
	اَخَذَ	"	
	عَلِقَ	"	
مقاربه	کَرَبَ	نزدیک شد	عَسَی امید است
انفعال مدح و ذم	بِئْسَ ، سَاءَ	ناپسند است	حَرِیٰ "
	نِعْمَ ، حَبَّ	پسندیده است	اِخْلَوْلَقَ "

Scanned by CamScanner

③ آنهایی که مضارع ندارند: أَفْعَلَ ماضی

أَفْعِلْ امر

اوزان تعجب

* همیشه بعد از کار استفهام واقع می‌شود.
* همیشه بعد از آن اسم منصوب واقع می‌شود.

اولی

* اولی اعلال می‌شود ولی

* همیشه قبل از باء جارّه و اسم مجرور به آن می‌آید

دومی

دومی اعلال و ادغام نمی‌شود.

④ آنهایی که ماضی و مضارع ندارند: تَعَالَ بیا

هاءِ	هائِيا	هاؤُوا	
هائِي	هائِيا	هائِينَ	
هاءَ	هاؤُما	هاؤُم	
هاءِ	هاؤُما	هاؤُنَّ	

هَاتِ بیاور

هَاءِ ″

هَاءَ بگیر

هَيَّ بشتاب

هَبْ فرض کن

۳ صیغه

همین دیگر

فعل غیر متصرّف مبدأ اشتقاق ندارند

تَعَالَ	تَعَالَيَا	تَعَالَوْا
تَعَالَيْ	تَعَالَيَا	تَعَالَيْنَ

هَيَّ	هَيَّيَا	هَيُّوا

″بحمد تعالی″

۷۶/۹/۱۱

″اسم فعل″

وجه تسمیه ← اسمی را برای فعل در نظر می‌گیریم که بر همین معنا باشد (شبیه اسم مصدر)

← این کلمه‌ای است که هم ویژگی اسم و هم ویژگی فعل دارد (معنای فعل و وزن اسم)

Scanned by CamScanner

اسماء فعل:

دارای اثر و معنای فعل هستند ولی وزن یکی از افعال را نداشته باشند و یا اگر دارد بعضی از خواص اسم مثلاً تنوین را می‌پذیرد:

[بَعُدَ] ① ماضی‌ها: هیهات [دور شد]

[أُتْرُكُ] ② مضارع‌ها: أُفٍّ [بیزارم]

[أُسْكُتْ] ③ امرها: صهٍ [ساکت شو]

مراد فرد خاصی نیست بلکه خود سکوت است

سکوت مبهم (تنوین ابهام را می‌رساند)

* اسم فعل مبالغه در معنای فعل می‌نماید.

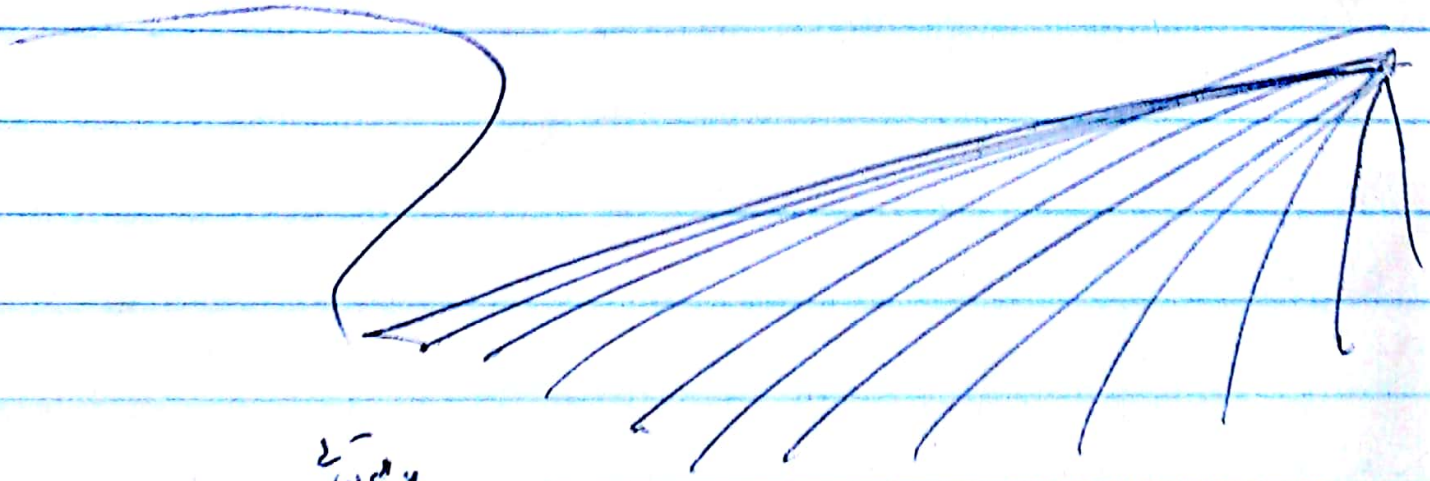

"هو تعالی"

در تاریخ ۷۶/۹/۱۱ درس مرور

به پایان رسید.

۷۶/۹/۱۱

Scanned by CamScanner

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمات

۱۱ ۱۱

۷۳/۹/۱۲

«بسمه تعالی»

زمان کلاس از ۷ به ۷:۱۰ تغییر یافت.

علم نحو: علمی است که قواعدی را ارائه می‌کند که ما بایستی با توجه به آن قواعد کلمه را از حیث اعراب آن بشناسیم.

و همچنین کیفیت ترکیب بعضی جملات با یکدیگر. [احوال آخر کلمه از حیث اعراب و بنا]

[زیدٌ] مسندٌ الیه [قائمٌ] مسند [فزیدٌ قائمٌ]

کلام: ترکیبی است از مسند و مسندٌ الیه [در جمله اسمیه مسندٌ الیه مقدم است]، معنای تامی که سکوت بر آن صحیح باشد.

موضوع: کلام و کلمه است.

فائده: بتوانیم جملات و کلمات را صحیح بیان کنیم، حفظ السن از خطای لفظی.

به نسبت دادن یک اسم یا فعل به اسم دیگر که مفید معنی باشد **اسناد** گویند.

جمله: مسند و مسندٌ الیه دارد، اسناد هم هست ولی استقلال تامه ندارد:

یک جمله ← جاء زیدٌ و الشمس طالعةٌ ← یک جمله مجموعاً یک کلام است.

جملات حالیه، وصفیه، صله و ... که جمله هستند ولی کلام نیستند.

کلام: فعلیه ← (فعل) مسند + مسندٌ الیه {فعل و فاعل}

اسمیه ← مسندٌ الیه + مسند [صرفاً فعلیه نبودن شرط اسمیه است]

{مبتدا و خبر} ← مسند + مسندٌ الیه [أقائمٌ زیدان] مسند

خبر: ① اسم مفرد ② جمله اسمیه ③ جمله فعلیه ④ شبه جمله ⑤ جمله شرطیه

قائمٌ — قامَ ⟷ برعکس ابوهُ قائمٌ — فی الدار — ان ضربتهُ

یا: جار و مجرور / ظرف

«بسمه تعالی» ۷۶/۹/۱۶

اسناد

- تام ← کلام
- ناقص ← ترکیب اضافی [غلامُ زیدٍ]
  - ملکیّه [کتابُه] (مضاف = تکیه کننده به ...)
  - بیانیّه [ثوبُ قطنٍ]
  - ظرفیّه [صلاةُ اللیلِ]
  - etc
  - جمله شرط [إن ضربتَ]

اضافه

* در قسم دوم اضافی حرف «مِن» در تقدیر است و در قسم سوم حرف «في» در تقدیر است، در قسم اول هم حرف «لِ»

کلام

- حملیّه
  - اسمیّه
    - مبتدا
    - خبر
      - مفرد
      - جمله
        - اسمیه
        - فعلیه
        - شرطیه
    - شبه جمله
  - فعلیّه
- شرطیّه
  - متصله [إن ضربني ضربتُك]
  - منفصله [العدد إمّا زوجٌ وإمّا فردٌ]

* این مطلب که اکنون نوشته شد در صدد کلام در بحث منطق است و در نحو جمله شرطیه را هم، حرف شرط را در نظر نمی‌گیرند یا اسمیه می‌شود و یا فعلیه.

«بسمه تعالی» ۷۶/۹/۱۷

اعراب: اثری است که عامل خواستار آن است.

title

- اسم / فعل / حرف
  - لفظی (خبر لفظ دارد کدام است)
    - عامل ← ضَرَبَ زیدٌ ← معمول ← اعراب
  - معنوی
    - مبتدا (خبر)
    - مضارع

* در مبتدا: ابتدائیت که تجرّد از عوامل لفظیه است.

* در مضارع: تجرّد از عوامل نصب و جزم.

Scanned by CamScanner

attention : هر کلمه هر چه که باشد انفراداً و به تنهایی مبتدا است فقط هنگام ترکیب با الفاظ دیگر ممکن است معرب شود و یا مبنی باقی بماند.

noktah : فعل از حرف و حرف از اسم در علامتیت قوی‌تر ند، قوی‌ترین فعل است.

اسم اصل در اسم اعراب است و اسامی مبنی به جهت (شباهت حرفی) مبنی شده اند.

" فعل مبنی " " افعال معرب " (شباهت اسمی) معرب "

ا

۷۶/۹/۱۸

بسمه تعالی

erab f:
- rafe
- nasb
- gazm

benae esm:
- fathe : أَيْنَ
- kasre : أَمْسِ
- zame : حَيْثُ
- sokoon : هَذَا

bena fel:
- fathe : نَصَرَ
- zame : ضَرَبُوا
- sokoon : اِضْرِبْنَا
- hazfe : اِرْمِ

benae i:
- fathe : ثُمَّ
- zame : مُنْذُ
- kasre : لِ
- sokoon : عَلَى

* نَصَرَنِّي معنی بر چیست؟

هر اسم سه حالت دارد:
- یا تنوین می‌گیرد.
- " ال "
- " مضاف واقع می‌شود.

erab e:
- raf : ضمه، الف مثنی، واو جمع، واو ستة.
- nasb : فتحه، یاء مثنی و جمع، الف ستة، کسره ات...
- jarr : کسره، یاء مثنی و جمع و ستة، فتحه در غیر منصرف.

Scanned by CamScanner

«بسم الله الرحمن الرحیم»

۷۶/۹/۲۰

جلسه دیروز و امروز در مورد معنی اعراب اسم توضیح داده شد.

حروف جر: { باء تاء کاف لام واو منذ مذ خلا
رُبَّ حاشا من عدا فی عن علی حتی الی

the teacher gave us a question sheet today. It's about Sarf.

معرب ← منصرف
معرب ← غیر منصرف : اسمی که دو سبب از اسباب نه در آن موجود باشد.

{ وزن فعل ... ان عدل
معرفه بودن صفت عجمی
مؤنث جمع ترکیب مزجی } [عثمان، احمد، بعلبک]

منقوص ← هُدَیٌ ← هُدَیُ ن (ثقیل است نمی‌دانند) ← هُدَیْ ن ← هُدَانْ
مقصور ← قَاضِیٌ ← قَاضِیُ ن ← قَاضِیْ ن ← قَاضِنْ ← $\boxed{\text{قَاضٍ}}$ $\boxed{\text{هُدًا}}$

«بسم الله الرحمن الرحیم» "In The Name Of GOD"

۷۶/۹/۲۲

در مورد ۳ صفحه ۲۸ تغلیب به کار شده است در مورد ۴ هم همینطور اما مورد ۴ به عکس مورد ۳ شد

کتابی (رفع) کتابی (نصب) کتابی (جر) : این شوی کسره را در آن اعراب گرفت ولی تغلیب با

معلقی " معلقی " معلقی " : فقط حالت اول تقدیری می‌شود و اعراب حرکت

غلامانِ ← غلامایْ ← غلامیَیْ ← غلامیَّ (در هر سه حالت به همین شکل است!)

Scanned by CamScanner

اعراب تقدیری in esme

- اسم منقوص (فقط رفع و جر)
- " مقصور (هر سه حالت)
- " مضاف بیاء "
- جمع مذکر سالم مضاف بیاء (فقط رفع)

بنیات in esm

- ضمیر
  - متصل
  - منفصل
- اسم اشاره
- " موصول
- " استفهام
- مرکب مزجی

اشارات in esme

- مشترک بین مکان و غیر آن
- مختص به مکان

* آن چیزی که در ترکیب کلمات بر اعراب آن تاثیر بگذارد را عامل گویند.

۷۶/۹/۲۶ "بسم الله"

من : لِذَوِی العُقُول ما : لِغَیرِ ذَوِی العُقُول أیّ : هر کدام

ذا : الذی استفهام ← تصدیقی : جواب بله یا خیر است : أ مریخ مسکونٌ؟

تصوری : جواب طرف نسبت است : من قائمٌ؟

زمانی : جواب زمان است : متی زیدٌ قائمٌ؟

(زائده) : " زائده و نسبت است

Scanned by CamScanner

اسماء استفهام معنای حرفی دارند فلذا مبنی هستند.

ترکیب ← اسنادی : زیدٌ قائمٌ.

← اضافی : غلام زید.

← مرکب مزجی : بعلبک (نسبتی وجود ندارد، همانطوری به هم وصل شده اند [اسکی!])

← در عدد : احدَ عشر (هر دو مبنی بر فتح الا در مورد ۱۱ و ۱۲)

← در غیر عدد (جزء دوم غیر منصرف فرض می شود)

قدرت معارف ← مضاف به ضمیر ، مضاف به اسم "ال" دار ، ... ، مضاف

۷۶/۹/۲۷ "تبرتعا"

مبتدا ← اسمی : "زیدٌ قائمٌ"

← وصفی : "أقائمٌ الزیدان" [باید قائمان داشته باشیم که خبر شود و چون مفرد آمده قائم را مبتدا می گیرند و الزیدان را فاعل آن که جانشین خبر فرض می کند پس قائم دیگر اسم نیست بلکه حالت وصفی پیدا می کند.]

* أقائمانِ الزیدانِ : اولی را خبر مقدم می گیریم که رفع به ضمیر داده است و دومی را مبتدای مؤخر

در حالات وجود اسم فاعل می تواند رفع به ظاهر دهد

← خبر باشد : زیدٌ قائمٌ ابوهُ

← به همزه استفهامی تکیه کند : أقائمٌ الزیدان

← حال باشد و منصوب :

← صفت برای موصوفی باشد :

← به ما ی نافیه تکیه کند :

esme faiel

بسمه تعالی

+ هنگامی که خبر یک جمله باشد به آن جمله جمله خبریه گویند.

+ اگر نکره دارای نوعی تخصیص باشد می تواند مبتدا واقع شود: سلامٌ علیک

الحاقةُ ما الحاقةُ "ما در اینجا به معنای پرسش آمده، چیست؟"

مبتدا — خبر ← مبتدا — خبر

[مسئول حضور و غیاب تشریف ندارند!]

+ بین جمله خبریه و مبتدا همیشه رابطی موجود است

بعضی از مسوّغات ابتدای به نکره:

صفت: رَجُلٌ عالِمٌ جاء

تقدم خبر: فی الدار رجلٌ

ماء نافیه یا همزه استفهامیه: أرجلٌ فی الدار

دعایی بودن: سلامٌ علیک

ظروف: وجوهٌ یومئذٍ ناعمة

سوّغ: مجوّز

* اگر جار و مجرور و ظرفی قیدی برای نکره باشد صفت می شود.

* " " " " " معرفه " حال.

۷۶/۹/۲۹

" کبر مقتاً

یکی از شرایط اسم ظاهر بودن فاعل است، خبر باشد" است. It has a mistake ←

اگر رابطی بین جمله خبریه و مبتدا موجود نبود اسم یا فعلی عامل را در تقدیر می گیریم تا ضمیر رابطی پیدا آید:

هذا زیدٌ ← هذا کائنٌ (هو) زیدٌ [در این مورد بیش از این صحبت نشد!]

* در تعریف فاعل لفظ عامل به کار رفته تا هم فعل را پوشش دهد و هم اسم فاعل را.

Scanned by CamScanner

فاعل ← لغوی : مسند الیه زیدٌ قامَ (حق) ← اصطلاح

اصطلاحی : " " خودش (بعد از فعل) ← لغوی

[مطالب را با یک خوب بیچینیم و با الفاظ عجیب و غریب تحویل کنیم و بعد بیان نمائیم تا کسی نفهمد به عکس که قدما ساده می کنند تا همه بفهمند]

[خودم را عصر کنم ؟]

۲۹، ۹، ۷۶

اسم تعالی

شبه فعلها که تا استدعا نه فعل متعلق بگیرند

- اسم فاعل — (رفعت) نَمَو ← اسم (اِفْعَ)
- " مفعول — (داغ نهاد) وِسْم ← اسم (اِفْعَل)
- صفت مشبهه — ✓ اَمَة (کنیز) ✓ شاة (گوسفند)
- مصدر

تقسیمات esme (six)

- مصدر ↔ غیر مصدر
- جامد ↔ مشتق
- مذکّر ↔ مؤنث
- متصرّف ↔ غیر متصرّف
- معرفة ↔ نکره
- معرب ↔ مبنی

معرب:

- شبه صحیح ← مختوم به "ـه و ـا" و "ـه ـی"
- صحیح ← غیرهم
- منقوص ← مختوم به "ـی"
- مقصور ← مختوم به "ـی"
- ممدود ← مختوم به "ا"

Scanned by CamScanner

همانگونه که اسم فاعل فاعل می‌گیرد،
همچنین اسم مفعول هم نائب فاعل می‌گیرد.

بسمه تعالی

۷۶/۹/۳۰

sound blaster

اذا ← ظرف (برای ماضی)

اذا ← " (برای مستقبل)

[هو] نحو: که نحو خبر است برای "هو" محذوف.

بسمه تعالی ← استاد علیزاده ← ۷۶/۱۰/۱۰

تقسیمات فعل:

لازم ← متعدی

① مفعولی: کَتَبَ، ضَرَبَ

② مفعولی: مبتدا و خبر بوده‌اند
" " مفعول بوده‌اند

③ مفعولی: أَعْلَمَ، خَبَّرَ

افعال باب "أَعْطَى"

به معنای فرق نیست
مسئله قلوب

مفعول اول نائب فاعل
مفعول دوم جای مبتدا و خبر

کَسَاهُ الأُمُّ الطِّفْلَ الثَّوْبَ

وهبتُ زيداً كتاباً (جَعَلَ گاهی دو مفعولی است و گاهی یک مفعولی)

وجعلنا النهارَ معاشاً

(أي خلقنا) وجعلنا سراجاً وهّاجاً

تقسیمات فعل

- لازم ⟷ متعدی [به مفعول]
- معلوم ⟷ مجهول [نوع مسند الیه]
- تام ⟷ ناقص [نیاز به یک جزء غیر مرفوع]
- مقاربه
- مدح و ذم
- تعجب

* هرگاه مسند الیه فعل مورد نظر ما فاعل خود فعل باشد فعل معلوم است و اگر نباشد مجهول. تَفَضَّلَ [فاعل ذکر نشده ولی معلوم]

* ممکن است نائب فاعل مفعول نباشد: مفعول ظرف مصدر جار و مجرور

انواع نائب فاعل

* کان گاهی فعل تامه است گاهی ناقصه: کان [ ] [تامه]

کان [ ] [ ] [ناقصه]

✓ فعل ناقص اصلاً صحیح السکوت نیست: حسن ... است.

✓ متعدی هر چند ... هست ولی کامل نیست و شنونده را در انتظار می‌گذارد: حسن زد.

جمل اسمیه معنای حال و استمرار را می‌رسانند

افعال ناقصه

۱۳ عدد هستند.

کان : ماضی یکون : مضارع برای بیان ثبوت خبر برای اسم می‌باشد و استمرار ندارد

صار : برای بیان تغییر استعمال می‌گردد

امسی : دقیق‌تر است که عصر گفته شود.

این افعال چون معنای بود همراه با خود دارند پس کمانند ظرف می‌باشند.

غیر از فتی ، لیس و زال باقی افعال ناقصه مفعول تام هم می‌توانند باشند.

Scanned by CamScanner

۷۶/۱۰/۱۴

«بسمه تعالی»

* افعال مقاربه: {جزء تعریف کتاب که تعریف نحوی باشد}

مقاربه‌ها و ناقصه‌ها جزء نواسخ مبتدا و خبر هستند.

خبرشان حتماً فعل است ← خبرشان می‌تواند هر چه باشد.

مقاربه‌ها:
- رجاء [فعل مضارع می‌گیرند، همراه آن مصدریه] عسی زید أن
- قرب [" " "] کاد زید یضرب (نزدیک بود)
- شروع [" " "] أخذ الأب یذهب

رجاء: امیدواریم ثبوت خبر برای مبتدا حاصل شود. {غالباً با أن مصدریه می‌آید}

قرب: نزدیک بود ثبوت خبر برای مبتدا حاصل شود. {بهتر است با " " نیاید}

شروع: به ثبوت رسیدن خبر برای مبتدا آغاز شده است. (بیانگر آغاز تلبس مبتدا به خبر است)

* چون «أن» مصدریه شبیه «سوف» معنای استقبال را با خود دارد. {نمی‌تواند با أن بیاید}

~~Textbook~~ اسم فعل کاد، اوشک و طفق در قالب مضارع به شکل یکاد، یوشک آمده‌اند ولی از سایر افعال مقاربه سه فعل عسی، انشأ و کرب قطعاً صیغه مضارع ندارند.

~~texture~~ همراهی أن با افعال شروع محال و ممتنع است.

اسم مرفوع	+	اسم مرفوع	+	مدح یا ذم
اسم مخصوص فعل		فاعل		فعل

نِعْمَ	الرَّجُلُ	زیدٌ
مدح	فاعل	خبر برای «هُوَ» محذوف
خبر مقدم		مبتدای مؤخر

خبر برای مبتدای محذوف است

و یا مبتدای مؤخر بوده و خبر مقدم دارد

Scanned by CamScanner

حَبَّذا زيدٌ — فعل مدح — فاعل — خبر برای مبتدای محذوف

یا

حَبَّذا زيدٌ — خبر مقدم — مبتدای مؤخر

انشاء ← امر، نهی، مدح، ذم

«بسم الله» ۱۶/۱/۷۶

ما أفعَلَ فلانٌ ← صیغهٔ تعجب ← أفعِل به

«انشایی»

فعل تعجب برای بیان انشاء تعجب وضع شده است

تعجب زمانی پیش می‌آید که سبب یک پدیده تعجب را محقق به انسان می‌داند

ما أفعَلَ فلاناً؟

ما: تعجبیه (استفهامی) ← فعل ماضی (فاعل هو) ← مفعول به مفرد

و در تعریف انسان می‌گویند: «الانسانُ حیوانٌ متعجّبٌ» و «المتعجّبُ هُوَ الضاحكُ»

أفعِل بفلانٍ ← فاعل محذوف مرفوع ← مجرور به حرف جر ← فعل تعجب

حروف ← غیر عامل، عامل

الصاق ← مثل: زید: خط میخ چسبیده به مکان زید بود.

استعانت ← به سر ابزار انجام فعل داخل می‌شود.

مصاحبت ← به معنای مع می‌باشد.

مقابله

تعدیه

سببیت

ظرفیت ← الحسدُ بقلبِ زيدٍ

قسم

تأکید

ذهبتُ باللیلِ (ظرف زمان)

Scanned by CamScanner

۷۶/۱۰/۱۷

بسمه تعالی

* «أو نقلك» همیشه با «ان» همراه است. [منظور خبرش است]

مِن

- ابتدائیت در مکان
- تعلیل
- ابتدائیت در زمان
- تأکید
- بیان جنس
- تبعیض

* ابتدا غایت در مکان: نُخرِجَهُم مِنَ الظُّلُماتِ اِلَی النُّور (مجازی)
* " " در زمان: بنظر می رسد که مجازی نداشته باشد.
* بیان جنس: برای در ی آید که نوع جنس قابل خود را بیان می دارد.
* تبعیض: که به جای "مِن" تبعیضیه می توان کلمه "بعض" گذارد.
* تأکید: «وما ارسلنا مِن رسولٍ» به خطر...
* تعلیل: علت و سبب را می رساند می توان به جای «لِأجلِ» گذاشت.

اِلی

- انتهائیت در مکان
- مغایرت
- انتهائیت در زمان

Scanned by CamScanner

① آیا مجازی در زبان هست؟
② چه چیز معنای صحیح در "عاد رسلنا" پدید آورده؟

* انتها غایت در مکان : وَمَن هاجَرَ إلی اللهِ وَرَسولِهِ (مجازی)
* " " زمان : مثال مجازی گفته نشد.
* معنای مع : معنای "مصاحبت" است.
* غالب و اکثر استعمال حروف در یک معنی است (حتی معنای غالب) . ٪۸۰

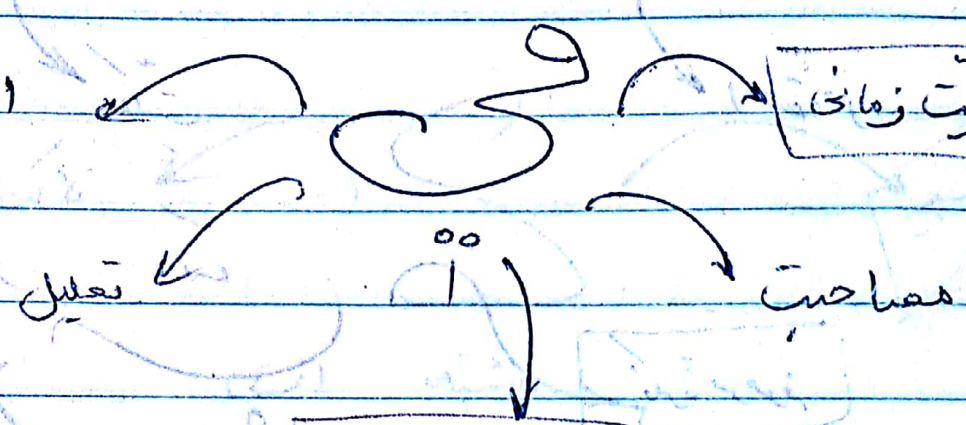

ظرفیت مکانی

ظرفیت مکانی : «وَلَمّا یَدْخُلِ الإیمانُ فی قُلوبِکُم» (مجازی)
" زمانی : «فی یومٍ مقدارُهُ ...»
تعلیل : «دَخَلَتِ امرأةٌ عَن نارٍ فی هِرَّةٍ حَبَسَتْها»

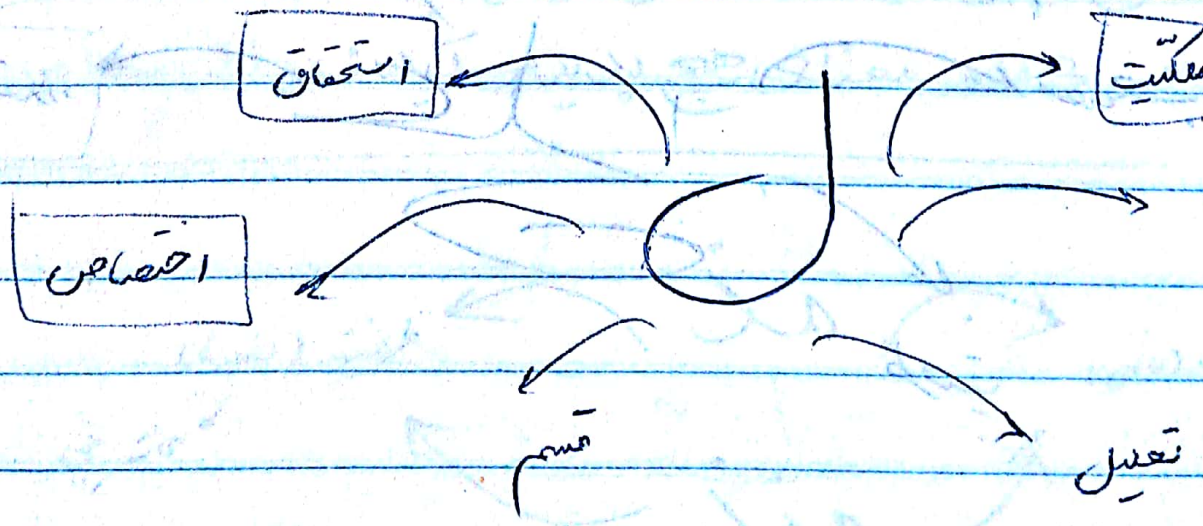

Scanned by CamScanner

* لام اختصاص: بر سر چیزهایی در می‌آید که لیاقت و شایستگی مالکیت ندارند.

* ملکیت: بر سر مملوک در می‌آید که شأن و شایستگی دارند.

الکتابُ لزیدٍ الجلُّ للفرس

ملکیت اختصاص

چه بسا... ـــــ ـُ

نکرهٔ موصوفه

* نکرهٔ موصوفه: از شدت نکره بودنش کاسته شده است: مردایرانی

حرف جر شبه زائد

استعداد صاحب

ظرفیت

عن

مجاوزه : خروج و یا عبور از چیزی

بسمه تعالی

۷۶/۱۰/۲۰

تشبیه — تأکید

ارکان تشبیه:
- مشبّه (فرع)
- مشبّه به (اصل)
- وجه شبه (جامع)
- ادات تشبیه

تشبیه:
- در ذات: زیدٌ کالاسد
- از حیث خصوصیات ذاتی و ظاهری
- در صفات: زیدٌ کالاسد
- از حیث مقداری و صفاتی

هرگاه نکره پس از ادوات نفی قرار گیرد در کلام معنای هیچ پدید می آید: وما ارسلنا من رسول

مذ — منذ

ظرفیت (مضارع) — ابتداء غایت (ماضی)

ما أری زیداً مذ یومنا — ما رأیت زیداً مذ یوم الجمعه

Scanned by CamScanner

* مذ و منذ گاهی به عنوان اسم هم معرفی می‌شوند.

حتّی

انتهاء غایت — الی

مصاحبت — مع

أکلتُ السمکة من ذنبها الی رأسها : تا سرش خوردم

" " " " حتی " : وحتی سرش را هم خوردم

قَدِمَ الحاجّ حتّی المشاة : حجاج آمده‌اند حتی پیاده‌هایشان

* حتّی ، واو قسم و کاف جر هیچ ضمیر واقع نمی‌شوند.

واو قسم

متعلقش هرگز ذکر نمی‌شود.

تاء قسم

فقط جر بر لفظ جلاله در آید

حاشا

تنزیه

به این معنا که تقریباً همان نقش ادات استثناء را بازی می‌کند.

Scanned by CamScanner

خلا
عدا

استثناء ← الّا

* حرف جرّ زاید، کاف، حاشا، خلا و عدا متعلّق ندارند.

← زیرا تعلّق عبارت است از وابستگی معنایی ←

حروف ناصبه:

أن

حرف مصدریّه است

تأویل به مصدر

استقبال

لن

تأکید

استقبال

نفی

کی

تعلیل

إذن

جواب و جزاء (پس)

Scanned by CamScanner

* حاشا ← اسم : للتنزیه
← حرف : للاستثناء

← حروف جازمه : لم ، لمّا ، لام امر ، لای نهی ، إن شرطیه

لای نهی ← طلب انجام ندادن فعل

لام امر ← طلب انجام فعل

لمّا ← گذشته ، توقع موقوع هست ، ماضی نقلی

لم ← منفی

حذف فعل آن جایز است

إن ضَرَبَ أَكْرَمْكَ

* اگر در جمله شرطیه ، شرط ماضی باشد و جواب شرط مضارع ، مجزوم شدن مضارع جایزی است .

* إن شرطیه همیشه معنای مستقبل را با خود دارد .

* حرف فاء از مجزوم شدن لفظی جواب شرط جلوگیری می کند و فعل جواب محلاً مجزوم خواهد بود .

۷۶/۱۰/۲۲

«بسم تعالی»

حروف ناصب esme
← واو (در معنی مع)
← إلاّ (در استثناء)
← حروف ندا : یا ، ایا ، هیا ، أیّ ، أ

جئتُ و زیداً ← مفعول معه

فعل و فاعل

واو (مع)

مفعول فیه

فعل مذکور ؟

فعل محذوف ؟

Scanned by CamScanner

جاءنی زیداً کفانی واخاک درهمٌ

(در اصل الیّ) منصوب به نزع خافض یک درهم برای تو و برادرت کافی است.

مفعول مطلق انجام گرفته واقعی ماست یعنی مفعول اصلی مفعول مطلق است

نَعَمْ : اسم است
نَعْ : حرف است

عامل مفعول معه
- سیبویه و ابن مالک و استرآبادی : فعل
- جرجانی : واو (نظر کتب!)

استثناء

- مستثنی حقیقتاً داخل مستثنی منه است (حقیقی) جاء القوم الا زیداً
  - متصل
  - منفصل
- مستثنی حقیقتاً داخل مستثنی منه نیست (مجازی) جاء القوم الا حماراً
  - معنا رقوم را بسط دهیم

- مستثنی منه در کلام ذکر شده : ضربتُ القومَ الا زیداً
  - تام
  - نشده : ما ضربتُ الا زیداً
  - مفرّغ ← حکم مستثنی و اعراب آن به حسب عامل است

مفرّغ فقط در کلام منفی و یا پرسشی می‌تواند واقع شود

Scanned by CamScanner

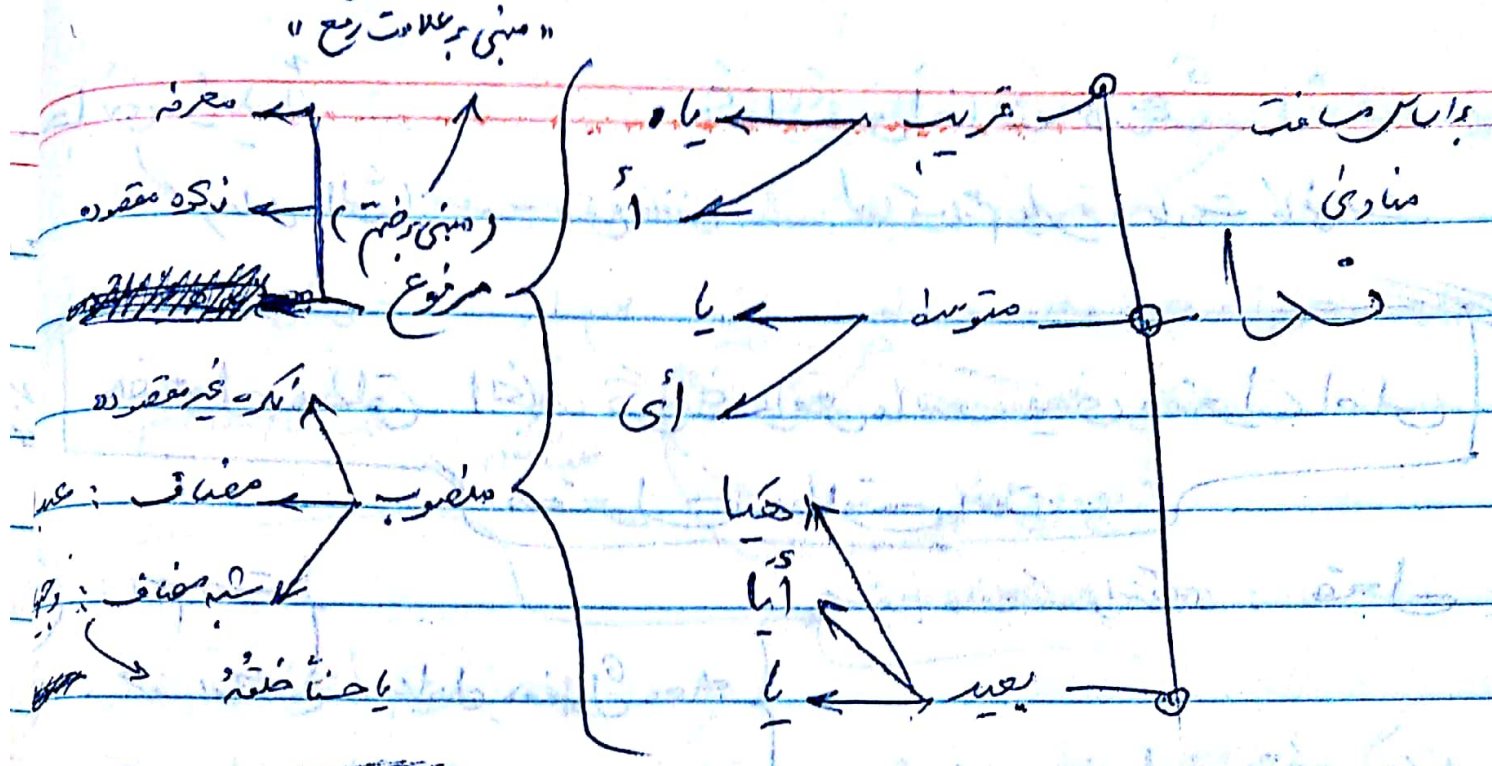

شبه مضاف: کلمه‌ای که معنایش با کلمه مابعد تمام می‌شود.

۷۶/۱۰/۲۴

حروف مشبهة بالفعل:

إنَّ، أنَّ، كأنَّ، ليتَ، لكنَّ، لعلَّ

تأکید

إنَّ زيداً عالمٌ ← به درستیکه زید عالم است

رأيتُ أنَّ زيداً قائمٌ ← دیدم که زید ایستاده است (دیدم ایستادن زید را)

← در مقام یک لفظ مفرد می‌آید.

تأکید ← إنَّ ، أنَّ ← تأکید

ناقص

تام

والعصر ـ الفرقان
رجوع

کسر همزهٔ «إن»:

① در ابتدای کلام
② بعد از موصول
③ بعد از مادهٔ قول
④ بعد از قسم
⑤ بعد از ندا

«إنّ» و «أنّ» متضمّن معنای حقیقت هستند

فتح همزهٔ «أن»:

در هر جا که جمله در محل رفع یا نصب یا جر قرار گرفته باشد (مفرد محسوب می‌شود)

لکنّ ← استدراک : طلب فهم و درک کردن
لکنّ ← إستدرکت (معنای حقیقی)

* دو طرف آن باید از نظر نفی و اثبات با یکدیگر مخالفت داشته باشند.

لعلّ ← ترجّی
ترجّیت ، أترجّی

امید ← ممکن الحصول (قریب الوقوع)
غیر ممکن (بعید الوقوع)

لیت ← تمنّی
تمنّیت ، أتمنّی

کأنّ ← تشبیه
أشبّه

Scanned by CamScanner

۲۷ر۱۰ر۷۶

"بسمه تعالی"

ما : نفی حال ، اسم معرفه هم میگیرد ، با زائده درج

لیس ← شبیه

لا : مطلق نفی ، فقط اسم نکره میگیرد ، ...

لا زیدٌ قائماً امس .
ما زیدٌ قائماً الآن .
لا زیدٌ قائماً غداً .
لا زیدٌ قائماً الآن .
} صحیح

ما زیدٌ بقائمٍ
لا زیدٌ قائمٌ
} صحیح

ما الزیدُ قائمٌ
لا زیدٌ قائمٌ
} صحیح

لا مشبهة بلیس

لا نفی جنس

فی الدار رجلٌ ← لا رجلَ فی الدار

لا علامت رجلٍ فی الدار ← مبنی بر علامت نصب

← مفتوح

همانگونه که در منادی بناء داشتیم میگوئیم اسم لای نفی جنس مبنی بر علامت نصب است ، همیشه هم نکره است و به لا متصل است .

«الدرس صفحة والتكرار الف»
حضرت ایه‌الله

«عطفیات»

واو ← فقط عطف

ثمّ ← عطف ← ترتیب انفصالی

ترتیب اتصالی ← **فاء** ← عطف

بل ← عطف ← اعراض از ما قبل

أو ← عطف ← ثبوت الحکم لإحدی الشیئین

لا ← عطف ← نفی ما بعد از حکم

۷۶/۱۱/۳

«بسمه تعالی»

استفهام ← حقیقی: نمی داند و می پرسد.
← مجازی: می داند جهت غرضی می پرسد.

أ — **هل**

جواب (کلام سابق را تقریر می کند) ← بلی (چرا) / نعم (بله) (آره)

نعم — **بلی** — **لا**

نعم: نفی را اثبات می کند

لا: نفی کلام سابق

بلی: کلام متکلم

نعم: پرسش

ما — **لا** ← نفی

قد ← تحقیق و تقلیل (تأکید) (گاهی)

قد ← قبل از ماضی

قد ← قبل از مضارع

* قدی که در ساخت ماضی نقلی کاربرد داشت با این خود قد فرق دارد و از طریق قرائن شناخته می شود.

Scanned by CamScanner

تعریف ← ال

تنبیهات ← ألا

أما

مصدریات ← أن

ما ← غیر عامل

کی

لو ← أن

غیر عامل

ربط ← ف

← بین شرط و جواب واقع می‌شود.

«بسم الله تعالی»

۷۶/۱۱/۴

اسامی عامل:

اصل در عمل ← فعل	متعدی	① حدث	مصدر
		② حدث و فاعل	اسم فاعل
	لازم	③ حدث و مفعول	اسم مفعول
اصل در اشتقاق ← مصدر		④ شدت حدث و فاعل	اسم مبالغه
		⑤ برتری صاحب حدث بر دیگری	اسم تفضیل

* به غیر از ③ باقی از فعل معلوم تبعیت می‌گیرند. {میان ماه من تا ماه گردون / تفاوت از زمین تا آسمان است}

اسامی عامل می‌توانند به معمول خود اضافه هم بشوند ★

⑥ ثبوتا و فاعل ← صفت مشبهه

⑦ اسم شرط

⑧ عامل در تمیز

Scanned by CamScanner

✓ هذا قائمٌ ابوها ✓ زیدٌ ضاربٌ بکرًا یا ✓ زیدٌ ضاربٌ بکرٍ

* اسم فاعل می‌تواند به مفعول خود اضافه شود ولی به فاعل نمی‌تواند.

✓ زیدٌ معطی درهمًا

* مصدر به فاعل خود هیچ اضافه نمی‌شود. ✓ رأیتُ ضربَ زیدٍ بکرًا

✓ رأیتُ قیامَ زیدٍ

* گاهی هم به نائب فاعل اضافه می‌شود (یعنی مصدر مجهول باشد). ✓ رأیتُ ضربَ بکرٍ

* در اسم تفضیل غالباً فاعل مخیر مستتر است.

* اسم مبالغه می‌تواند به مفعولش اضافه شود.

"تمرین"

تحلیل صفت مشبهه با اسم فاعل ← دلالت بر ثبوت

← از فعل لازم گرفته می‌شود

هرکس هرحق هرچه (هرکس)

هرجا (هروقت) هرجا هرجا هروقت

← اضافه معنویه: ✓ مهما ارسلتَ ارسل ✓ ای کتابٍ تقرأ زیدٌ تقرأ عمرٌو

✓ حیثما جلس الرجل یجلس صدیقک رجل: پیدا

خبر محلاً مرفوع — مبتدا

* رأیتُ | قلمًا

قلمُ زیدٍ ← اضافه به معرفه

قلمُ رجلٍ ایرانیٍّ ← اضافه به نکره ⇒ [اضافه معنویه]

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۷/۱۱/۷۶

اضافهٔ لفظیه : زیدٌ ضاربُ الرجلِ

* حتی الکلام ما دلّ و قلّ ← زیدٌ ضاربُ الرجلِ

فائدهٔ این نوع اضافه این است که در کلام تخفیف حاصل می کند به جهت حذف نون تنوین از جمله.

اضافهٔ لفظیه فقط در جایی رخ می دهد که اسم مشتق به معمول خود اضافه شود.

مصارع : کُشتگیر

* بعضی کلمات که دائم الاضافه اند اگر به جمله ای در آیند کل جمله را مضاف الیه قرار می دهند :

هذا یومُ لا ینطقون

اسم فعل

* معنای فعلی دارند ولی صرف نمی شوند، مشتق نیستند، اضافه می شوند و...

ماضی : هیهات ، شتّان ، سرعان

مضارع : أُوّه ، افّ

امر : رُوَیدَ ، بلهَ ، دونك ، ها ، حَیَّهل علیك ، هَلمَّ

Tavaboei

توابع

کلماتی که اعراب آنها تابع ماقبل است و عاملش هرگز به طور مستقیم بر سر آنها نمی آید.

صفت:

تابعی که بر معنایی در متبوع یا متعلق متبوع خود دلالت می کند.

مررتُ برجلٍ قائمٍ — مررتُ برجلٍ قام ابوه ← کل جمله صفت است

مررتُ برجلٍ قائمةٍ امّهُ — قائمة صفت

«الجملات بعد النکرات صفاتٌ»

«و بعد المعارف احوالٌ»

* جمله بعد از نکره صفت است و بعد از معرفه حال.

تاکید:

تابعی است که برای تقویت و اثبات متبوع خود یا شمول حکم بر افراد آن ذکر می شود.

جاء زیدٌ زیدٌ — تأکید لفظی

جاء زیدٌ نفسُهُ — تأکید معنوی — جاء القومُ کلّهم

۷۶/۱۱/۸

بدل:

«بر وزن فعل»

در واقع مقصود اصلی بیان آن است. البدل هو المقصود بالحکم بالواسطة

رأیتُ زیداً رأسَهُ

Scanned by CamScanner

انواعه:
- کل از کل
- جزء از کل — رأیتُ زیداً وأسدَه
- اشتمال — " " حقیقةً (کیش را)
- غلط — " " بکراً

عطف بیان:

برای توضیح متبوع می آید ولی صفت نیست (وصف نیست)

* "مثل اینکه" در تعریف کتاب زیادی است چون در تعریف هدایه چنین گفته نشده است.

یعنی فقط در همین حالت دو عنوانی عطف بیان پدید می آید.

جاء الکاظمین عمّار (فرد دو اسم دارد و دومی مشهور است)
" " اخوک اگر اولی مشهور باشد بدل است.

عطف به حروف:

معطوف به حروف تابعی است به واسطه یکی از حروف عطف.

تدریس نخستین جزء درس دهم قلمرو فارسی

۷۶۲ ۸/۱۱

«بسم الله الرحمن الرحیم»

«صلوة»

«بسمه تعالی» ۷۶/۱۱/۲۷

«و لا سیّما» بوده که در اینجا «و لا» حذف شده است. جمله حالیه خواهیم داشت

لا سیّما ← سیّ + ما

لای نفی جنس — مثل اسم لا

علی | رفع: «هو» مستتر خواهد بود و مسند خواهد بود برای «ما»

نصب: } نشد!

جر: }

* معنی | در رفع: لاهیچ مانند علی وجود ندارد برای سلام ما (در حالیکه)

نصب: } نشد!

جر: }

احسن کلمة } هر دو خبر باشد برای بسم الله

خیر جنی } هر دو خبر باشد برای حمدک اللهم

اولی خبر برای بسم الله و دومی خبر برای حمدک اللهم

کلام المعتبر فی شرح الصمدیة

* برائت استهلال: (سرک کشیدن) در اصطلاح آوردن الفاظی در مقدمه کتاب است که امثال به محتویات کتاب باشد مانند: نصیحت، وقف، کسی و...

تعلماً ← مصدر بگیریم: مفعول له

اسم بگیریم (بچیم): مفعول به قوم

جازم: قاطع، قطع کننده گرفتگی هایی از اصل سنت که نقص انجام را در دل دارند (ناصبی ها)

* و بعد ← مبنی بر ضم چون مضاف الیه آن حذف شده (یعنی مضاف بوده و ظرف است پس مبنی است)

واو استیناف در ابتدای جمله می آید و عطف نمی دهد.

فاء ← فاء ترتیب است — حوت: تضمنت

فاء در جواب «اما» است که «اما» نیامده و فقط فاء آمده است

فریدة: نوئو ← مروارید

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۷۶/۱۱/۲۸

حَوَیْتُ (حَوَیْتُ ، ح و ی) — مِنَ العُلَماء : در مکان نصب ، مفعول به دوم

غُرَّة : اوّلُ الشیء — نحو : قصد ، متکلم بوسیله این علم قصد می کند به سوی کلام عرب

لفظ : آنچه که از مخرج هم خارج شود — موضوع : یعنی در کنار لفظ معنایی را قرار دادیم وضع کردیم

مفید : افادهٔ تامّه

بسمه تعالی

۷۶/۱۱/۲۹

[مشرّف فرمودند :]

بسمه تعالی

۷۶/۱۱/۳۰

بالاسناد ← قید توضیحی باشد نه قید احترازی

اسم رکن اصلی کلام است یعنی بدون اسم کلام پدید نمی آید

هذا ایضاح : توضیح طفی

فعل ← قد ، لم ، تاء التأنیث ، نون تأکید

اسم ← جر ، ندا ، لام ، تنوین ، تثنیه ، جمع

تمکّن : غنی

نکره : صمد

عوض : یومئذ

متقابل : مسلمات ← انواع تنوینهایی که در هم می توانند بیایند.

«بسمه تعالی»

۷۶/۱۲/۲

منافع مجالست علما: ① علم زیاد می‌شود ② ادب می‌آموزد ③ نفس پاک می‌شود

دینی ✓ دینی ✓ شنیدنی ✓

* تقسیم به اعتبار معنای اسم

مشتق: ذات و حدث

ذات: عین

حدث: معنی

[منسوب لزوماً بحث ذات نیست چون در آن صورت دیگر مشتق شدن مشتق از دو صفت را شامل نمی‌شود پس منسوب را بگیریم حدث یا ذات کلاً هر چیزی که بصورت مشکل حل می‌شود]

«بسمه تعالی»

۷۶/۱۲/۲

ساعت ۱ ـ استاد ضیائی

1. نحو الوافی (۴ جلد)
2. حاشیه صبان (۲ جلد) شرح الفیه تحقیقی همراه با تمام اختلافات نحوی
3. اوضح المسالک (۴ ج) عبارات ساده
4. جامع الدروس العربیه (۴ ج)
5. التصریح علی التوضیح شرح کتاب ۳ (۲ جلد)
6. ملا جامی (۱ جلد)
7. * مغنی الادیب
8. * سیوطی [سید قاسم حسینی]
9. شرح ابن ناظم
10. الاضافی (۲ جلد) تمام اختلافات را گرد آورده
11. الحدائق الندیه شرح صمدیه (۱ جلد)
12. حاشیه میرزا ابوطالب (۱ جلد) شرح

Scanned by CamScanner

۷۶/۱۲/۴

"بسمه تعالی"

"کسر عملیه"

اسم ← عین، معنی، مشتق

اسم ← معرفه: ان وُضع لشیء بعینه — علم، ال، اشاره، موصول، ضمیر، مضاف، منادی

اسم ← نکره: ان لا یکون کذلک

ال ← تعریف ← ذکری: جاء رسولٌ وعصی فرعون الرسول

ذهنی: الامیر جاء

حضوری: الیوم

ال ← جنس

اسد: اسم جنس

اسامه: علم جنس

* الّ ← ان لا [یکون]

اسم ← مؤنث ← حقیقی، مجازی

مؤنث ← لفظی، معنوی

لفظی: اعتباری و مجازی

ث، ت، تِ، تُ (محققات ماضی)

وضعاً: سین مضارع مجزوم را از تعریف ماضی خارج می‌کند

۷۶/۱۲/۴

"بسمه تعالی"

"صیاغی"

میزان الحکمه ری شهری

صلوٰة: سلام و درود معنی

انام: ① جن و انس ② انسان ③ ما فی الارض

بعد از "نعم" سه وجه جائز است: نعمّا ابنُ

* علم عربی (۱۲) علم است صرف مادر آنهاست و نحو پدر آنها

اعلم أنّ الصرفَ ام العلوم والنحو ابیها

فقه عباسی شیخ بهائی

کشکول

مراح الارواح

در درود صرف

مکانهایی که متعلق : ① حال باشد ② صفت باشد ③ صله باشد ④ خبر باشد

جار و مجرور واجب الحذف است — بعد از معرفه — بعد از نکره

* حیث (اگر اضافه به جمله شود مبنی بر ضم است) در غیر جمله هر دو وجه جائز است هم بناء و هم اعراب ولی قول جمهور بناء است.

⚠ پیش مطالعه باید در کتاب تبع که خزانه‌ی شده صورت گیرد شدداً نحو مقدماتی. ۷۶/۱۲/۰۵

زیده پوز

فعل

- اقترن بزمان سابق وضعاً — فعل ماضی
- " بزمان مستقبل او حال وضعاً — فعل مضارع
- " بالحال فقط وضعاً — فعل امر

تخصص

- ماض : یلحق احدی التاءات الاربع
- مضارع : بالسین وسوف ولم واحدی زوائد اینت
- امر : یقبل نونی التأکید مع یعرف بفهم الامر

مباشره

- صیغه مفرده مضارع متصل به نون تأکید
- صیغه های جمع مذکر و مفرد مؤنث مخاطب
- نون تأکیدی که کاملاً به فعل اتصال دارد.

Scanned by CamScanner

"بسمه تعالی"

۷۶/۱۲/۵ "صنیانی"

نحو ← حقیقت کردن
اصطلاح ← علمی قانون های الفاظ عرب از حیث اعراب و بناء
مثل و مانند

القواعد الاساسیة
الحدائق الندیة

اقوال مختلف
کلمه
کلام
کلم و کلام جمهور

همع الهوامع سیوطی

لفظ ← ادا کردن از دهان (رسی)
← صدایی که تکیه بر مخارج هم نماید.

مفرد ← جمله
← تثنیه و جمع
← جزء آن بر جزء معنا دلالت نکند

سکوت
مستقیم مشهور
مخاطب
مورد

بالاسناد
"بسمه تعالی"
← سببیت

"ر ی پ ق س"

۷۶/۱۲/۶

۵ علائم الرفع : ضمة ، الالف ، الواو و النون

ضمة ← اسم مفرد
← جمع مکسر
← جمع مؤنث سالم
← مضارع

الالف ← مثنی
← ملحقات مثنی
← ذا ، ذانا
اثنان و اثنتان و ثنتان

الواو ← جمع مذکر سالم
← اسماء ستة
← ملحقات جمع مذکر سالم
عشرون ... و اولو

النون ← در مضارع
یفعلان ، تفعلان
تفعلون ، یفعلون
تفعلین

* مثنی باید مفرد داشته باشد تا در شرط صدق کند پس کلا و کلتا و ... مثنی نیستند.

اسماء ستة : ابوه ، اخوه ، حموها ، فوه ، هنوه و ذو مال — مفردة مکبرة

همیشه اضافه به اسم ظاهری شود

علائم النصب : الفتحة ، الالف ، الیاء ، الکسرة و النون

اسم مفرد ← الفتحة
جمع مکسر ← الفتحة
مضارع ← الفتحة

اسماء ستة ← الالف
مثنی ← الیاء
جمع ← الیاء
ملحقات ← الیاء

جمع المؤنث سالم ← الکسرة

حذف نون افعال خمسه

علائم الجر : کسره ، الیاء ، و الفتحة

اسم مفرد منصرف ← کسره
جمع مکسر منصرف ← فتحه

۷۶ ، ۱۲ ، ۷

اعراب تقدیری

	رفع	نصب	جر	جزم
① الاسم المقصور	X	X	X	—
② مضاف الی الیاء	X	X	X	—
③ المضارع المتصل به نون التأکید (غیر مباشرة)	X	X	X	X
④ الاسم المنقوص	X	—	X	—
⑤ المضارع الناقص الالفی (المعتل بالالف)	X	X	—	—
⑥ المضارع المعتل بالواو والیاء (ناقص)	X	—	—	—
⑦ الجمع المذکر السالم المضاف الی یاء المتکلم	X	X	—	—

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۷۶/۱۲/۹

«اصلُ إصلاحِ القلبِ إشتغالُهُ بذِكرِ اللهِ» امیرالمؤمنین

✓ زیدٌ یقومُ ابوه : بر الزاماً نباید در خبر فاعل ضمیر باشد، یعنی مصنّف اشتباه گفته!

در شش موضع استتار ضمیر فاعل واجب است:

مضارع در چهار موضع فاعلش ضمیر مستتر وجوبی است: صیغهٔ ۱ (۷) و ۲ (۱۳) و ۳ (۱۴)

امر « « « « « « « « « « « « « لواحد المذکّر ۴

فعل استثناء ۵ و فعل تعجّب ۶ و الحقّ بذلک

وجوه تأنیث:

وجوب با: ظاهر حقیقی ، ضمیر متصل حقیقی و مجازی

جواز: ظاهر مجازی (ترجیح التأنیث)

ترجیح: فصل به غیر از الّا

مرجوحیت: فصل به الّا (ترجیح التذکیر)

تقدیم و تأخّر فاعل:

وجوب تقدیم مفعول بر فاعل: ① ترس از اشتباه موجود باشد

② فاعل ضمیر متصل باشد (مفعول مقدم بر فعل نباشد)

امتناع وجوب تقدیم فاعل: ① ضمیر راجع به مفعول متصل به آن باشد

② ضمیر مفعولی به فعل متصل باشد و فاعل ضمیر نباشد

مشترک بین تقدیم فاعل یا مفعول: ③ مفعول یا فاعلی که بعد از الا (حصر) بیاید مؤخر است

«بسمه تعالی»

۷۶/۱۲/۱۰

لکل عمل جزاء فاعملوا ما یبقی قدموا ... ایرد(ع)

«و نادی ابراهیم بنیه» فاعل نمی‌تواند مقدم شود.

ادات انحصار

ما ضرب زید الا عمراً
ما ضرب عمراً الا زید

ما قام الا زید ← ما ← انما

محصور فیه

انما قائم زید ← انما زید قائم ← محصور فیه

«بسمه تعالی»

۷۶/۱۲/۱۱

«بئس الاختیار بما یفنی اما یبقی» ایرد(ع)

موارد عدم امکان نائب فاعل شدن:

نمی‌تواند مسند الیه شود

① مفعول به دوم باب علمت: علمت زیداً قائماً خبر زید بودن نیز مسند الیه است

② مقوم « اعلمت: آنچه هم مثل سوق بدهی آنچه که چیزی نداشته هم مسند باشد و هم مسند الیه.

③ مفعول له: اگر صورت بدون لام باشد ولی با لام می‌تواند واقع شود.

④ مفعول معه: چون همراه واو است.

ضُرِبَ زیدٌ یومَ الجمعه امامَ الامیر ضرباً شدیداً فی داره.

نائب فاعل — ظرف زمان — ظرف مکان — مفعول مطلق — ظرف مکان

Scanned by CamScanner

مرفوعات: فاعل | نائب فاعل | مبتدا | خبر

مبتدا: اسم است چه ظاهراً و چه تأویلاً (أن تصوموا خیر لکم)

زیدٌ قائمٌ — [1] مسند الیه مجرد از عوامل لفظیه (که غیر زائد باشند: بحسب کُن، درهماً)

أقائمٌ الزیدان — [2] صفت واقع شده بعد از نفی یا استفهام که به اسم ظاهر رفع داده باشد. (مبتدا)

ما قائمٌ الزیدان — [2] مبتدای وصفی ← مبتدای اسمی [1]

ما قائمٌ زیدٌ — أراغبٌ أنتَ (ضمیر منفصل)

حکم یا خبر کردن کار دارد

قسم تعالی «یمین»

۷۶/۱۲/۱۳

مبتدا بدون خبر:

① کلُّ رجلٍ و ضیعتُه

اگر زید با بستر می‌زمش

② ضربی زیداً قائماً [زیداً حاصلٌ اذا کان قائماً]

خبر — حال

بیشترین شرب من سویق را در حالی است که آنرا به چیزی می‌زنم

③ أکثرُ شربی السّویقَ ملتوتاً

«لولا» دلالت بر انتفاء جواب می‌کند

④ لولا علیٌّ لهلکَ عمر [لولا علیٌّ موجودٌ لهلکَ عمر]

به واسطه وجود شرط.

⑤ لعمرُکَ لأقومَنَّ [لعمرُکَ قسمی لأقومَنَّ]

خبر

* ملتوت: تلیت شده فارسی حذف است، ریختن نان در آبگوشت!!

مبتدای محذوف: در کتاب ما بررسی نشده است.

مبتدای نکره: هر جا نکره آوردن مبتدا فایده داشته باشد نکره می‌آوریم یعنی

خبر

مشتق

جامد

مجرد از عوامل لفظیه

اصل آن مفرد است (جمله هم در حکم مفرد است)

مسند به است (خبر مبتدا وصفی را خارج می‌کند)

الظاهر لصفة المذکورة فی المبتدا (مبتدا وصفی را خارج می‌کند)

الکلمة لفظاً (رابط نداریم)

الکلمة کائنٌ لفظاً (رابط بوجود آمده)

در تقدیر است

یعنی

«وجعل الارض مهاداً»

۹۴/۱۲/۷۶

[چه مفهوم جالبی دارد این آیه عملاً اشاره دارد به نظریه تطبیق خودمان که حقیقتاً زمین گهواره است از برای موجودات و مثلاً ماه "جهاد" نیست اگر بود آن می‌شد که اینجا بشد اهم اثبات می‌شد تقی ما عدالتی کند یعنی ممکن است مکان دیگری هم "جهاد" باشد و ان شاء الله]

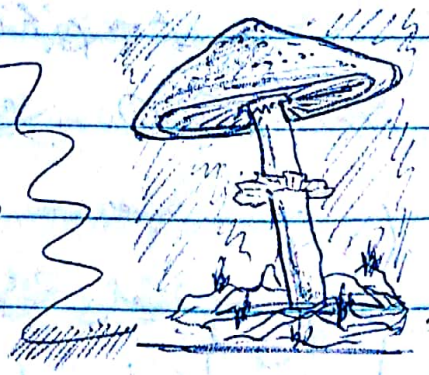

یعنی

۱۶/۱۲/۷۶

القدرة بکل شیء قبیح و بذی القوة والسلطان اقبح.

یزید

اسم : نفی عمل می‌کند.

تفاوت مادام با چهار تا فعل ناقصه دیگر : ما مصدریه زمانیه است ، نمی‌تواند کلام تمام شود

* تقدّم خبر بر اسم در افعال ناقصه جائز است.

* " " بر جزء فعل ناقصه هم در کان جائز می‌باشد : صار، اصبح، امسی، ظلّ، بات

اِجلس مادام زیدٌ جالساً

در اینجا هم معنی دوام است

زمان دوام جلوس زید ؛ چون جلوس معمول دوام است پس نمی‌تواند بر دوام مقدم شود، زیرا که تقدیم معمول مصدر بر جزء آن جائز نیست در نتیجه در جمله اصلی هم خبر نمی‌تواند بر مادام مقدّم شود.

مفاهیم کان :

(در حالت تامّ) ←

حذر : وان کان ذو عسرةٍ

مفاهیم دام (تامّه) :

وجد وحصل : ماشاء الله کان

بقی : خالدین فیها ما دام السموات

" کونوا حجارةً " ← معنای امر دارد.

" ما کان اقعدک عمرو "

" بسم تعالی " ۱۷ ، ۱۲ ، ۷۶

* شرایط حذف نون "یکون" :

① مضارع باشد ② مجزوم باشد

③ متصل به ضمیر منصوب نباشد ④ بعد آن ساکن نباشد

ان [کان عملهم] خیراً فـ [هو] خیرٌ — نصب — رفع

ان [کان عملهم] خیراً فـ [کان جزاؤهم] خیراً — نصب — نصب

ان [کان فی عملهم] خیرٌ فـ [هو] خیرٌ — رفع — رفع

ان [کان فی عملهم] خیرٌ فـ [کان جزاؤهم] خیراً — رفع — نصب

Scanned by CamScanner

إنّ ، أنّ ، كأنّ ، ليت ، لكنّ ، لعلّ

«حروف مشبّهة بالفعل»

خواص اتصال «ما» کافّه به این حروف:
① مانع عمل کردن آنها می‌شود
② قابلیت داخل شدن بر جمله مفیده را به آنها می‌دهد.

«بسمه تعالی»

۷۶/۱۲/۱۸

«الادبُ شجرةٌ اصلُها العقل»
«الادبُ صورةٌ من العقل»
«الآدابُ مکاسبُ» امیرالمؤمنین(ع)

منصوب داشته باشد.

«لیت» با وجود «ما» کافّه باز هم می‌تواند به صورت جائز بر اسم

«الا لیتما هذا الحمامُ لنا»

ان جاز الامران [حلول و عدم حلول مصدر] جاز الامران [فتحه یا کسره دادن همزه]

قسمتهایی که جائز است مفتوح یا مکسور آوردن همزهٔ «انّ»

وجوب همزهٔ مفتوح	وجوب همزهٔ مکسور	وجوب جواز وجهان
ان و مابعدش در حکم مفرد و مصدر باشند.	ان و مابعدش در ابتدای کلام و غیر مصدر باشند.	بتوان هم جهت مصدری را گرفت و هم جهت غیر مصدری

ان
- اول قولی أنی احمد الله : خبر بگیریم و مفرد، پس مفتوح می‌شود (قول را غیر فعل گرفتیم)
- اول قولی إنی احمد الله : معنای قول را بگیریم و ناچار به کسر همزه شویم (مقول قول)

Scanned by CamScanner

{ انَّ زیداً قائمٌ و عمراً [یا عمروٌ] ✓ } { لیت زیداً قائمٌ و عمراً
انَّ زیداً و عمراً قائمان } لیت زیداً و عمراً قائمٌ

فقط در "انّ" و "لکنّ" جائز است رفع یا نصب معطوف زمانیکه بعد از خبر قرار گیرد

{ عمروٌ از محل اعراب تبعیت کرده است (اعراب مرفوع)
عمروٌ مبتدای مستقلی است و خبر محذوف است. و عطف جمله بر جمله است. }

⚠ چون "ما" دلالت نفی حال دارد شبیه‌تر است به لا به لیس است پس لا کمتر عمل می‌کند.

{ ما هذا بشراً [بقاء نفی] ~~ما هذا الا بشرٌ~~
~~ما قائمٌ زیدٌ~~ [تقدم اسم بر خبر] ما زیدٌ قائماً }

دو شرط برای عمل کردن ما مشبهة به لیس و لا مشبهه به لیس

ما إن زیدٌ قائمٌ [عدم الحاق إنْ] ← ان نافیه

شرط اختصاصی ما برای عمل حجاز

لا رجلٌ قائماً [تنکیر اسم]

شرط اختصاصی لا برای عمل حجاز

لات

① اسم لات محذوف است و یا خبر
② اختصاص دارد به احیان
③ مفهوم تأنیث و تاکید دارد

لات

{ برای تأنیث است
برای تاکید است
برای هر دو است }

لات [الحینُ] حینَ مناص

بسمه تعالی

۷۶/۱۲/۲۰

لات حین مناص : اسم محذوف است
لات حین مناص : خبر محذوف است

- ظرف باشد : در هنگام فرار وقت نیست
- غیر ظرف باشد : وقت، وقت فرار نیست
- اسم معرفه باشد : الآن وقت فرار نیست
- خبر نکره باشد : هنگام فرار وقتی نیست

لا [مِن] رجلَ فی الدار

چون "رجل" متضمن معنای "مِن" است شباهت حرفی داشته مبنی می‌شود.

شروط عمل کردن لای نفی جنس : [اشتباه از است و است ؟]

① حرف جر داخل نشود (یعنی حرف "مِن" ظاهر نبوده در تضمین باشد!)

② فاصله‌ای بین اسم و لا نباشد ③ اسم نکره باشد.

* اسم لای نفی جنس
- مفرد : عمل "لا" به خصوص می‌رسد
- مضاف : شباهت حرفی به جهت شباهت اسمی خنثی است
- شبه مضاف : ~~اضافه~~ صفتی به معمولش (ضارب عمراً) همراهی

لا رجلین فی الدار : معلوم نیست از چه جهت تثنیه آمده است!؟

این دو شرط برای اعمال لای نفی جنس است نه برای مفهوم نفی جنس (شرط ② و ③)

لا حول و لا قوة الا بالله

	نفی جنس		نفی جنس	
الاول:	لا	و	لا	فتحهما علی الاصل
الثانی:	لا	و	لا	رفعهما علی الابتدا او علی الاعمال کلیس
الثالث:	لا	و	لا	بالعطف علی المحل او باعمال الثانیة کلیس
الرابع:	لا	و	لا	علی اعمال الاولی کلیس او الغائها
الخامس:	لا	و	لا	بالعطف علی لفظه لمشابهة الفتح النصب

"بحمد تعالی"

۷۶/۱۲/۲۱

لاحول من معصیة الله الا بالله
ولا قوة الی طاعة الله الا بالله
توحید افعالی

[تا وقتی که مشکل اصلی حل نشود این کلاسها و این درسها
به هیچ درد نمی خورد تا بکه خود موجب غفلت است]
[بالحق کنایات بسیار پسندیده تر از قول مستقیم هستند]

افعال مقاربه — قرب — کاد کرب
رجاء — عسی
— أن برای استقبال است — شروع طفق انشاء
اوشای

۷۶/۱۲/۲۳

"بسمه تعالی"

" اشعر التقوی قلبک و خالف الهوی تغلب الشیطان " امیرالمؤمنین (ع)

لباس تقوی را بر قلبت بپوشان و مخالفت هوی بکن بر شیطان غلبه می یابی

«خبرشان همیشه فعل مضارع است»

مضارع نارا:

کاد یکاد ← این سه فعل مضارع دارند ولی باقی افعال فعل

اوشک یوشک

طفق یطفق

عسی أن یقوم زیدٌ ← اسم است!

در اینجا این فعل اسم دارد و خبر ندارد.

عسی

اوشک ← می‌توانند اسم داشته باشند و خبر نداشته باشند.

[می‌خواست خبر آن «أن یحصل» بوده که حذف شده یعنی: امید است ایستادن زید حاصل شود؟]

زیدٌ عسی أن یقوم

مبتدا — اسم عسی (هو) — خبر عسی

مبتدا — ..... — سد مسد جزئین

هو در تقدیر باشد: اسم عسی همان ضمیر خواهد بود و خبر عسی هم جمله مابعد می‌شود که اسم به فعل ناقصه مقدم گشته است.

هو در تقدیر نباشد: کل جمله مابعد سد مسد جزئین خواهد بود یعنی هم اسم است و هم خبر بشبه همان حالت بالا که عسی اسم گرفته و خبر نگرفته است.

أن: غالباً حذف — غالباً ذکر — نواجب حذف

اگر هو باشد: باید از مرجع تبعیت کند پس عسی با مبتدا مطابقت می‌کند:

اگر هو نباشد: مطابقتی در کار نیست: هندٌ عسی أن تقوم (هی) هندٌ عَسَتْ أن تقوم (هی)

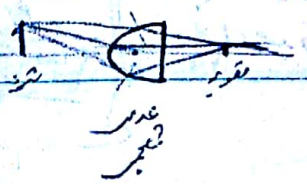

Scanned by CamScanner

منصوبات: مفعول به | مفعول مطلق | مفعول له | مفعول معه
مفعول فیه | حال | تمییز | منصوب بنزع خافض

✓ فعل: هم فعل و هم شبه فعل را شامل می‌شود (معنای حدث می‌دهد)

✓ فضلة: این قید نائب فاعل را خارج می‌کند چون زیادی نیست.

* تقدّم مفعول بر فعل: ① افادهٔ حصر (جائزی)

② صدارت طلب بعض (وجوبی)

«بسمه تعالی» ۷۶/۱۲/۲۴

«الکلام کالدواء: قلیله ینفع و کثیره قاتل» امیر ع

* مفعول مطلق تأکیدی ⇐ همیشه مفرد می‌آید [در نوعی اختلاف است!]

حذف عامل مفعول مطلق: وجوبی سماعی: سقیاً و رعیاً [سقاک الله و رعاک]

وجوبی قیاسی:

[حرب ذرّ کبر نشئ بذ
ذ دبث ناکوا !؟]

① مفعول مطلق تفصیل پایان جمله است: [فداءً]

فشدّوا الوثاق فإمّا منّاً بعد و إمّا

② مفعول مطلق تأکید از جمله است که نقش مفعول مطلق است

له علیّ درهمٌ اعترافاً اعتراف کنم به آن جمله

صریح | اجمال

③ مفعول مؤکد غیر خودش است: (جمله دو احتمال دارد)

زیدٌ قائمٌ حقاً [حقّ الکلام حقاً]

جمله دو احتمال دارد صدق و کذب
مفعول صدق را تأکید می‌کند

[تحمل یکی بود، دو تا شد کردم که سوتی هم نشود، دو را غلط
روانشناس زیاد است تمنع است روانکاوی کنند!؟]

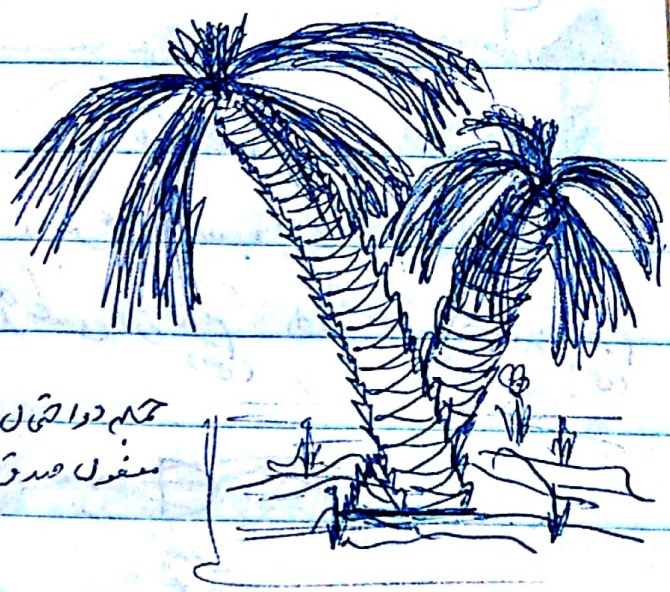

Scanned by CamScanner

۱۴) مفعول مطلق محصور باشد و نتواند خبر برای مبتدا شود (چون مصدر است و قابل حمل نیست!):

(انما) انتَ سیراً ما انتَ الا سیراً

در واقع خبر است ← [تسیرُ] ← [می گویند تأویل به مشتق نمی رود، می گوییم سائر!]

۱۵) مفعول مطلق تکرار می شود و خبر یا مبتدا عامل آن بوده نتواند مصدر خبر قرار گیرد:

زیدٌ سیرٌ سیراً ← در واقع خبر است

عوض از "تسیرُ" است

۶) مفعول بعد از جمله ای که دارای ~~معنای اسمی می باشد~~ اسمی است که به معنایش می باشد واقع شده مصدر از افعال جوارحی بوده و مراد از آن تشبیه می باشد:

اسم هم معنا دارد ← جوارحی است ← مشبه تشبیه است

صوتت به فاذا له صوتٌ وصوتَ حمارٍ

[یصوت] ← (اسم است) معنای مصدری ندارد پس نمی تواند عامل باشد

۷) مفعول مطلق چشمی مضاف است:

[شاخ کم نشو سبز مدور شو را آن زمان شاخ]

(لبیّ) لکَ (إلباً) بین ← لبیک

رفته بودیم به آن مؤسسه همراه آقای معتمد

به آنها دادم تا سرور می رسد به گوش من" و سر و دش

دیگر استاد همراهی را کار کند و دیگر سر نگرفتم اصلاً!]

۷۶/۱۲/۲۵

«بسمه تعالی»

علتهای فلسفی:

علت فاعلی: بنّا چنین

" غائی: آجر

" صوری: نقشه

" مادی: خانه

(حصولی) قعدتُ عن الحرب جبناً ← مفعول له

(تحصیلی) ضربتُه تأدیباً ← تأدیب

والارض وضعها للأنام

اگر مصدر باشد و از لحاظ وقت و فاعل متحد با فعل، منصوب است و الا با لام جاره می آید

قبح: موجود حال

⊛ چون اصل در واو معیت، واو عطف است و واو عطف همیشه بین معطوف و معطوف علیه واقع می‌شود پس واو معیت هم نمی‌تواند مقدم بر معطوف علیه گردد. ~~و زیداً سیرت~~

سرتُ و زیداً ، مالکٌ و زیداً «عطف قبیح»

جئتُ انا و زیداً «عطف سائغ» (و چنین)

[ما لی زیدٍ و عمرٍ] صرتُ زیداً و عمراً «وجوباً عطف»

در نظر صدرالمتألهین این وجوبی است و مثال شیخ بهائی را جایزی می‌داند.

مفعول فیه:

زمان ← محدود

مکان ← نامحدود

نامحدود

محدود

مفعول فیه منصوب

مجرور بحرف جر

دخلتُ الدارَ

مفعول به است

«مبهم مقابل»

«صنیائی»

۱۰/۱/۷۷

~~Ahm~~ شرایط عمل کردن لا نفی جنس:

1 حرف جر بر آن مقدم نشود

2 اسم آن باید نکره باشد

3 بین لا و اسم آن چیزی فاصله نشود

Scanned by CamScanner

اسم لای نفی جنس: 1/ مضاف باشد — منصوب

2/ شبه مضاف باشد — منصوب

3/ مفرد باشد — مبنی بر فتح

غالباً خبر لای نفی جنس محذوف است

شبه مضاف کلمه‌ای است که در ما بعدش عمل می‌کند و ما بعدش معنای آن را تمام می‌کند

اگر اسم لا تثنیه یا جمع باشد دو وجه می‌شود معنی کرد

① همانند مفرد آن معنی می‌شود: هیچ مردی نیست

② همانند لا شبیه لیس عمل کند: دو مرد نیست، سه مردی نتواند باشد

لای تکرار شده تاکید است

اگر این شرایط باشد: [1] لا تکرار بشود

[2] بعد از هر دو لا اسم مفرد باشد

[3] هر دو اسم نکره باشند

«5» وجه جایز خواهد بود

① فتح فتح — هر دو نفی جنس معطوف جمله بر جمله خواهد بود (و یا عطف مفرد بر مفرد هم می‌شود گرفت)

«مسیح تعالی» لای دومی احتمال دیگری هم دارد یعنی می‌تواند تاکید و عطف باشد. ۱۱ از ۷۷

② رفع رفع — بنا به شباهت به لیس و یا بگوییم لای غیر عامل است که سر مبتدا و خبر آمده از عمل ملغی شده است

③ فتح رفع — اولی نفی جنس است ولی دومی نمی‌تواند شبیه به لیس باشد و یا عطف بر محل لای اول شده باشد

و یا محل قبلی بگوییم ملغی شده است.

Scanned by CamScanner

④ رفع | فتح — اولی شبیه به لیس یا ما فعل از عمل دوری علی الاصل.

⑤ فتح | نصب — اولی بر اصل دومی به خاطر شباهت نصب به فتحه.

[قول سیبویه این است که در مورد سوم عطف به کل [لاحول] باشد که همانند قول من است، پیش از آنکه قول او را بشنوم اما]

افعال مقاربة:

[غالباً أن نفی گیرند] [غالباً أن می گیرند]

کاد کرب اوشک ← دلالت بر نزدیک بودن

عسی ← دلالت بر امید داشتن می کند

طفق انشأ ← دلالت می کند بر شروع شدن [أن نفی گیرند]

از حیث تعلیب به همه آنها مقاربه گوییم

خبر آنها جمله فعلیه مضارعه می آید

همانند کان عمل می کنند رفع به اسم و نصب به خبر

اوشک [اسم فاعل برای اوشک]

۱۵/۱/۷۷

اسم تعالی

عسی
اوشک } می توانند تا به واقع شوند: * هرگاه بعد از آنها فعل مضارع مقارن به "ان" ناصبه باشد.

اسم مؤول

دیگر نیازی به خبر ندارند چون تامه هستند

عسی أن یقوم زید ← در توجیه ناقصه بودن آن که خارج از کتاب است

خبر مقدم — اسم مؤخر

اگر این شرایط موجود باشد:

① بر عسی اسمی مقدم شود

② بعد از عسی اسم مؤوّل باشد

دو وجه جایز خواهد بود:

۱ ناقصه — ۲ تامّه

خبر

فاعل مرفوع — فعل مقاربه تامّه — مبتدا

عائد به خبر

تام ← زید عسی (هو) أن یقوم (هو) ***

ناقص ← مبتدا — فعل مقاربه ناقصه — اسم — خبر منصوب — عائد خبر

اثر ناقصه بودن در تأنیث، تثنیه و جمع ظاهر می‌شود

تفریقا: جدا شدن

هند عسی أن تقوم ← تام

هند عست ← ناقص

مفعول به آن است که ① اسم منصوبی است که فضله باشد

② حذف آن جایز باشد

کار فاعل بر روی آن انجام شده باشد

اصل در مفعول به تأخیر این فعل است.

تقدیم مفعول به ← جایزی: هرگاه ارادی صورت بگیرد

← واجبی: " صدارت طلب باشد

مفعول مطلق تأکیدی ← فقط مفرد می‌آید

" نوعی ← در مفرد و تثنیه آمدنش اختلاف است.

" عددی ← تثنیه و جمع بسته می‌شود

مفعول مطلق: اسم به شبیه، تفصیل، تقسیم

" بسیار تعالی

۱۶/۱/۷۷

قول مشهور تثنیه و جمع آمدن نوعی است.

حذف عامل مصدری ← جایزی: حجاً مقبولاً (در مقابل بازگرفته از حج)

سماعی: آن چه که عرب استعمال کرده ولی قاعده و قانون ندارد چون کاربرد آن کم است.

← وجوبی ← سماعی: سقیاً، رعیاً، شکراً، حمداً

بدون قرینه و بدون قاعده حذف صورت گرفته

← قیاسی:

[۱] هرگاه مفعول مطلق برای بیان تفصیل (بیان انواع) مضمون جمله بیاید:

[تمنون، تفدون] (نوعی) فشدّوا الوثاق اما مَنّاً بعدُ و اما فداءً

[۲] هرگاه معنای مصدر مانند معنای جمله ماقبل باشد

[اعترفتُ] (تأکیدی) له علیّ الف درهم اعترافاً

[۳] هرگاه مصدر بعد از جمله‌ای واقع شود که دو احتمال است و مصدر یکی را تقویت می‌کند

[احقّ] فهذا قائمٌ حقاً

Scanned by CamScanner

۴ هرگاه مصدر محصور گشته باشد و ما قبلش اسم ذاتی باشد:

[تَسیرُ] { انّما : انّما انتَ سیراً
[تَسیرُ] { ما الّا : ما انت الّا سیراً

«مصدر خبر از اسم ذات نمی‌شود»

۵ هرگاه مصدر تکرار شود:

[یَسیرُ] زیدٌ سیرٌ سیراً — عوض از عامل است

۶ هرگاه مصدر در مقام تشبیه به کار رفته و در جمله لفظی مانند مصدر باشد و صاحب مصدر در عبارت ذکر شده باشد:

(۱) (۲) (۳)

[تَصَوَّتَ] (نوعی) مررتُ به فاذا له صوتٌ صوتَ حمارٍ

۷ هرگاه مصدر ثلاثی مزیدی زوائدش حذف شود و اضافه به چیزی گردد واجب است حذف عامل آن:

[ألبّ لک ألبابین] لبیکَ ، سعدیکَ

«مفعول له ، لاجله ، مِن اجله»

تحصیل: اگر مفعول و مصدر بعد از فعل پدید آید: ضربتُ زیداً تأدیباً

حصول: اگر مصدر قبل از فعل تحقق یابد: قعدتُ عن الحرب جبناً

شروط مفعول له:

(۱) مفید علت باشد — بِدوا للموتِ
توطئه می‌کنید به خاطر مرگ

(۲) مصدر باشد

(۳) باید در فاعل با عامل متحد باشد — [من به نظرم تو آیه‌ی اینو به خاطر اتحاد فاعلی نداشتن للعلم نگرفته نه علت نبودن چرا که شاید منظورش مرگ فرزندان باشد نه مرگ مخالفین !؟ ؟]

(۴) " " زمان " "

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۷۷/۱/۱۷

مفعول معه:

آن اسم منصوبی است که بعد از واو به معنای مع ذکر می‌شود.

= مع می‌رساند که ماقبلش و مابعدش در فعل و مکان و زمان متحدند. =

* عامل آن فعل یا شبه فعل ماقبلش می‌باشد.

* سر عاملش هرگز مقدم نمی‌شود.

کُلُّ رجلٍ و ضیعتُه چون تصریح بر عطف داشته و شرایط مفعول معه را ندارد

پس واو عطف می‌کند در عین حال معنای مع هم دارد.

مفعول فیه:

آن اسم منصوبی که زمان یا مکان وقوع فعل را مشخص می‌کند و معنای فی دارد.

~~ضربتُ~~ زیدٌ عشرین یوماً

اسمی که نازل منزله زمان یا مکان باشد یعنی خودش زمان و مکان نیست ولی به واسطه مکمله ماقبلش معنای ظرفی می‌یابد.

~~دخلتُ~~ فی الدار

مفعول به

دخلت فعل و فاعل باشد

منصوب به نزع خافض

سه قول مشهور

۱۸ / ۱ / ۷۷

«بسم الله الرحمن الرحیم»

المنصوب بنزع الخافض یکی از اسباب متعدی کردن فعل لازم است

ذهبتُ الی الشامِ ← ذهبتُ الشامَ

حرف جر را ساقط کنیم

در حکم فعل متعدی است در حالیکه لازم است

منصوب به نزع خافض

المتعدی کننده ها:

۱- بردن به باب افعال (همزه بزند)

۲- به حرف جر متعدی کردن

۳- منصوب به نزع خافض

المنصوب بنزع الخافض ← قیاسی: همیشه أن و أنّ و کی

منصوب به نزع خافض هستند:

سماعی: یعنی شاعرها را عرب به شکل منصوب به نزع خافض استفاده کرده و اسم صریح (خلاف مؤول) بوده:

☑ ذهبتُ الشامَ

☒ ذهبتُ المدینةَ ← غلط است چون نمی‌شود بر سماع، قیاس کرد!

☑ تحوّن الدیارَ [استادی گوید که با حرف کتب مخالف است اگرچه تحوّن حرکت را قبول دارند و استدلال می‌کنند که اعراب جاهلی فرصت نکردند یا پیش بیایند که همه الفاظ را استعمال کنند پس چرا قیاس نکنیم شاید قاعده‌ای عام باشد ولی من چیز دیگری می‌گویم تحوّن چون این قاعده مکی اشتباهات زیادی شرحی آورده در متعدی یا لازم بودن افعال خواسته این قاعده را حذف کند ولی مثال‌هایی قدیمی مانع این کار بود پس قاعده را نقض نکردند هرچه استعمال شده باشد ولی دیگر استعمال نشود ☺]

Scanned by CamScanner

همزهٔ استفهام صدارت طلب قوی است و حتی بر واو عطف هم مقدم می‌گردد:

أَوَ عَجِبتُم ...

مصباح المنیر
کتاب لغت! حیدری

«حال» دو وجهی است و با آن «خبر» «هی» هم باز می‌گردد.

حال

وصفی است که دو ویژگی داشته باشد:

به معنای فی

1. بیان کننده چگونگی حالش باشد
2. صفت نحوی نباشد

ضربتُ زیداً ضاحکاً ← حال است

ضربتُ زیداً ضاحکاً ← دو وجهی است ← صفت / حال

تنوین تنکیر نیست چیز دیگری است!؟

در دو وجهی اگر حال مصدر بود صفت می‌گیریم نه حال

حال حتماً نکره است.

حال

ثابتة: جملی ذوالحال دائمی است: دعوتُ اللهَ سمیعاً

منتقلة: غیر ثابتة: ضربتُ زیداً ضاحکاً

حال

مشتقة: مشتق باشد

جامدة: جامدی که حال واقع می‌شود چون تأویل به مشتق می‌رود: بعته یداً بید

حال

مقارنة: در زمان با عاملش متحد باشد: ضربتُ زیداً ضاحکاً امس

مقدرة: تحقق بعد از عاملش از لحاظ زمانی باشد: ادخلوها خالدین

غالبی

☆ اگر ذوالحال مجرور باشد واجب است مؤخر باشد، در غیر آن بهتر است مؤخر بودن:

مررتُ بزیدٍ ضاحکاً

☆ اگر ذوالحال حال نکره باشد واجب است که حال مقدم باشد:

ضربتُ ضاحکاً رجلاً

☆ اگر حال صدارت طلب باشد باید واجب است مقدم شود:

کیف ضربتَ زیداً؟

«بسمه تعالی» ۷۷/۱/۱۹

از همه ترکیبها می شود حال آورد غیر از مضاف الیه که فقط در شرایط خاصی ذوالحال می شود:

(۱) اگر حال جزء المضاف باشد پس می تواند از مضاف الیه هم باشد:

نتبعُ ملّةَ ابراهیمَ حنیفاً

اگر صحیح باشد مضاف حذف شده مضاف الیه در جمله به جایش قرار بگیرد

(۲) اگر مضاف جزء مضاف الیه باشد می توان از مضاف الیه حال آورد:

اعجبنی وجهُ هندٍ راکبةً

(۳) هرگاه مضاف عامل در حال باشد از مضاف الیه می شود حال آورد:

اعجبنی ذهابُکَ مسرعاً

Scanned by CamScanner

تمیز

اسم منصوب نکره‌ای است که ابهام ماقبل را برطرف می‌کند. (به معنای مِن، به، با، در)

- ذات: ابهام را در یک لفظ برطرف کند
- نسبت: ابهام موجود در یک نسبت و اسناد را برطرف کند

افتراق بین الحال و التمیز:

1. حال غالباً مشتق است و تمیز غالباً جامد.
2. حال می‌تواند مقدم شود بر عاملش ولی تمیز نمی‌تواند.
3. حال می‌تواند جمله باشد ولی تمیز نمی‌تواند.

انواع حال:
- مفرد
- جامد مجرد
- ظرف
- جمله

اسم معرفه شبه فعل // تقویت است

الانصاف فی موارد الخلاف

معجم الافعال المتعدیة بالحرف

«بسم تعالی»

۲۰ / ۱ / ۷۷

مقدار: آن چیزی که بوسیله آن اندازه‌گیری می‌شود

اسم آلة: مساحة، وزن، عدد، کیل

به ابهام موجود در مقدار ابهام ذات گویند.

ابهام ← نسبت ← مقدار

ابهام ← ذات ← غیر مقدار

مجرور آمدن تمیز ← با من
با اضافه شدن صاحب اعجام

ذات مقدار : عندی منوان عسلاً «غالبی است»
عندی منوان عسل (کم استعمال شده است)

ذات غیر مقدار : عندی خاتم فضةً (کم استعمال شده بلکه شده!)
عندی خاتم فضةٍ «غالبی است»

نسبت : جملة ، شبه جملة (جار و مجرور ، ظرف ، اسم فاعل و مفعول و ...)
الارض مفجرةٌ عیوناً (شبه جمله)
طاب زیدٌ علماً (جمله)
(مجرور آمدن جایز نیست!) عن گاهی به معنای بعد می آید
[کان] لِلّٰه دَرُّه فارساً سوار فرس بودن (مضاف)

مضاف الیه : آن اسم مجروری است که یک اسم دیگر به او نسبت داده می شود.
به واسطه حرف جر مقدر مجروری شود که آن جار مقصود متکلم است.

شرح نظام

اسمهایی که هرگز اضافه نمی‌شوند:

1. موصولات: الذی
2. مضمرات: هو
3. اشارات: هذا
4. استفهامات: هل
5. شرطیات: من

ایّ: استثنائیه، موصوله، شرطیه — در هر سه حالت اضافه می‌شود

ایّ استثنائیه در هر سه حالت خودش اضافه می‌شود

۲۳، ۱، ۷۷

«بسم الله»

مضاف:
- ممتنع الاضافات: در بالا آمد
- واجب الاضافات: موضوع بحث است
- جائز الاضافات: موردی بحث ندارد.

مفرد:
- مطلقاً مفرد (غیر اسم ظاهر): عندک، کلا، کلتا، لدی، سوی
- فقط ضمیر: وحده، لبیک
- فقط اسم ظاهر: ذو، اولو، ذات، ذوات

جمله: حیث اذ

مفرد: فقط مفرد

* حیث وقتی به مفرد اضافه می‌شود به معنای «از جهت» است و وقتی مضاف به جمله باشد به معنای «مکان».

اضافه:

1. حذف تنوین ظاهر یا مقدر: غلامُ، دراهمُ
2. نون عوض از تنوین حذف شود: غلامان، اثنان (در مثنی)
3. " " " ، صالحون، محسنون (در جمع)

کسب تخفیف در لفظ

اضافه ←
- لفظیّة : اضافهٔ وصف به معمول‌اش : ضاربُ عمرٍو
- معنویّة : غیر آنچه در لفظیّة گذشت :
  - اضافهٔ وصف به غیر معمول‌اش : ضاربُ زیدٍ
  - اضافهٔ غیر وصف : غلامُ زیدٍ
    - غلامُ زیدٍ ← کسب تعریف
    - غلامُ رجلٍ ← کسب تخصیص

} در معنا

حروف مقدّر ←
- فی : مضاف الیه ظرف برای مضاف باشد : صلاةُ [فی] اللیلِ
- مِن : مضاف جزء از مضاف الیه باشد : خاتمُ [مِن] فضّةٍ
- لام : غیر دو قسم قبل باشد : غلامُ (لِ) زیدٍ

☑ ماءُ البحرِ (فی) ["حسبنا" عاماً " استاد دانشگاه می‌گوید و معتقد است بهتر است :]

گاهی مضاف از مضاف الیه کسب جنس اثر می‌کند به شرط آنکه مضاف الیه بتواند به جای مضاف بنشیند

امارةُ العقلِ مکسوفٌ کما شیمةُ صدقِ القناةِ

در جنس عقل گرفته می‌شود ... نمی‌توان حذف کرد

نیز بهره گرفته از خون نمی‌توان حذف کرد چون معنا فاسد می‌شود.

Scanned by CamScanner

«بسم الله»

۷۷/۱/۲۳

مجرور بحرف جر: آن اسم مجروری است که بواسطه یک حرف جر مذکور به کلمات دیگر نسبت داده شده است.

مرتب بنویسید

حروف جر ← هم به ظاهر و هم به ضمیر: عن، من، الی، علی، فی، ب، ل

← فقط به ظاهر: حتی

آنهایی که فقط به ظاهر جر می‌دهند:

- منذ، مذ (فقط به ظاهر زمان دار)
- رُبَّ (فقط به ظاهر نکره)
- تا (فقط لفظ الله)
- حتی و لعل } به هر ظاهری جر می‌دهند
- و واو

اسمهایی که گاهی منصوبند و گاهی غیر منصوب:

- مستثنی
- مشتغل
- منادی
- تمیز عدد

استثنا

بعد از الا و اخواتش ذکر می‌شود تا بفهماند حکم نسبت داده شده به ما قبل الا به مابعد آن نسبت داده نشده است.

متصل: مستثنی داخل در مستثنی منه باشد

منقطع: " " " " نباشد

تام: مستثنی منه در کلام ذکر شده است

مفرّغ: " " " " نشده "

[آن کس که ندانند و نداند که بداند / بیدارش نمایید که سر خفته نماند]

[در منقطع هم مستثنی در مستثنی منه هست ولی بصورت التزامی]

تام:

- مثبت (موجب): واجب النصب است
- منفی (غیر موجب):
  - متصل: تابع است
  - منقطع: بحسب (بنابر) نصب است
    - بنی تمیم: تابع باشد (بدل) / منصوب باشد

مفرّغ: به حسب نقش آن در جمله ماقبل.

از تابعیت از نقش مستثنی منه غیر ممکن باشد / از عمل آن بقیت می‌کند.

- ما فعلوه الّا قلیلٌ [تام غیر موجب متصل]
- ما جائنی القوم الا حماراً
- ما جائنی القوم الا حمارٌ [قول تمیمیون]

" مباحث استثناء را بنویسید بیاورید "

[حکماً اشاره دارد به استثنای مفرّغ] [ان کان مخرجاً من متعدد متصل]

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۷۷/۱/۲۴

اخوات الا: ما خلا عدا حاشا [۱]

ما خلا ماعدا [۲]

سوی
غیر } [۳]

لیس لایکون [۴]

[۱] ← فعل متعدی که مفعولی (مستثنی منصوب می‌شود)

حرف جر (مستثنی مجرور می‌شود)

* بعد از ما ی مصدریه فقط فعل می‌آید.

[۲] (ما ی مصدریه یا موصول حرفی) ← فقط مستثنی منصوب می‌گیرند

[۳] ← مستثنی مجرور می‌گیرند: ما جائنی غیر زید

** فرض کنید غیر نباشد و الا باشد چه اعرابی مستثنی می‌گرفت همان را به غیر بده.

** در سوی اختلاف است عده‌ای می‌گویند بنا بر ظرف مکان بود و انهم النصب هستند ولی باقی می‌گویند که مثل غیر اعراب می‌گیرد. ← به معنای "سوی"

[۴] ← مستثنی خبر است پس منصوب است.

جاءنی القوم لیس زیداً

جمله حالیه

← عده‌ای دیگر می‌گویند جمله استینافیه است و محلی از اعراب ندارد.

برای مکیدات استثناء این قاعده جایز است

۷۷/۱/۲۵

بسمه تعالی

«اشتغال»

زیداً ضربتُ غلامَه

۱) اسمی بر فعل یا شبه فعل مقدم شود.

۲) فعل در ضمیری عمل کرده که به آن اسم باز می‌گردد (یا متعلق ضمیر)

۳) که فعل از آن اسم اعراض به ضمیر کرده است.

۴) اگر ضمیر نبود فعل در آن اسم عمل می‌کرد.

چون شرط ۴ ندارد.

واجب الرفع: اذا تلی ما لا یلیه الا اسم | فصل بینه و بین المشتغل ماله الصدر

واجب النصب: اسم مقدم بعد از چیزی واقع شود که واجب است بر سر فعل بیاید.

راجح النصب: اذا تلی مضاف الفعل | یحصل بنصبه تناسب الجملتین فی العطف

تحان المشتغل فعل طلب

متساوی الامرین: اذا لم تفت المناسبة فی العطف

راجح ~~الامرین~~ الرفع: فیما عدا

زیدٌ هل ضربتَه | خرجتُ فاذا زیدٌ ضربتُه

مبتدا خبر

* هلّا از ادات تحضیض است و واجب است بر سر فعل داخل شود. هلّا زیداً ضربتَه

فعلی را محذوف فرض می‌کنیم [ضربتُ] زیداً اضربه | قام زیدٌ و عمراً ضربتُه | أزیداً ضربتَه

اذای مجازیه واجب است بر سر اسم بیاید (مبتدا) زیدٌ قام و عمرٌو اکرمتُه

حالات: حالِ (اسم فاعل) زیدٌ ضربتُه

* بهتر این است که جملات معطوف و معطوف علیه مثل هم باشند. * بهتر است فعل امر خبر را نگیرد.

* چون بهتر عدم تقدیر است پس رفع مرجح است

لعلّ: محل ظنّ

«بسم الله الرحمن الرحیم» ۷۷/۱/۲۶

* مشهور الاخرین این است که چه رفع دهیم به مناسبت جمله اسمیه چون عطف بر جمله اسمیه می شود جایز است و اگر نصب دهیم بنا بر مفعولیت عطف بر جمله فعلیه (که طلب واقع شده) حاصل می شود پس جایز است!

منادا:

آ، وا، یا، هیا، ایا، ای، ا

قریب

بعید

مطلق (بعید و قریب)

ام الباب

«یا الله» استثنا است در اینکه «ال» با «یا» آمده است.

«بسم الله الرحمن الرحیم» ۷۷/۱/۲۹

* هر بابی که ام الباب دارد ← هر ام الباب مخصوصیاتی خاص خود دارد.

یا ← گاهی حذف می شود

حذف آن جایی است جز ۵ مورد: ← قبل از منادا باشد

۱) منادی نکره باشد (اسم صنعر باشد): یا رجل

۲) منادی مندوبا باشد: وا مصیبتاه

۳) منادی مستغاث واقع شود: یا زیداه

چرا خون ← حق بود
اما چرا گرم باشد؟!

۴) منادی اسم اشاره باشد: یا هذا

۵) منادی لفظ جلاله باشد: یا الله

ندا: گریه به خاطر بودن یا نبودن کسی یا چیزی [وا ، یا]

استغاثه: طلب کمک کردن. با حرف ندای بعید صورت می‌گیرد.

یا لزیدا = یا زیداه =

مبنی

مفرد معرفه: مبنی بر علامت رفع

(در واقع محلاً منصوب هستند (أُخاری ...)

نکره مقصوده: مبنی بر علامت رفع

در واقع یک فرد از آن جنس قصد شده است.

مضاف: معرب و منصوب

چون مضاف واقع شده و مضاف الیه واقع نمی‌شود

شبه مضاف: معرب و منصوب

آن چه که بعدش معمولش باشد که معنایش را کامل می‌کند.

نکره غیر مقصوده: معرب و منصوب

یا رجلاً خذ بیدی

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

۳۰ / ۱ / ۷۷

منادای ذو وجهین:

(۱) منادا صفت داشته باشد

(۲) صفت کلمهٔ ابن یا ابنة باشد

(۳) خود ابن و ابنة به علم دیگری اضافه شده باشند

یا زیدُ ابنَ عمرٍو

* اگر منادا به اقتضای شعری تنوین گرفت دو وجه است تنوین نصب یا رفع:

یا مطرا یا مطرُ

* اگر منادا تکرار شود و اضافه هم شود دو وجهی جواز هدر بود:

یا تیمَ تیمَ عدیٍّ

منادی: معرب (معرفه - نکره مقصوده) - مضاف - شبه مضاف - نکره غیر مقصوده (مبنی)

توابع: آن کلماتی که مستقیماً عامل بر سر آنان داخل نمی‌شود بلکه اعراب ماقبلشان را می‌گیرند

صفت، تأکید، عطف بیان، بدل، عطف نسق

ال: موصوله - تعریف - زائده (الذین)

(اسم فاعل و اسم مفعول) (سرنخ می‌آید)

☑ اگر برای منادا (معرب یا مبنی) تابعی بیاوریم که مضاف هم باشد تابع منصوب می‌شود: یا زیدُ صاحبَ عمرٍو (صفت)

ال ← عطف بیان، تأکید، صفت } فقط یکی از این توابع باشد

یا زیدُ ابا عبد الله (عطف بیان)

یا زیدُ نفسَه (تأکید)

بدل

فقط این توابع { صفت، تأکید، عطف بیان

☑ اگر تابع مضاف نباشد (مفرد باشد):

منادای مبنی ← مرفع: یا زیدُ الظریفُ بشرٌ

نصب (فتح): یا زیدُ الظریفَ بشرٌ

منادای معرب: نصب (یا عبدَ اللهِ الظریفَ)

☑ اگر برای منادا بدل آوریم حکم آن منادای مستقل است:

یا زیدُ (عبدَ اللهِ) ← یا فرض می‌کنیم و اعراب منادا به عبدالله می‌دهیم

☑ معطوف به منادی ← ال دارد: خلیل: مرفوع

یونس: منصوب

ال ندارد: مبرّد: تعریف: نصب

زائده: رفع

در حکم منادای مستقل است:

یا زیدُ و عبدَ اللهِ — یا زیدُ والرجلَ

یا فرض می‌کنیم اعراب می‌دهیم.

العین کتاب خلیل

الجمل

۲۷/۱/۲۱

بسم تعالی

توابع ← مضاف ← منصوب — فقط صفت، تأکید و عطف بیان

غیر مضاف ← معرب ← منصوب

مبنی ← منصوب (بنا بر محل)

مرفوع (بنا بر لفظ)

Scanned by CamScanner

اگر متبوع تابع (مبنی) حرکتش تقدیری بود (اعرابش ظاهر نبود)، تابع از اعراب محل منادا تبعیت می‌کند یعنی از همان اعراب مقدّر.

لزوم آشنایی جملات و جملات حذف جواب آن

۱ - ۲ (تطابق در جنس مذکر و مؤنث) وارد تمیز ندارد

۳ - ۱۰ (مخالفت) جمع و مجرور

۱۰ - ۱۰۰ (مطابقت) مفرد و منصوب

۱۰۰ و ۲۰۰ و ۳۰۰ و ۲۰۰۰ و آلاف (۱۱) مفرد و مجرور

احدی عشرة امرأة ✓ احد عشر رجلاً

اثنتا عشرة امرأة ✓ اثنی عشر رجلاً

✓ خمس مائة رجل

✓ ثلاثة عشر رجلاً ✓ ثلث عشرة امرأة

✓ احد و عشرون رجلاً ✓ احدی و عشرون امرأة

✓ ثلاثة و عشرون رجلاً ✓ ثلث و عشرون امرأة

Scanned by CamScanner

جاذبه تربیتی:

۱) در مورد اشتباهات دیگران سرزنش نمی‌کند.

۲) در مقابل مسائل به او اعتماد به نفس می‌دهد؛ می‌گوید کار تو صحیح بود دیگری اشتباه کرده است (مثلاً)

۳) بیان شیوا و دوست داشتنی دارد.

۴) به گونه‌ای صحبت می‌کند که به نظر عالم می‌آید.

۵) در مقابل هیچ سؤالی سکوت نمی‌کند حتی اگر آن لحظه جوابی نداشته باشد به گونه‌ای رد سؤال می‌کند که سائل به ندانستن او پی نبرد.

۶) راز شاگرد را حفظ می‌کند.

۷) اگر سؤال را مخفیانه بپرسند مخفیانه پاسخ می‌دهد و اگر آشکار، آشکار.

۸) هیچوقت نمی‌گوید وقت ندارم بلکه سعی می‌کند تا می‌تواند پاسخگوی سؤالات باشد.

۹) مثال‌هایش را به گونه‌ای مطرح می‌کند که برای همه فرد سائل کاملاً محسوس بوده و شاید حتی هم به خانه و رشته‌اش داشته باشد.

۱۰) مطالب سنگین را بسیار ساده بیان می‌کند.

۱۱) در کنار همه اینها کمی ادا و اطوار به خرج می‌دهد تا جلب توجه سائل کند.

۱۲) از همه مهمتر در برابر گفته‌های سائل تماماً گوش می‌شود و برای سخنانش احترام قائل است.

۱۳) همیشه خوشرو و خوش برخورد است و اخم نمی‌کند.

Scanned by CamScanner

«بسم الله العالم»

— مادر عزیز و دست اندرکاران تهیه مجله پرانرژی دانشمند

سلام علیکم

ضمن عرض خسته نباشید و تشکر از زحمات شبانه روزی شما عزیزان لازم دانستم همراه با نوشتن این نامه مختصر به شما آفرین گفته و بر روزی و توفیقات شما از خداوند طلب نمایم، من سالهاست که به خواندن مجله گرمخانه شما اهتمام کرده ام و تلاشم بر این بوده که توسط شما اطلاعات خودم را بروز (update) نمایم و خدا را به جهت حضور و وجود شما عزیزان شاکر باشم، غرض از تقدیم اوقات شریف شما این بود که پاسخ پرسش شما را در بخش معمای علمی صفحه ۱۶ نشریه آبا نماد باز گو نمایم، البته لازم به ذکر است که من بعد از مدتها مطالعه مجلات گوناگون از قبیل «اطلاعات علمی»، «دانستنیها» و «دانشمند» هرگز عادت نداشته ام به سوالات پاسخ کتبی دهم لکن این بار چون قصد تشکر از شما را داشتم گفتم بد نیست به این بهانه نامه ای بنویسم، توجه شما دوستان عزیز را به پاسخ معما جلب می نمایم:

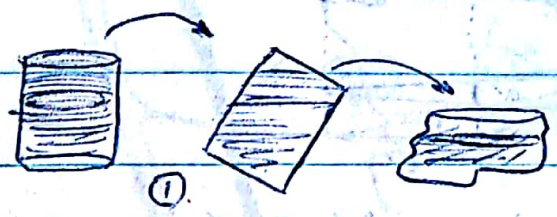

۱- از لیوان استوانه ای شکل (در شکل ۱) آنقدر در ظرف به شکل منظم می ریزیم تا به شکل (۲) برسیم:

چون شکل لیوان کاملاً استوانه ای است اکنون مایع درون آن به نصف حجم کل استوانه رسیده است و مایع منصف شده است!!

۲- این مسأله هم چندان دشوار نیست، همانگونه که در شکل رؤیت می‌شود چند راه برای یافتن جواب وجود دارد.

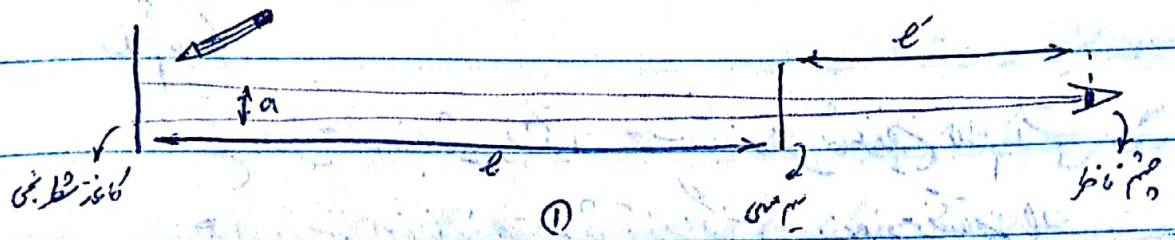

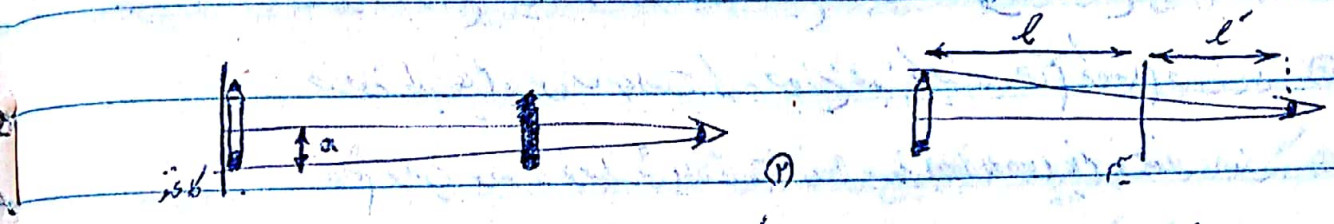

من تنها راه دوم را توضیح می‌دهم، چون گمان می‌کنم خودتان از این قبیل این راه وجود است:

ابتدا مداد را روی کاغذ شطرنجی گذاشته قطر مداد را (a) بدست می‌آوریم سپس مداد را در یک دست و سیم را در دست دیگر می‌گیریم و در یک راستا نگاه می‌داریم آنقدر مداد را دور می‌کنیم تا سیم و مداد هم قطر - دارای قطرهای برابر (تخمینی) - شوند آنگاه دو فاصله مداد تا چشم و سیم تا چشم خودمان را یافته (l و l') با کمک قضیه تالس به قطر سیم مسی دست می‌یابیم.

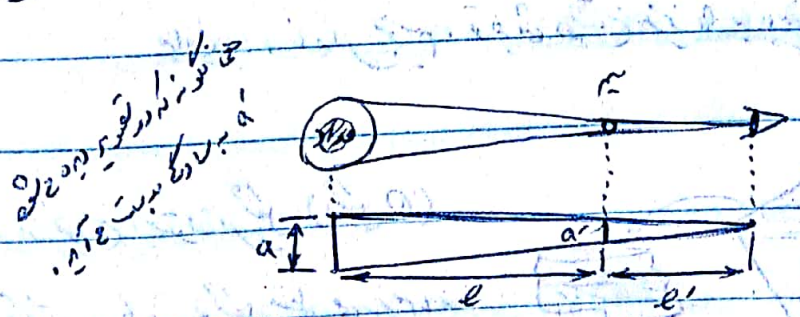

همانگونه که در تصویر دیده می‌شود a به کمک a' بدست می‌آید.

دبیر: تهرانی - فلکه دوم صادقیه - بزرگراه آیت‌الله کاشانی - میدان نور
ابتدای بزرگراه رسالت - جنب پارک زیتون - پلاک ۴
کد پستی: ۱۴۷۱۸ تلفن: ۶۶۷۴۰۹۰

سید مهدی خوشبخت (۱۷ ساله و اول دیپلم گرفته‌ام)

۷۶/۸/۲۴

$\sqrt{2} = \frac{a}{b} \Rightarrow a = b\sqrt{2}$

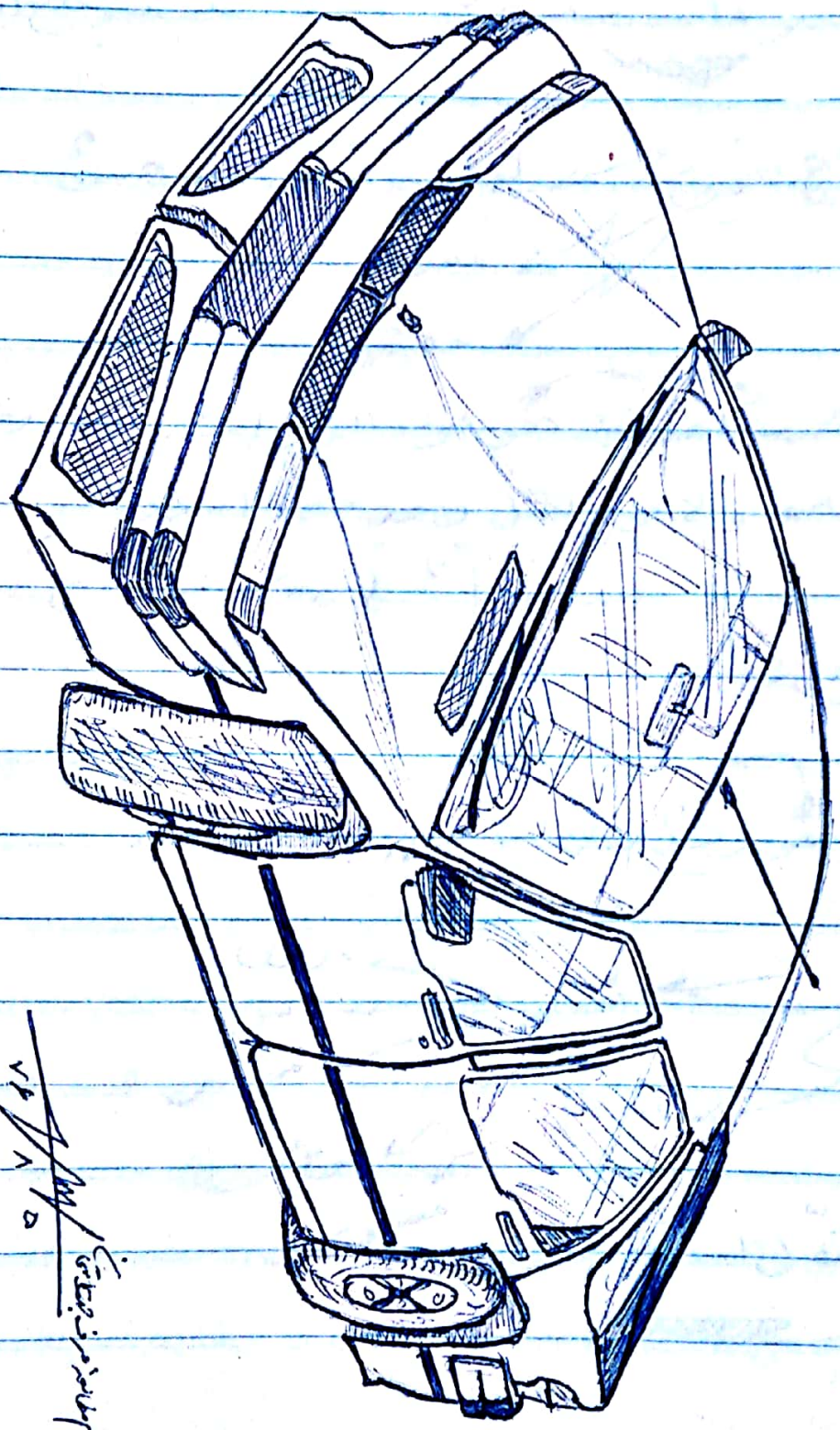

Scanned by CamScanner

۷۷/۲/۱

تا نیمه تعالی

ضمیر: آن اسمی که دلالت می‌کند بر متکلم یا مخاطب یا غائب

ضمیر غائب محتاج به مرجع است

تقدّم مرجع ضمیر ← لفظی: زیدٌ هو حسنٌ

← معنوی

← حکمی

معنوی ← اعدلوا هو اقرب للتقوی (عدل) (یک حکم دلالت بر مرجع می‌کند)

← ولابویه لکل واحدٍ منهما السدس

چون آیه در خصوص ارث است و (میّت) (ارث) (کل کلام دلالت بر مرجع می‌کند)

ارث در مورد میّت مطرح می‌شود.

حکمی: هو زیدٌ صادقٌ ضمیر با ما بعدش واجب می‌کند

ضمیر ← متصل ← مرفوعی

← منصوبی

← مجروری

← منفصل ← مرفوعی

← منصوبی

اصل آوردن ضمیر متّصل است

روی هم دو ضمیر متصل
باید یک نکته باشد:

اگر

① دو ضمیر داشته باشیم

② هر دو مفعولی باشند

③ اولی اعرف از دومی باشد

ضمیر دوم جائز است متصل یا منفصل آوردنش:

اگر اولی از دومی اعرف نباشد جایز است متصل یا منفصل آوردنش

لسان العرب
کتاب لغة

معجم افعال متعدی
۴ حرف

سَلَّمْتُهُ ⟸ سَلَّمْتُ إِيَّاهُ

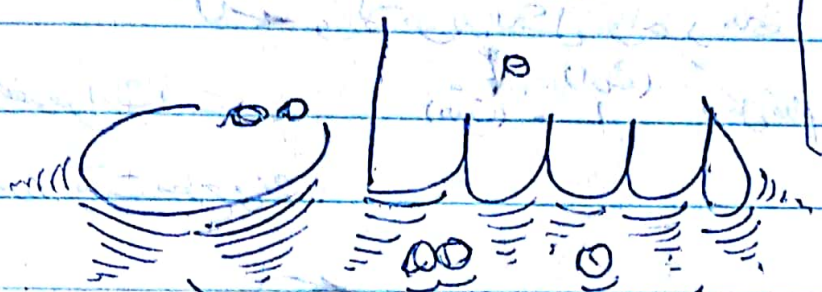

ضمیر

موصول

مَرْ

اسم اشاره

بعد از لو اگر اسم مفعولی بیاید نون کان با اسمش حذف شده است.

ضمیر شأن و قصه: برای تعظیم و تکریم ضمیری مقدم می‌شود و بعد از آن جمله خبریه می‌آید که جمله توضیح دهنده ضمیر است.

* همیشه غایب است — عامل آن ⟸ ابتدائیت

☆ تثنیه و جمع بسته نمی‌شود. ⟸ نواسخ (إنّ، کان، ...)

* از این ضمیر تابع آورده نمی‌شود.

Scanned by CamScanner

[مطلب این است که چگونه یک باید سالها درس بخواند تا چیزی بفهمد ولی گاهی خود طوری در کودکی پرورش یافته است که در زمان کمتری و با مطالعه کمتری به حقایق دست یافته آنچه را که باید سالها بیاموزند در مدت کمی می آموزند و به درجات عالی می رسند، باید آن استعداد را کشف کرد علت نخستین چیست آن لم است ؟!]

أل

۲ ، ۲ ، ۷۷

بسم تعالی

موارد جواز تقدیم حکمی:

- باب تنازع: اکرمانی واکرمت الزیدین
- باب مدح و ذم: نعم رجلاً زیدٌ
- بدل: ضربتُه زیداً
- ربّ: ربّتَه رجلاً ...
- ضمیر شأن و قصه: هو زیدٌ قائمٌ

آگاهی و آگاهی الزیدان

باب تنازع

{ اکرمنی واکرمت الزیدان } ① دو عامل بر سر یک معمول نزاع کنند ② اولی فاعل مؤخر، دومی مفعول ③ هر ما عمل را به او می دهیم

باب مدح و ذم

{ نعم رجلاً زیدٌ } رجلاً تمیز است

{ ضربتُه زیداً } هرگاه برای ضمیر غایب بدل آورده شود ضمیر به بدل عود می کند.

{ ربّتَه رجلاً ... } هرگاه مجرور رب ضمیر باشد و تمیزی برایش بیاید.

{ هو زیدٌ قائمٌ } ضمیر شأن و قصه هم جمله مابعدش عود می کند.

Scanned by CamScanner

اسما اشاره: آن اسمی که وضع شده است برای مشار الیه.

☆ مشار الیه حتماً باید محسوس باشد اگر نه نامحسوس اشاره شد، میشه در ذهن خودش آنرا محسوس فرض کرده است.

مشار الیه	مفرد	تثنیه	جمع بخیریم
مذکر	ذا	ذین	اولی، اولاء (حجازیون)
مؤنث	ذی، تی، تا، ذه، ته	تین	

* توسط: با کاف و بدون لام بیایند.
* بعید: کاف و لام باهم اضافه شوند.
* قریب: بدون کاف (لام نمی‌خوره)
* هاء تنبیه: در همه اسماء داخل می‌شود (اولی در صورتی که لام نداشته باشد)

☆ ذان و ذین: معرب: اولی برای رفع و دومی برای نصب می‌آید

إنَّ هذان لساحران (توجیه دارد!)

مبنی اند: فرق نمی‌کند مرفوع کدام در کجا قرار گیرند در هر صورت اعراب آن محلی است

طبق قرائت رایج ماست

توجیه آیه: ① إنَّ از حروف جواب است به معنی «نعم».

لام، لام ابتدائیت است و اصل «لهما ساحران» بوده که

ضمیر حذف شده است «هذان» را مبتدا فرض کردیم.

لام در سه مورد داخل نمی‌شود: ① هاء تنبیه باشد
② تثنیه باشد
③ جمع مثنی باشد

"بسم الله"

۷۷/۲/۷

= أنّ، أنْ، ما، کی، لو =

موصول ← حرفی: آن حرفی که با مابعدش به تأویل مصدر برود

← اسمی

أنّ: أو لم یکفهم أنّا انزلنا [انزالنا] با اسم و خبرش به تأویل مصدر می‌رود

أنْ: أن نضربَ أن ضربنا [ضربنا] با فعل به تأویل مصدر می‌رود.

کی: کی تدخلَ [دخولک] 〃

لو: لو تدخلَ 〃 〃

ما: ما تدخلُ ما ... جمله اسمیه 〃 جمله اسمیه هم ع می‌گیرد.

← اینها موصول هستند و مابعدشان صله هست.

خبر أنّ یا جامد است یا مشتق ← مصدر مشتق را به اسم اضافه می‌کنیم

... أنّ زیداً هذا ← "کون" ⇐ کونُ هذا زیداً

مضاف الیه خبر کان

موصول اسمی: اسمهایی هستند که برای روشن شدن معنا نیاز به صله دارند.

جاء الذی نضربُه (هو) جاء الذی فی الدار (هو) نیاز به عائد هم هست

(یستقر) حذف شده است و ضمیر خود را به داخل جار و مجرور انداخته است پس عائد در خود فی الدار است

صله یا جمله است یا شبه جمله

استفهام

[من ذا الذی یشفع ...]

ذا

موصول اسمی ← مشترک: من، ما، ال، ذو، ای

← مختص

«قاضون» فقط برای «ال» می‌تواند صله باشد چون جمع یا شبه جمله است.

لکی لا ... ← لعدم کون حرج ... لو تعمّی ... ← تعمّی ...

بما نسوا ... ← بنسیانهم ... ان تقصروا ← صومکم ←

اللاءِ اللائی اللوائی } ← اسامی موصول خاص برای جمع مونث

اللاتِ اللاتی اللواتی

الاولی و الذین ← جمع مذکر عاقل

← جمع مذکر غیر عاقل

* شرط «ذا» برای موصوله بودن این است که بعد از من و ما ی استفهامیه بیاید و زائده نبوده یا با آنها ترکیب شده باشد اسم اشاره هم نباشد.

ما ← غیر عاقل من ← غیر عاقل

ذا ← موصول اسمی ماذا صنعتَ؟ (صنعتَ)

زائده مبتدا خبر صله حذف شده است (عائد)

ترکیب شده باشد جواب: کتابا (عائد)

* جواب و حوال تابع از لحاظ اعرابی " : کتابٌ صنعتُ

یک ن باشند.

زائده

مَن ذا رأیتَ؟ زیداً

مفعول مقدم شده — فعل و فاعل

مَن ذا رأیتَ؟ زیدٌ رأیتُ

مبتدا — خبر — جمله

مَن ذا رأیتَ؟ زیداً

اسم استفهام — مفعول مقدم — فعل و فاعل

سه وجه ترکیب برای «ذا»

[ای شخصی] ماذا صنعتَ أکتابٌ ام حبلٌ؟ (مفعول است)

" کتاباً " حبلاً؟ (ترکیب با زائده است)

نسبت تعلق

۷۷/۲/۸

ما ذا عرضَ؟ مَن ذا قام؟

جواب: مرفوع

- موصول (مبتدا و خبر و صله)
- زائده (مبتدا و خبر «عرض» است)
- ترکیب (ماذا مبتدا و «عرض» خبر)

مَن ذا قام؟

موصول	مبتدا	موصول	صله
زائده	مبتدا	زائده	خبر
ترکیب	مبتدا	خبر	

مرکب

- اضافی
- اسنادی
- تضمنی
- مزجی

Scanned by CamScanner

مرکب مبنی : ① متشکل از ۲ کلمه باشد

② بین آنها رابطه اضافی و اسنادی نباشد.

جزء دوم در برگیرنده حرف است : خسته عشق

" " " " نیست : سیبویه

قسم اول : هر دو جزء مبنی بر فتح می شوند

(از خصوصیات است)

جزء اول چون در آخر نیست که اعراب بگیرد.

جزء دوم تضمن معنای حرف دارد.

قسم دوم : ① جزء دوم قبل از ترکیب معرب بوده است : ← جمله + جمله

← یعنی مضاف می شود (جزء دوم)

② جزء دوم از ابتدا مبنی بوده است : سیبویه

← جزء دوم همانگونه می ماند.

← جزء اول مبنی بر فتح می شود.

توابع : نعت بدل عطف نسق عطف بیان

تاکید

شرح جامی ← فرق بین نعت و صفت

نعت: آن چیزی که دلالت می‌کند بر معنایی در متبوعش

حقیقی: جاء زیدٌ العالمُ

سببی: جاء زیدٌ العالمُ ابوه

	مذکر	اعراب	تعریف	تعداد
نعت حقیقی	×	×	×	×
" سببی (ظاهر)	⊖	×	×	⊖
" " (ضمیر)	×	×	×	×
عطف نسق	—	×	—	—
عطف بیان	×	×	×	×
بدل	—	×	—	—
تاکید	×	×	—	× (غالباً)

نعت سببی ← رفع به ضمیر: جاء رجلٌ کریمٌ الامُّ } اضافه لفظی است

رفع به ظاهر: جاء زیدٌ الکریمُ ابوه

⊖ مثل مفرد عمل می‌کند (مؤنث حقیقی تبعیت، مجازی جایز، با فاصله یا متقدم جایز و ...)

شرح رضی ج ۱ ۲۸۶

* رأیتُ زیداً عالماً ← حال است: دائمی نخواهد بود

صفت است: دائمی خواهد بود

۹۷/۲/۹

* وقتی می‌گوییم صفت مطلق باشد یعنی دوام از آن است پس حال در سیب چون غالباً حال منتقله می‌آید. [مثل اینکه در عدم وجود خواص (کبر) عدم اعتنا در بشر عارض می‌شود که آن هم نامطلوب است ولی گوینده این غرور و کبری به لوح محفوظ دارد و چیزی را نمی‌دهد که آنکه صلح باشد پس آن‌ها نباید موجود باشد!؟ مطلب خلیج جالب شد تداخل دیگر!؟]

مشتق است باید بگوییم شبه فعل که یا صفت:

① اسم فاعل
② اسم مفعول
③ صفت مشبهه
④ اسم تفضیل
⑤ مصدر

عطف

مفرد بر مفرد : زید و عمرو جاءا

جمله بر جمله (فعلیه بر فعلیه | اسمیه بر اسمیه)

مفرد بر جمله (مشتق) : زید یضرب و مضروباً

جمله بر مفرد (مشتق) : زید مضروباً و مضروب

* عطف در دو جمله غیر هم نوع (اسمیه و فعلیه) اختلاف می‌است.

* عطف بر ضمیر منصوب جائز است : جعلنا کم والاولین

* " بر مرفوع " " به سه شرط : (به یکی از سه شرط زیر)

① به واسطه اینکه منفصل تاکید شود : ضربت انا و زید

② بین آن دو فاصله باشد : ضربت فی الدار و زید

فاصله اسم باشد

③ " " لای زائده باشد : ما اشرکنا و لا آباؤنا

* عطف بر ضمیر مجرور ← جائز نیست مگر با تکرار : مررت بک و بزید

" است : مررت بک و زید

اوضح المسالک | شرح ابن عقیل

شروح الیة

«بسم الله الرحمن الرحیم»

۷۷/۲/۱۰

عطف دو اسم بر دو اسم دیگر که عاملشان یکی باشد در کل مطلقاً جائز است:

إنّ زیداً قائمٌ و عمراً جالسٌ

فی الدار زیدٌ و الحجرة عمروٌ جائز است به چند شرط:

(۱) یکی از دو عامل حرف باشد

(۲) در معطوف علیه اول اسم مجرور باشد

(۳) در معطوف هم اول اسم مجرور باشد

تاکید

لفظی

معنوی

(۱) نفس (۲) عین (۳) کلّ (۴) کلّا

(۵) کل (۶) جمیع (۷) عامّة

اشکال غیر متبوع را سلب می‌کند: جاء زیدٌ نفسه

شمول حکم بر افراد مقبوعش را ثابت می‌کند: جاء القوم کلّهم

[چرا نگوییم "نفسه" بدل اشتمال است به تمام بدل اشتمال موارد چون مثل آن به کار رفته است و اگر چون تکرار ما سبق است تاکید گرفته اند چون ممکن بود بگوییم: جاء زیدٌ ذو جبّة که بدل اشتمال می‌شد ولی با آوردن نفسه بدل اشتمال آوردیم که حق را تکرار نکند]

[به یاد محمد رضا افتادم (سهراب)]

متبوع این سه باید دارای اجزاء باشد به حیثی که بتوانیم این اجزاء را از یکدیگر جدا کنیم: جاء القوم کلّهم

اشتریت العبد کلّه ← ذی اجزاء حکمی است.

* این سه کلمه فقط مفرد و جمع را می‌توانند تأکید کنند.

حاشیة الصبان ص ۷۲

دنی اقترب حسابهم

تأکید لفظی (معنی دو لفظ یکی است)

* در مثنی جمع می‌آیند.

- انفسهم
- انفسهما *
- نفسی

نحو الوافی ج ۳ ص ۵۰۷

جاء زیدٌ بنفسه

زائده ← لفظاً مجرور محلاً مرفوع

اجزاء:

- حسی ـــ قابل رؤیت است : جاءنی القوم کلهم
- " " نیست : اشتریت العبد کله
- حکمی ـــ ~~اشتریت العبد کله~~ رأیت العبد کله

این عقیده شخصی استاد است که بیان نموده است.

پنجشنبه ۲۴ امتحن کل صفحه تا آنجا که خواندیم جزء صفحه

۷۷/۲/۱۲

اسم نکره به شرطی تاکید می شود (تاکید معنوی) که مفید فائده باشد:

۱) فقط لفظ کل، جمع، عامّة باشد

۲) نکره از الفاظ محدود باشد (شهر، یوم، درهم، عبد)

[بطور این است که کلاً معرفه بودن مؤکد و منکره بودن مؤکد با هم جایز نیست!!]

حاشیة الصبان ج ۳ ص ۷۷ | النحو الوافی

تاکید ضمیر مرفوعی متصل (چه بارز و چه مستتر) با نفس و عین جائز نیست مگر ابتدا با ضمیر منفصل تاکید شود:

مثلاً: "قوموا انتم انفسکم"

[استاد معتقد است که با انفسهم تاکیدی لازم!]

بدل

ضرب زیدٌ العالمُ (صفت) مقصود متبوع است

ضرب زیدٌ و عمروٌ (عطف نسق) هر دو مقصودند

" " نفسه (تاکید) مقصود متبوع است

ضرب زیدٌ عمرٌو (عطف بیان) " متبوع است

ضرب زیدٌ حمارٌ (بدل) " تابع است

ضرب زیدٌ بل عمروٌ (عطف نسق) تابع مقصود است

Scanned by CamScanner

یک قسم از عطف نسق را خارج می کند.

فصل اول است که همه توابع دیگر خارج شد مگر یک قسم از عطف نسق

جنس

بدل: تابعی است که مقصود اصلی متکلم است و واسطه‌ای هم ندارد

- کل از کل (مطابق): بدل مساوی مبدل منه باشد
- بعض از کل: 〃 جزء از 〃
- اشتمال: 〃 متعلق 〃 〃
- مباین: بداء: از صحیح صادر می‌شود
- غلط: از صحیح صادر نمی‌شود

اشتمال

بدل برای شفق کردن مخاطب می‌آید.

صحیح چرا این غلطش را

جاء زیدٌ هل الفرس ← با بل انجام می‌دهد

حدائق الندیه ص ۳۵۴

بعد از ظهر

۱۲ ر ۲ ر ۷۷

هم تقاله

* در بدل اشتمال و بعض از کل نیاز به عائد می‌باشد.

- شامل مبدل منه در حکم تکرار است
- مبدل منه در حکم سقوط است.

اکلت الرغیف نصفه

یعنی می‌توان مبدل منه را حذف کرد و بدل را به جایش نهاد.

بدل: ① هر دو نکره باشند: اکلت الرغیف نصفه (جائز)

② هر دو معرفه 〃 : صریحاً اتاه (ممتنع)

تاکید لفظی

Scanned by CamScanner

③ اسم ظاهر از ضمیر بیاید: ضربتُ زیداً

کل از کل (ممتنع) ← با شرایطی

جزء از کل (جائز)

اشتمال (جائز): بلغنا فی السماء مجدُنا

مباین (جائز)

کل از کل

متکلم: (ممتنع)

مخاطب: (ممتنع)

مغایب: (جائز)

ضربتُ زیداً ✗

ضربتی زیداً ✗

ضربتُ زیداً ☑

④ ضمیر از اسم ظاهر: ضربتُ زیداً ایاه (ممتنع)

تأکید لفظی

تسهیل

اوضح المسالک

صفت خارج می‌شود

باقی همه خارج می‌شوند

عطف بیان: تابعی است که شبیه به صفت می‌باشد و برای توضیح یا تخصیص ما قبلش به کار می‌رود

صفت مشتق می‌آید ولی عطف بیان جامد می‌آید.

هر جا بدل کل از کل بود عطف بیان هم می‌تواند باشد

۷۷/۲/۱۴

عطف بیان: توضیح، تخصیص، مدح، ذم ...

یُسقی من ماءٍ صدید

عطف بیان (تخصیص)

عطف بیان ← در معارف : توضیح

در نکرات : تخصیص

باب رابع مغنی ص ۵۸

بدل کل از کل همیشه عطف بیان هم هست مگر چند جا:

(۱) هندٌ قام ابوها زیدٌ ← فقط عطف بیان است.

هندٌ قام زیدٌ (عاند نخواهیم داشت) پس بدل نیست

(۲) یا زیدُ الحارثُ ← فقط عطف بیان است.

یا الحارثُ (ال دارد) پس بدل نیست

[چون دو تا ادات تعریف با هم جمع نمی‌شوند!]

(۳) انا الضارب الرجلِ زیدٍ ← عطف بیان

انا الضارب زیدٍ (اضافه ال دارد پس درست نیست) بدل

توضیحی که عطف بیان می‌دهد به حسب ذات شیء است ولی توضیح صفت در معنای شیء است.

اسامی عامل

- مصدر
- اسم فاعل
- اسم مفعول
- صفت مشبهه
- اسم تفضیل

Scanned by CamScanner

حدث: معنی (آنچه که قائم به نفس نباشد)

مصدر: اسمی که دلالت بر حدث می‌کند و فعل از آن مشتق می‌شود.

- مفعول مطلق
- غیر مفعول مطلق

اسم تفضیل و صفت مشبهه را خارج می‌کند

دوباره گفت که نه اینجا فقط اعداد را خارج می‌کند که حدث هستند ولی فعل مشتق نمی‌شود از آنها

بدون هیچ شرطی عمل می‌کند: ضربتُ زیداً حسناً

مبتدا — فاعل — مفعول — خبر

مفعول مطلق

جانشین فعل شده است: دو قول است

جانشین فعل نشده است: ضربتُ ضرباً زیداً ← عمل نمی‌کند

عمل کرده است → [1] (إسْقِ) سقياً لزيدٍ

مفعول به برای مفعول مطلق

عمل نکرده است → [2] (إسقِ) سقياً لزيدٍ

مفعول به برای فعل محذوف

مصدر	معنات: عمل می‌کند: ضربتُ زيداً عمراً حاصلٌ (غایی)
	منوّن: عمل می‌کند: سقياً لزيدٍ
	ال دار: از عمل ضعیف می‌شود: ضعيف الدكاكين اعدائه

شواهد

معمولش بر خودش مقدّم نمی‌شود

ضعیف است چنین آن دو با دشمنش خیال می‌کند که فرار مرگ را به تأخیر می‌اندازد

Scanned by CamScanner

۷۷/۲/۱۴

اسم تفضیل

دلالت ← حدوثی (لا دائم)
دلالت ← ثبوتی (دائم)

اسم فاعل: اسمی که دلالت می‌کند بر حدث و صاحب حدث به صورت حدوثی

صلاح (برای ال) است: الضارب در هر صورت عمل می‌کند مطلقاً عمل می‌کند

" " نیست: ضارب

برای عمل دو شرط دارد:

(۱) اسم فاعل باید تکیه‌گاه داشته باشد: نفی، استفهام، مبتدا، موصوف، ذوالحال

(۲) " " حال یا آینده باشد

اسم فاعل ← ماضی
حال
استقبال

تکثیر بین کتّه است دو دستش را لب غار

وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید

صفت

«حکایت حال ماضی»

اسم مفعول: بر حدث و مفعول حدث

صاحب شرایط اسم فاعل را دارد.

صاحب فاعل و اسم فاعل

مغنی اللبیب ج ۱ ص ۴۶۸ ← واو قاعده به معنای او است

تفسیر زمخشری کشاف ج ۲ ص ۶۶ الصفحه

مشبّهة بالفعل (از باب تفعیل رفته و بوسیله حرف جر متعدی شده است)

صفت المشبهه (باب افتعال است که با: نگرفته پس بدون تشدید است)

شرح فوائد الحجّة

صفت مشبهة: حدث، صاحب حدث (فاعل)

به شکل ثبوتی

افتراق بین صفت مشبهة و اسم فاعل:

1 صفت مشبهة فقط از فعل لازم ساخته می‌شود.

2 صفت مشبهه مخالفت فعلش را می‌کند (فعل لازم است ولی او مفعول هم می‌گیرد)

3 〃 〃 هم وزن عروضی با فعلش نیست (ولی فاعل هست)

4 〃 〃 ال موصولیه نمی‌گیرد.

5 〃 〃 شرط زمانی ندارد برای عمل کردن

* لازم ← وصفی: حَسُنَ ← حَسَن

فعلی: رَحِمَ ← رَحِيم

قصدی: ضارب العبد (قصد می‌کنم بزنش را)

تصریفی: ضَرَبَ فَعَلَ (حرکتها مثل هم باشند)

وزن ← عروضی: ضَرَبَ فَعِلَ فَعُلَ فَعَلَ ... 〃 (حرکتها مثل هم نباشند)

حدائق الندیه ص ۹۷

بسمه تعالی

۷۷/۲/۱۵

جائنی زیدٌ الضارب ابوه

احسن : یک عائد از صفت به موصوف

حسن : دو " " "

قبیح : بدون " " "

صفت مشبهه یا غیر صفت مشبهه یا غیر است یا شبه مفعول

صفت مشبهه	معمولش	اعراب
(الحسن) بال	بال (الوجه)	رفع (وجهٌ)
(حسن) بی ال	مضاف (وجهه)	نصب (وجهَ)
	تنوین (وجهٍ)	جر (وجهٍ)

احسن : ① الحسن الوجهُ ② الحسن وجهُهُ

③ الحسن الوجهِ ④ الحسن وجهاً

⑤ حسن الوجهَ ⑥ حسن وجهُهُ

⑦ حسن الوجهِ ⑧ حسن وجهاً

⑨ حسن وجهٍ

حسن : ① الحسن وجهُهُ

② حسن وجهُهُ

قبیح : ① الحسن الوجهُ ② الحسن وجهاً

③ حسن الوجهُ ④ حسن وجهاً

Scanned by CamScanner

ممتنع : ① الحسن وجه ② الحسن وجهه

مختلف فیه : ① حسن وجهه

* تخفیف در مضاف حذف ترین است و در مضاف الیه حذف ال (در اضافه لفظیه)

و چون غیر عوض از ال است ... اصلاً تصویر کار در هر کدام است مورد اختلاف را در سیوطی می خوانید؟

«سبحه تعالی»

۷۷/۲/۱۹

اسم تفضیل ← ثلاثی مجرد باشد

← فعل تام باشد

← فعل متصرف باشد

← قابل تفاضل باشد

← باید افعلی برای غیر تفضیل نداشته باشد

أفعل	فُعلی
أفعلان	فُعلیان
أفعلون	فُعلیات (فُعَل)

حاشیه هیدا ابو طالب (شرح سیوطی)

ثلاثی (در نحو) : سه حرفی

〃 (در صرف) : سه حرف اصلی

شرح ابن ناظم

* ع: تعیین شرط قابل تفضیل بودن زیادی است.

زیادی، کمی، قوت، ضعف ←

از هر فعلی که یکی از دلالتهای بالا را داشته باشد می‌توان به عنوان تفضیل کمک استفاده کرد:

زیدٌ اشدُّ استخراجاً

اسم تفضیل از مصدر گرفته می‌شود

حدائق الحقیقه ص ۳۸۷

النحو الوافی ج ۳ ص ۴۹۵

شاذ ← خلاف قاعده

نادر ← خلاف سنیت ولی کم به کار رفته است

← بر استعمال

← هم قاعده و هم استعمال

شرح ملا جامی ص ۳۸۸

اسم تفضیل ← بال: زیدٌ الافضل * مطابقت *

با من: الله اکبر من ... * مفرد مذکر *

گاهی حذف می‌شود

مضاف ← مقدر می‌شود که موصوف فقط بر مضاف الیه برتری دارد: زیدٌ افضل الفاضلان

مقدر کنیم که کلاً بر غیر خودش برتری دارد: زیدٌ افضل الناس

* جائز *

یعنی موصوف داخل مضاف الیه باشد

شرح ابن عقیل ج ۲ ص ۱۸۱

نکره:

معرفه:

با مقدر تفضیل

* مطابقت *

جایزی * دو وجهی *

* مفرد مذکر *

الداعی

شرح رضی ج ۲ ص ۲۱۴
حاشیة العباس ج ۲ ص ۱۹

الداعی من أن یوصف

روایتی از امام صادق (ع) است.

زیدٌ الأفضل
زیدٌ افضل من عمرو

دلالت بر مفضل علیه دارد

«سبحان الله» ۲۰، ۲، ۷۷

* گاهی اسم تفضیل قصد ثبوت می‌شود

«... افضل من ...» مفرد مذکر

الداعی چنین است.

به کتاب امانه می‌شود

اوضح المسالک ج ۳ ص ۲۹۷

• ان کان افعل الی النکرة فمفرد مذکر مطلقاً والی المعرفة ان کان قصد التفضیل فیطابق

رفع به ظاهر

قیاسی — سماعی

با شرط:

رأیتُ رجلاً احسن ابوه

(۱) صفت برای نکره باشد
(۲) ما قبل آن نفی باشد
(۳) اسم ظاهر بین دو معنی باشد (یکی به موصوف و دیگری به اسم ظاهر عود می‌کند)
(۴) اسم ظاهر متصل به معنی نباشد
(۵) به جای اسم تفضیل بتوان فعل قرار داد.

«ما رأیتُ رجلاً احسن فی عینه الکحل منه فی عین زید»

غیر منصرف:

اسمی است که در او دو سبب از اسباب نه گانه و یا یک سبب که جانشین دو سبب است در او باشد که از انصراف تنوین و کسره نمی‌گیرد.

حدائق ص ۳۹۴

ج: ① در عجم هم علم باشد

② از سه حرف بیشتر باشد

ابو منیع اسماء ج ۴ ص ۲۹۸

کتاب الاقتراح فی اصول النحو (سیوطی) ص ۴۵

روش شناخت اسم عجمه

حدائق الندیه ص ۲۹۴

حقائق فی اصول النحو

البقیه علی الوقایه ج ۲ ص ۲۱۹

«مریم تقی» «صبح»

۷۷/۲/۲۱

الحدیقة الخامسة:

همزه ← نداء (قریب و متوسط)

← حرف مضارع (متکلم وحده)

← استفهام حقیقی (جمل دارد)

← استفهام مجازی (جمل ندارد)

همزه‌ای که بعد از "سواء" ۸ قسم باشد و بتوان همزه و ما بعدش را برداشته مصدر گذاشت:

سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم

تسویه

انذارک

طلب یکی از اجزای کلام می‌شود ← نسبت در کلام معلوم است ولی مسند یا مسندالیه مجهول است!

استفهام حقیقی ← تصوّر: أزیدٌ قائمٌ أم قاعدٌ؟

← تصدیق: أزیدٌ قائمٌ؟

طلب نسبت در کلام می‌شود ← نسبت مجهول است برقراری یا عدم برقراری اش.

ادات استفهام ← هم برای تصور است و هم تصدیق (همزه)

← فقط برای تصدیق (هل)

← " " تصور (ما بقی ادات)

مغنی

أن ← اسمیه (ضمیر) ← أن ضمیر است (جمهور می‌گویند کل انت ضمیر است)

← حرفیه

- ناصب مضارع
- مخففه از ثقیله (غالباً بعد از فعل یقینی وارد می‌شود)
- تفسیریه: اوحینا الیه أن اصنع الفلک
- زائده
- زمانیه: توقیتیه

شرایطش: ① ماقبلش جمله باشد ② مابعدش جمله باشد ③ در جمله ماقبل معنای گفتن باشد ④ در جمله ماقبل لفظ قول نباشد ⑤ حرف جر بر سرش نیامده باشد

بین قسم و لو شرطیه

بین کاف جاره و مجرورش

لمّا أن جاءت رسلنا لوطاً

أقسم أن لو ...

زوائد همیشه کل مضمون جمله را تأکید می‌کنند

زوائد مهمله: تأکید جمله هستند یعنی خبر را تأکید لفظ است.

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

جمع

۷۷/۲/۲۱

قول ← اقوال ← اقاویل } مفاعیل

کلب ← اکلب ← اکالب } مفاعل

هر کلمه‌ای که این شرایط را داشته باشد منتهی الجموع خواهد بود یعنی دیگر قابل جمع بستن نیست!!

① حرف اول آن مفتوح باشد

② حرف سوم آن الف باشد

③ بعد از الف سه حرف باشد و حرف وسط ساکن باشد

① حرف اول مفتوح باشد

② حرف سوم آن الف باشد

③ بعد از الف دو حرف باشد که اولی آن مکسور باشد

سراویل (شلوار)

← مفرد است ولی چون شباهت دارد به اینها غیر منصرف است.

حَصاحِص (کفتر) ← در اصل جمع «حصحص» بوده است ولی اکنون مفرد است پس به لحاظ اصلش غیر منصرف است.

حصحص (عظیم البطن)

تأنیث:

حمراء } به واسطه الف ممدوده

حبلی } به واسطه غیر الف تاء

مطلقاً غیر منصرف می‌سازند.

سَقَر: متحرک الوسط باشد

زینب: بیش از سه حرف باشد

معنوی ← با علمیت جمع شود.

تأنیث غیر الفی :

① با تاء : فاطمة ، طلحة
② بیش از سه حرف : زینب
③ متحرک الوسط : دَسقَر
④ عجمی : جُوْر

با علمیت جمع شوند

عجمی هم هست

اگر هیچ کدام از شروط را نداشت در وجهی است : هند

عدل :

۷۷/۲/۲۲

«بسمه تعالی»

إنْ ← شرطیه : إن تقضِ ب اضرب

نافیه : إن الکافرون الا فی غرور (سبا - ۲۰)

مخففه از ثقیله : إن کلٌّ لما جمیع لدینا محضرون

زائده : ما إن وقتی طوان با هم بیایند دومی زائده است | عمل کردنش بیشتر است

* چون بعد از تخفیف شدن می تواند بر فعل وارد بیاید خاصیت عمل کردنش کم می شود.

* فرق بین نافیه و مخففه در لام فارقه است.

معنی ص ۱۷۸

معجم قواعد عربیه

أنَّ (حقّقتُ)

تأکید مصدریه : بلغنی أنّک قائمٌ (بلغنی قیامُک)
بلغنی أنّ هذا زیدٌ (بلغنی کونُ هذا زیداً)

Scanned by CamScanner

مغنی ص ۶۸

إنّ ← تأکید

جواباً : إنّ به معنای «نعم»

حرف جواب

لام ← عامله

إنّ هذان لساحران ← قول مبرد

ابتدائیت ← چون همیشه بر سر مبتدا می آید پس

غیر عامله (یا نوع) قول مبرد اشکال دارد!

ابن هشام می گوید حرف جواب بودن شاذ است و در قرآن نباید بیاید. و مبرد هم

می گوید که یک مبتدای محذوف بوده (هما).

«إنّ قعر جهنّم سبعین خریفاً» در یک قول می گویند که إنّ

منسوب به بیاید هر دو معمول را نصب می دهد.

إنّ زیداً قائم ← خبر جمله اسمیه

(هو) ضمیر شأن اسم

«بسمه تعالی»

۷۷/۲/۲۲

رباع : ارجعتا ارجعتا

چون در معنا تکرار هست ولی در لفظ

نیست می فهمیم که این کلمه اصلی داشته است و

عدول کرده است مثل : مربع ؛

چهار چهار

عدل :

تحقیقی

تقدیری

مررت بنسوة أُخَر

افضل افضلان افضلون

فضلی فضلیان فضلیات (فُضَّل، فُضَل)

پس با مفرد مذکر و آنه و جمع آمده است → پس عدول کرده است

با این بوده که حذف شده

* اگر عدول ندارد چون شرط هست → مررت بنسوة الأُخَر

زُحَل
عُمَر
ثُعَل
زُفَر

علم هستند ← فرض می‌کنیم که اینها اصلی داشته‌اند و عدول کرده‌اند.

استاد می‌گوید شیخ بهائی اشتباه کرده است بهتر بود از اول می‌گفت علمیت چرا گفته تعریف و بعد گفته علمیت این کار زائد بوده است !!

علم : باعث منع صرف می‌شود.

پرسیدم شرایط را تصحیح کرد !!

[زیرا اگر انفعال هم شرایط را دارد پس چی !!]

ان زائدة : می‌تواند با علمیت جمع شود.

عمران
سلمان
سلیمان
عثمان

با وصف هم جمع می‌شود به شرط آنکه مؤنثش به تاء نباشد. سکران

هرچه زائده باشد در آخر کلمه !!

رحمان وصف است و اصلاً مؤنث ندارد (چون فقط مخصوص خداست)

غیر منصرف است. (اختیاری است)

[اجتهاد در نحو بنابر روایت حضرت امیر(ع) واجب کفایی است که اجتهاد نحاة کفایت کرد، پس وجوبش از ما برداشته شد!؟]

ترکیب مزجی: با علمیت جمع می‌شود.

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۰ ، ۲ و ۲۶ ، ۲ ، ۷۷ غایب از کلاس بودم!؟

۲۶ ، ۲ ، ۷۷

بسم الله الرحمن الرحیم

استثنائیه است

بل ← بعد آن جمله است

" ← مفرد "

حرف عطف خود بعد بود.

مسکوت عنه

مشمول حکم

بعد از مثبت است: جائنی زید بل عمرو

" غیر مثبت " : ما جائنی زید بل عمرو

(نفی یا نهی)

به حال خود باقی هست

منتفی قبل

عمرو به سوی من آمد ولی معلوم نیست زید هم آمده یا نیامده است!

زید به سوی من نیامد و عمرو به سوی من آمد (قول اول)

عمرو به سوی من آمد ولی معلوم نیست وضعیت زید (قول دوم)

حاشا ← استثناء ← مفعول (نصب می دهد)

← تنزیه ← حرف جر (جر می دهد)

فاعل ضمائر ← مرجع ← مصدر ماقبل

← اسم فاعل ماقبل

← کلمه بعض که در معنی ماقبل است

جمله اشتمال

* تنزیه ← اسم است (قول اول) به معنی برائت

← اسم فعل است (به قول دوم) به معنی أبرأ و أبعد

← فعل است (به قول سوم) به معنی أبرئ و أبعد

معاذ ← صفت برای مفعول مطلق (افهاماً) محذوف.

حتی ← ما قبل خود ← ① اسم ظاهر باشد (ما بعدش)

← ② داخل بکدیگر باشند (معطوف و معطوف الیه)

جارّه ← فقط اسم ظاهر

فعل مضارع (بر سر فعل در آید) ← حتی ناصب خواهد بود.

ما بعدش جمله باشد (استینافیه)

* مصمرة ← حال است نه صفت برای «أن» چون «أن» معرفه است.

۲۶ / ۲ / ۷۷

«سم تعالی»

جوازم ← یک فعلی : لم ، لما ، لام امر ، لا نهی

← دو فعلی : ...

لمّا + فعل ماضی ← جمله شرطیه

* شباهت لم و لمّا (جزم):
① دلالت بر نفی
② انتقال به ماضی

ان لم تقم اقم

* خواص لم (فصل ۳):
① همراه با ادات شرط می‌توان استعمال شود
② قطع شدن نفی آن در ماضی جایز است: لم یفعل ثم فعل

* خواص لمّا (فصل ۳):
① جایز است حذف فعل بعد آن
② توقع حصول هنوز هست
③ مرکبه است و لم بسیطه است.

کلمات مجازات ← إن، إذما (هرچند): فقط دلالت بر اگر دارند
← مَن: فقط برای عقلاء
← ما، مهما: فقط برای غیر عاقل
← متی، أیّان: " " زمان
← أنّی، أین، حیثما: " " مکان
← أیّ (معرب است): معنایش وابسته به مضاف الیه آن است

[گاهی ممکن جواب شرط به فعل شرط عطف شده باشد و به همین جهت در یک حالت که عطف به ماضی است به دو حالت می‌رسیم عطف به حرف فعل یا عطف به محل فعل ماضی ایضاً]

* هر جا که جواب شرط نتوانند شرط واقع شود سر آن فاء می‌آید!؟

الفصیح ج ۲ ص ۲۴۸
علی التوضیح

وحده به تاویل مفرد می‌رود تا حال شود!؟

شرط در حالت دوم سه مفعول دارد

{ ۱ فعل شرط
۲ جواب شرط
۳ جزا

وجوب فاء :

① جزا اسمیه باشد : ان تقم فانا اقوم

② " انشائیه " : ان تقم فاکرمنی

③ فعل جامد باشد : ان تقم فعسی ان اقوم

④ ماضی همراه با قد باشد : ان تقم فقد قمت

⑤ حرف استقبال داشته باشد : ان ضربتَ فسأضربُ

⑥ یکی از حروف صدارت طلب داخل شود : ان ضربتَ فما ضربتَ

هرگاه قصد سببیت در کار باشد می‌تواند إن مقدّره در تقدیر باشد

البته در افعال طلبی :

" زُرنی أُکرمک "

[إن تزرنی]

" مریم تعالی "

۲۷ ، ۲ ، ۷۷

فاء ← رابط شرط و جزا (در ۶ مورد)

شبه جواب : الذی یأتینی فله درهم

سبب

خبر

عائد

این است که مانند جواب شرط معلق شده به وجود آمدن

الذی یعطفنی فانا اکرمه

شرط

جاء زید فعمرو

معانی فاء عاطفه:

① مفید تعقیب: معطوف متصل به معطوف علیه است

② مفید ترتیب: ترتیب حقیقی باشد، حقیقتاً ترتیب باشد. — معنوی (حقیقی) / ذکری

③ مفید سببیت: تفصیل مجمل را ذکری گویند: (فاء سببیه)

منادی نوح ربه فقال ...

..... فتصبح الارض ... سببیت ما قبل را می رساند.

④ مفید فصیحه: محذوف

* فاء فصیحه: خبر از محذوفی می دهد: اضرب بعصاک [فضرب]

(فرعی عاطفه است)

قد ← اسمی ← اسم فعل (یکفی) قدنی درهم ما فعلت (معقول)

حرفی: اسم (حسب) قدی درهم (اسم فعل) (فاعل)

① تقریب: قد ضرب

② تحقوق: قد ضرب — ماضی را به زمان حال نزدیک می کند

③ تعلیل: قد یضرب — (ماضی نقلی)

دصوعی ص ۱۷۷

قط ← اسم فعل (یکفی) قطنی درهم

(البته) قام زید فقط ← اسم فعل

ظرف زمان: استغراق زمان ماضی را دارد. ماضی بعد قط

قط، قُط، قِط، قَط، قُط

تردم او را در جمیع زمان ماضی

هو المقسم للامتحان

بسم الله الرحمن الرحیم

۷۷/۲/۲۷

نعم حبّذا — بئس ساء — لاحبّذا

مدح — ذم

فاعل:
- اسم محلّای بال : نعم الرجل
- اسم مضاف به محلّای به ال : نعم غلام الرجل
- ضمیر مستتر : نعم هو رجلاً

اسم مخصوص : آنچه که مدح برای آن انجام شده است

خبر مقدم — مبتدای مؤخر

بئس الرجل زیدٌ (بدل هم می‌شود بگیریم)

جمله فعلیه — خبر برای مبتدای محذوف (هو)

جمله اسمیه حال می‌شود برای الرجل

لاحبّ / حبّ } ذا ← حبّذا زیدٌ

* مخصوص در برخی دیگر باید با فاعل مطابقت کند ولی در آخری نیازی به تطابق نمی‌باشد : حبّذا زیدان

تمیز ← حبّذا رجلاً زیدٌ [زیدٌ رجلاً]
حال ← حبّذا راکباً زیدٌ [زیدٌ راکباً]

جائز است

باید تمیز و حال با مخصوص موافق باشند در تعداد و مذکر

* شرایط افعل تفضیل:

① متصرف باشد ② تام باشد

③ قابل تفاضل ④ افعلی غیر تفضیل نداشته باشد

⑤ ثلاثی باشد ⑥ معلوم باشد

در صیغه تعجب هم این شرایط صادق است:

ما احسنَ زیداً!

ما: مبتدا — احسنَ: فعل و فاعل — زیداً: مفعول به

استفهام

موصول

نکره تامه

نکره ناقصه

ما: صفت می‌شود و خبر مبتدا محذوف است (شیءٌ عجیبٌ)

به معنای شیءٌ است و باقی همه چیز می‌شوند مدلول آن

--- نسبت شده!

أفعِل به!

فعل ماضی است که به لفظ امر آمده است.

زائده

زائده یا تعدیه

فاعل است (سببیه)

مفعول به است (احوش)

استخراجاً ← ما اشدَّ استخراجاً

اشدِد باستخراجٍ

بسمه تعالی

۷۷/۲/۲۸

کم ← خبریه

← استفهامیه

شباهت:

① هر دو مبهمند (از لحاظ معنی)

② ← نیاز به تمیز دارند

③ ← مبنی می‌باشند بر سکون

④ ← صدارت طلب هستند

در نهج البلاغه زیاد است
استعمال کم

تفاوت:

① تمیز اولی مجرور است و دومی منصوب

② ← ← ← می‌تواند جمع هم بیاید ولی دومی فقط مفرد

③ ← ← ← مجرور به من شود ولی دومی نمی‌تواند.

کیف ← شرطیه: در مقام معمول آن! یا مثل هم باشند در لفظ و در معنا

← استفهامیه

کیف تصنع أصنع!

کیف انت؟

کیف جاء زید؟

کیف ظننت زیداً؟

خبر مقدم

حال

مفعول دوم

کوفیون آنرا جازم می‌دانند

ولی جمهور آنرا عامل نمی‌دانند

لو ← ① شرطیه امتناعیه : لو قام زیدٌ قام عمرٌو

② " به معنای لیت ← در زمان ماضی است

③ مصدریه

④ تمنّی

اگر شرط رخ ندهد ابداً جزاء رخ نمی‌دهد

لو قصه‌ی اضی‌ب

در آینده

⑤ موصول حرفی (افعالی که آینده معنای دوست داشتن بدهند)

⑥ در معنای لیت می‌آید.

لولا ← ① شرطیه امتناعیه : جواب شرط واقع نشده به خاطر وجود شرط

② توبیخیه (ماضی) ← خبر شرط غالباً محذوف است که از افعال وجوبیه است: لولا علیٌّ لهلک عمر

③ عرض (مضارع)

④ تحضیض (مضارع)

بسم الله

۷۷/۲/۲۸

افعال ← با اعضاء ظاهر صادر می‌شوند ((افعال جوارحی))

" " باطنی " " ((" قلوب))

فکّر ⇐ لازم

عرف ⇐ متعدی یک

حسب ⇐ متعدی دو

اصطلاحاً : افعال قلوب

Scanned by CamScanner

[عاریس ایه روزه است]

۹۷/۲/۲۹

بسم الله

[قرآنیه ۲۸ روزی است]

لمّا ← شرطیه (ایجابیه) ← زمانی

هر دو فعل ماضی نه

لمّا قمتَ قمتُ

شرط جواب

استثنائیه

فقط بر جمله اسمیه وارد می‌شود و نفی‌ها را داشته باشد

جازم

ان کل نفس لمّا علیها حافظ

استثنائیه

حرف

ظرف ← حین

اذ

به قول

بهتر است چون هر ماضی درج آیه

[قرآنیه ۲۱ روزی است]

[بعبر ۲۰ روزی است و بعدی ۲۱ روزی و ۲۰ روزی و ۲۱ و ۲۱ و ۲۱ و ۲۰ و ۳۱ و ۲۰ و ۳۱]

ما ← اسمیه

نکره موصوفه (به معنای شیء) صفت بگیرد

صفتیه (صفت شود برای نکره به معنای شیء)

حرفیه

موصوله (مشترک و غیر عقلانیت)

استفهامیه (ای شیء؟)

شرطیه زمانیه (هر زمان)

شرطیه غیر زمانیه (به معنای ان)

(شبیه به لیس) حجازیه

(موصول حرفی) مصدریه زمانیه

(فقط تاویل به مصدر) غیر زمانیه

(فقط تاکید) زائده

(باز دارنده فاز عمل) کافه

مادام

مصدریه زمانیه: وقت دوام

ماضی

مصدریه غیر زمانیه: خوب

هل ← استفهام

فرق با همزه:

① بعد از هل حرف عطف نمی آید

② با شرط جمع نمی شود

③ هل فقط برای تصدیق است

④ برای چیزی که بعد آن فعل باشد داخل نمی شود. هل سوره تمام

⑤ هل اختصاص به کلام مثبت دارد اما همزه برای هر دو است

مغنی ص ۲۶۸ ← ده فرق نام برده

۷۷/۲/۲۹

(ادامه ساعت قبل)

مصری ها: عمل به دومی بهتر است ← دلائل ← لقمه بید

کوفیون: عمل به اولی بهتر است

(عامل اول مقدم است) لسبقه ← دلائل

اگر عمل را به دومی رحیم غیر بر مؤخر

ربی و لفظی رجوع می کند که قبیح است.

اگر به اول بدهیم: قبل از تمام شدن جمله اولی عطف صورت گیرد که قبیح است

اگر به اول بدهیم

ضربتُ و ذهب زیدٌ

بین عامل و معمول فاصله می شود

ضربتُ و ذهب زیدٌ

ضربتُ و ذهبا زیدا

اگر مهمل مفعول بخواهد واو باشد ضمیر نمی آوریم و محذوف می کنیم ولی اگر فاعل بخواهد ضمیر می آوریم

- اگر مهمل فاعل بخواهد آوردن ضمیر واجب است

اگر معمولی مهمل شود و مفعول بخواهد یا ضمیر داشته باشد مگر مانعی باشد که از باب تنازع خارج می شود

حَسِبَنِي و حَسِبَتْهُما [منطلقين] الزيدان منطلقاً

فاعل بدل از مفعول اول

اگر حمل را به اول دهیم باید به بعد دومی ضمیری بیاوریم که با متن نزع ضمیر مطابقت کند
ولی این ضمیر نمی‌شود که با "هما" مطابقت نمی‌کند وجود این دو مفعول
در اصل مبتدا و خبر بوده‌اند باید با "هما" هم مطابقت می‌کرد و نمی‌کند پس نمی‌شود
ضمیر آورد بنابراین نمی‌توان عامل را اولی اختیار کرد فلذا یک لفظ
دیگر اضافه می‌کنیم و مفعول را اسم ظاهر می‌کنیم: "منطلقین"

نیم تمامی

۹۷/۲/۲۹

* جمله: ① حداقل از دو کلمه تشکیل شود
② بین دو کلمه اسناد وجود داشته باشد

* کلام: ① دو کلمه حداقل — إن قام زيدٌ
② واسطه اسناد باشد — جمله هست
③ یصح السکوت علیه باشد — کلام نیست

جمله اعم از کلام است

جمله ← اسمیه: صدر آن اسم باشد: زیدٌ قائمٌ، إن تقصدوا
فعلیه: صدر فعل باشد: قام زیدٌ

فعل محذوف است إن أحدٌ ...

مثلاً زیداً ... (فعلیه است) ← چون مفعول مقدر است.

یا عبدالله ← 〃

مغنی باب دوم

جمله ← صغری: جمله‌ای که خبر برای مبتدا واقع شده است.

کبری: جمله اسمیه‌ای که خبرش جمله باشد.

نه کبری و نه صغری

هم کبری و هم صغری

زیدٌ قائم ابوه ← صغری

زیدٌ ابوه منطلقٌ ← کبری

زیدٌ قائمٌ ← نه صغری و نه کبری ← قام زیدٌ

زیدٌ ابوه غلامه منطلقٌ

کبری

هم کبری و هم صغری

صغری

﴿لٰكِنَّا اللّٰهُ هُوَ رَبِّي﴾

کبری و صغری

Scanned by CamScanner

جمله‌ها

بی اعراب:
1. مستأنفه
2. معترضه
3. تفسیریه

با اعراب:
1. خبریه
2. حالیه
3. مقول به
4. مضاف الیه
5. جواب شرط جازم
6. تابع مفرد
7. تابع جمله اعراب دار

4. صله
5. جواب بالقسم
6. جواب شرط غیر جازم
7. تابع برای جمله بی محل

[غریب بودم :)]

جمله حالیه — اسمیه: جاء زید و هو العالم
— فعلیه — مثبت — با قد / بدون قد
— منفی
— مضارعیه

ماضویه: اگر بخواهد حال قرار گیرد باید با قد باشد

باید خبریه باشد

باید حرف تنیس داشته باشد

باید دارای رابط باشد (واو - ضمیر حروف رابطه)

به ماضی منفی قد اضافه نمی‌شود

بسم تعالی

۷۷/۲/۴

محل جمله ظرف ← فاعل منصوب

فاعل مرفوع

مفعول به : ① جمله‌ای که مفعول (محکی یا مقول) ماده قول باشد : قال انی عبدالله

② مفعول دوم افعال قلوب : علمتُ زیداً قام

③ سوم افعال ستایی : أعلمتُ زیداً عمراً قام

④ حذفاً که به فاطر آمدن مدار سه‌طبی افعل قلبی از عمل متعلق شود :

چون محلاً منصوب است ← لنعلم أیّ الحزبین أحصی

جمله محلاً منصوب

قال زیدٌ انی عبدالله ← نقیل انی عبدالله

مفعول به — نائب فاعل محلاً مرفوع

مضاف الیه : ① بعد از ظروف زمان : السلام علی یومٍ ولدتُ

معمول فیه

واذکروا اذ انتم قلیلون

مفعول به

② بعد از حیث : اجلس حیثُ جلس زیدٌ

معمول فیه

غالباً مبنی است

محلاً مجرور

جواب شرط : ① شرط جازم باشد

② بر سر جواب شرط فاء یا اذای مفاجئه داخل شده باشد.

من یُضلِلِ اللهُ فلا هادیَ له

محلاً مجزوم — فاء در آمده است — شرط جازم

همیشه به جمله اسمیه در آیه ← فجائیه

محلاً مجزوم

وإن تصبهم سيئة بما قدمت أيديهم إذا هم يقنطون

جازم

فعل شرط مقدر

جزوات غیبت شده ؟؟

وزن فعل : وزن الفعلی باعث منع صرف می‌شود که :

① فقط مخصوص فعل باشد و در غیر فعل پیدا نشود

② اگر وزن الفعل اختصاصی به فعل نداشت باید اولش یکی از "اتین" باشد.

اَخْرَجَ (باید مؤنثش قبول نا نکند ولی اخر مؤنثش می‌شود مراء)

صفت باعث منع صرف می‌شود که :

① واضع علم نقلت آن را بحالی وصفیت وضع کرده باشد از حالت آغاز

② مؤنثش قبول نا نکند.

اربع منصرف است به دو دلیل :

① مؤنثش تا دارد

② وصفیت آن اصلی نیست.

تمام اسمهای غیر منصرف اگر ال بر سر آنها درآید منصرف می‌شوند و کسره می‌گیرند و اگر تنوین

اضافه شوند نیز منصرف می‌شوند و کسره می‌گیرند.

لن ← نفی استقبال ان ا حرف مصدریه است

تاکید

کی: در معنی سببیت علت وقوع قابل است.

اَن: اگر بعد از ماده «علم» قرار گیرد. ان مخففه از ثقیله است

اَن: بعد از ماده «ظن» قرار گیرد دو وجه می‌شود ① مخفف از مثقله ② مرفوع یا منصوب

اِذن: برای جزاء و جواب: از درک اذن فاگرمک

شرایط عمل کردن اذن:

① صدر کلام باشد ② بین اذن و معمولش چیزی فاصله نشود

③ به معنای استقبال باشد.

اذن اگر بعد از فاء یا واو بیاید:

① رفع می‌گیرد بنابر اینکه صدارت طلب نیست و اذن عمل نکرده

② عمل کند بنابر اینکه فاء عاطفه ضعیف است که صدارت طلب نمی‌تواند

آن را خنثی کند (منصوب)

فرق جواب و جزاء ← کلام در مقام شرط کلام: جزاء

کلام در مقام شرط کلام: جواب

هلاکاس حب هیچ

اذن اگر بعد از فاء یا واو قرار گیرد در مفاهیم دو وجه است:

① هم رفع: اذن عمل نکرده

② هم نصب: اذن عمل نموده

نصب فعل مضارع بوسیله اَن مقدره: نصب مضارع ← جایزی

وجوبی

موارد جوازی:

① فعل مضارع بواسطه حرف عاطفه (فاء - واو - ثم) عطف بر اسم صریح بشود

لَلبسُ عباءةٍ وتقرَّ عینی

اسم صریح ای است که هیچ شباهتی به فعل ندارد، یا جامد باشد.

Scanned by CamScanner

(۲) هرگاه بر سر فعل مضارع لام ابتدا تابع أن در تقدیر باشد

اسمت لا ادخل الجنة (لأن ادخل الجنة)

اگر کلام منفی باشد أن ذکر می‌شود اسمت لأن لا تدخل الجنة

یا صدر واجب است أن ذکر شود.

لام جحود برای تأکید نفی است مثبت باشد فعل کان ناقصه منفی باشد

ما کان الله لیغفر لهم که خبر کان ناقصه منفی محذوف

(۱) بعد از لام جحود واجب است أن بیاید

(۲) أن بعد از واو به معنای مع است و بعد از فاء السببیة أن واجب است در تقدیر باشد

زرنی فاکرمک - لا تاکل السمک و تشرب اللبن

قبلش طلب یا نفی باشد.

(۳) بعد از او به معنی الی و الا لأن زمانی او تعلیلی حتی

(۴) بعد از حتی به معنی الی یا کی اسیر حتی تغرب الشمس - اسلمت حتی ادخل الجنة

جمله خبریه: جمله‌ای است که خبر واقع شود برای مبتدا یا خبر قرار گیرد برای یکی از نواسخ

نواسخ: افعال قلوب - مقاربه - ناقصه - حروف مشبهة بالفعل - لا نفی جنس

حروف مشبهة بالفعل

رابط بین اسم و جمله خبریه به مبتدا

انواع خانه‌ها:

① منادی ② اسم اشاره که مشار الیه آن سببی باشد

③ رابط نفس سببی باشد ، اضافه ما الی ما

④ لفظی باشد که هم شامل سببی باشد هم غیر آن

زیدٌ نعم الرجل

⑤ انشاء جمله خبریه معنای سببی باشد ، مطلق الله حسبی

۷۷/۲/۴

جملهٔ تابع برای مفرد : صفت ، بدل ، عطف و ...

واتقوا یوماً ترجعون فیه الی الله

جاء رجلٌ یضحک

او لم یروا الی الطیر فوقهم صافات ویقبضن

جملهٔ تابع برای جمله دیگر : زیدٌ قام وقعد ابوه

محلاً مرفوع ، عطف

محلاً مرفوع ، بدل

اقول له ارحل لا تقیمنّ عندنا

جمله بدل باید معنایش واضح تر از مبدل منه باشد که

مسلماً : مکرر در اینجا هست.

* جملاتی که محلی از اعراب ندارند:

مستأنفه: ۱- کلام و نطق به واسطه آن آغاز می‌شود

و یا ۲- در وسط کلام باشد ولی ارتباطی با ماقبل ندارد

مسافت فلان رحمه الله

و لا یحزنک قولهم إنّ العزة لله جمیعاً

زید قائم ظننت

معترضه: جمله‌ای است که وسط دو کلمه‌ای قرار می‌گیرد که بین آن دو چیز نباید چیزی فاصله شود به جهت متطالبین بودن آن دو.

متطالبین

فعل فاعل

صفت موصوف

مبتدا خبر

م ۱ م ۲

شرط جواب

موصول صله

لا اقسم بمواقع النجوم انه لقسم لو تعلمون عظیم

نجم ثاقب

نیز هم از جمله که تمام شد

Scanned by CamScanner

«بسم الله»

سیوطی

«بسمه تعالی»

۷۷/۶/۲۱

استاد سید ابراهیم حسینی

«من عمل بما علم، علمه الله ما لا یعلم»

حقیقت عبودیت:
- عبد خود را مالک هیچ چیز نداند
- تمام تدابیر خود را به مولایت بسپارد
- تمام تلاش عبد این باشد که خود را نزد مولی شیرین کند

امام صادق (ع): «تمام بندگی دو چیز است: مولی تو را آنجا که امر به صدور فعل کرده غایب نبیند و آنجا که امر به عدم صدور فعل کرده تو را حاضر نبیند»

= انجام واجب ترک حرام =

«بسمه تعالی»

۷۷/۶/۲۲

* کتاب اجتهادی ← اقوال را گردآوری کرده
- دلائل و حجج را ذکر نموده
- نظر خود را بیان نموده است

مزایای سیوطی ← جوامع مسانید، کتابهای متون قدیمه هستند (موجز، مختصر، متن سنگین) آشنایی با سیوطی که متن قدیمی است مفید است
- نظرات مختلف را آورده
- قوه استنباط ایجاد می‌کند

معایب سیوطی ← گسترده بودن مطالب
- بعضی نظرات چندی ضعیف‌اند

* حمد: هو الثناء باللسان علی الجمیل الاختیاری سواء تعلق بالفضائل ← اعمال بسیار نیک
مثلاً جهاد اکبر و ریاضت که اختیاری است
ام بالفواضل علی سبیل التعظیم.

کار حسن زیاد

* أَحْمَدُ = دلالت بر تجدد و استمرار (فعل مضارع استعمال شده)

نعم و آلاء ← نعمتهای باطنیه
← نعمتهای دینیه و ظاهری
} اگر با هم جمع بشوند!

⊗ آلاء ← جمع إلی
← " أَلَی
← " إِلْیٌ
} سر قول

أُصَلِّی : سلام و درود قلبی مستمر
أُسَلِّمُ : " " لسانی مستمر

* خاتَم = خاتِم ← اسم فاعل — صفت
← خاتَم ← اسم آلة : ما یُختَمُ به — عطف بیان یا بدل
← انگشتر (زینة الانبیاء)

* این چگونه خاتم شده منت از محمد معرفه آمده است؟!

آل ← سیبویه : اهل
← کسائی : أَوَل (قاعده ۵)
اصحاب و تابعین
پیغمبر را درک کرده باشند — با همین دو شرط
اصحاب را درک کرده باشند
دو شرط دارد
← آن هنگام ایمان داشته
← " بالغ بوده

مضاف الیه غایة مضاف است و چون در بعد و مضاف الیه حذف شده
به حذف مضاف غایة گویند.

البهجة المرضية [اسم صحیح] البهجة [اسم غلط]

راه و روش پسندیده — سرور و خوشحالی

۳۱۳ رسول یاریم

اللهم: همیشه جمله معترضه است

* رسول ← مأمور تبلیغ شریعت خداست

* نبیّ ← کلام: شریعت دارد ولی مأمور به تبلیغ آن نشده

شرح مزجی: متن در شرح مخلوط باشد

شرح غیر مزجی: ابتدا متن و بعد شرح

صغت التقاط: التقاط من المتکلم الی الغیبة

قال محمدٌ

لغوی

نبوه (ارض مرتفعة)

بنأ (اخبار)

(به معنی مفعول) مفعیل

«نبیو ← نبیّ»

«نبیئ ← نبیّ»

مفعیل (به معنی فاعل)

* طائی ← منسوب به قبیلهٔ طیّ

أحمدُ

* جیّانی ← شهرش

* اندلسی ← کشورش

خبری که از آن قصد انشا شده است

* صلاة: رحمت و درود قلبی

* شافعی ← مذهب

* اولوا العظم ← رسولی که شریعتش ناسخ شریعت قبل است

① بلندمرتبه شده

② خبردهندهٔ از خدا

۷۷/۶/۲۴

* «ترمذی» صحیح

* لم أزل: دائماً من برگزیده شده از برگزیدگانم

* أرجوزه: شعر ساده

* شطر: مصرع

* لا یقدح: ضرر نمی‌رساند

علوم العربیة: ① لغة ② صرف ③ نحو ④ معانی ⑤ بیان ⑥ اشتقاق ⑦ قافیة ⑧ خط ⑨ عروض ⑩ انشا ⑪ عروض ⑫ تاریخ

Scanned by CamScanner

* مُعجَم : نقطه دار } * معانی صحیح است
* مُهمَل : بی نقطه }

ما بعد أی همیشه یا عطف بیان یا بدل از قبل است

کلام : مشتق [در اصطلاح صرف]

کلام : لفظ مفید [" " نحو]

کلام : سخن خدا چگونه است [در اصطلاح علم عقاید (علم کلام)]

⊗ صوت : کیفیتی است که از تموّج هوا به سبب قرع قارع بر مقروع یا به سبب قلع قالع از مقلوع پدید می آید «کوبیدن»

«کندن» [غیر این دو نوع صوت هم هست، صوت، حرکت هوا از جنس دو سطح است]

= استاد فقهی ۷۷/۶/۲۴

معالم : پایه ای، اساسی

= جمل ← خیز مالک است

الحجة المرضیة : یعنی خرمی دائمی نه مقطعی
خرمی و شادابی کشیده شده

مستکملین : کامل کنندگان

* شما که می گویید سابقین شرعاً تفضیل دارند چرا امیرالمؤمنین ع را که سابق در ایمان آوردن بود رها کردید!؟

۷۷/۶/۲۵

نحو بیشتر به رابطه کلمات کار دارد تا خود کلمه

کلام : لفظ مفید قائم [المقصود لذاته] سیوطی می گوید جزء شرط را خارج می کند
[اگر مفید باشد چه فرقی به قید بعدی است؟!] گفتند در خواب یا غیر هوشیاری را خارج می کند!!
[من می گویم مفید کار لذاته را می کند پس این قید زائد است]

(من) نعیم بن مسعود است اعرم شریعت کند
بنی یعنی جزء دهنده و آن ممکن است
بنی یعنی جزء دهنده و آن ممکن است
بنی یعنی جزء دهنده و آن ممکن است

غیر صنید ← ما لا یقع السکوت علیه (زید...)

← امور واضحه (الناس حاجة)

کاستم اشاره است به آیه ﴿ فاستقم ما امرت ... ﴾ و چون آیات قرآن مقصود لذاته هستند پس اینجا اشاره به این نکته بوده است !!

قول اخص از لفظ است

ولی اشتراک لفظی دارد با عقیده !؟

← این یک شیر است کادم می‌خورد ولی یک شیر است کادم خورد !؟

دوال ← اشاره

طبیعتی (سرفه کردن)

وضعی (تابلوها قرارداد اند)

خط

ثمره

ثبوت مجازی

موقت مجازی

۲۶/۶/۷۷

کُمَاة (مفرد) کُمَاة (جمع)

← برعکس قاعده اسم جنس جمعی

جمع : کلمه‌ای که بر بیش از دو دلالت دارد و از جنس خود (از ریشه خود) مفرد دارد.

اسم جنس (اسم نکره) : افرادی ، جمعی : استعمال برای مفرد و جمع یکسان است ولی الانسان یعنی جنس

استعمال متفاوت است با ه و یا ی !؟

{ تمر و خرما ، تمرة (یک خرما) ، لیل ... }
{ جند (لشکر) ، جندی (سربازی) }

اسم الجمع : از ریشه خود مفرد ندارد و از لحاظ معنا جمع است : قوم

علم جنس : همان اسم جنس افرادی با سابقه ذهنی از آن (معرفه) !!

کَلِم اسم جنس جمعی است با مفردش کلمة است.

* دلائل سه قسم بودن کلمة: استقراء، نقلی، عقلی

مستقل است — معطوف؟

مع اللفظ

کلمة: لفظ مستقل دال بالوضع تحقیقاً او تقدیراً او معنوی معک کذلک

- معتمد به مخرج نم
- از لحاظ استعمال استقلال دارد — مثلاً نسبت موجود در جمله کلمه محسوب نمی‌شود!
- دلالت آن از طریق وضع باشد
- بر معنای دلالت کند
- حقیقتاً کلمه زید هست در لفظ
- کلمه مورد نظر در تقدیر است مثلاً یک فعل مثل جاء؟ ... زید
- تحقیقاً او تقدیراً
- همراه با لفظ حقیقی یا تقدیری می‌تواند کلمه‌ی دیگر باشد (اضربْ انت)

* إیتان: آمدن

* لفظ إما مستقل و إما معنوی (غیر مستقل)

چون لفظ معنوی (در نیت) دیگر مستقل نیست.

[بگوییم مستقل آمده است تا معنوی را خارج کند (چون تحقیقاً او تقدیراً در معنوی نیست!)

و بعد دوباره معنوی را می‌آوریم (تا شرایط تحقیقاً او تقدیراً بر آن عارض شود) بدون آن دو شرط، نه اینکه بگوییم مستقل نیست ما خارج کند ؟!]

* إشعار: اعلام بگونه‌ای که به شعور شما برسد!؟

* تراخی: سیر

۲۸ر۶ر۷۷

* عَلَم (عَلَم) شامل است

* عَلِم (عالِم) اسم فاعل، شامل شونده است

* (أعلم) مثل شر که همزه حذف شده است شامل تر است

کلمة کلام کَلِم

قول: همه اینها گفته می‌شود

[یک بین در تقدیر است]

یعنی کلام منصوب به نزع خافض می‌شود

افعل تفضیل نمی‌شود گرفت چون اگر بگیریم قول شامل این سه و غیر این سه خواهد بود ولی شارح می‌گوید قول فقط شامل این سه چیز است پس منظورش این است که افعل تفضیل نمی‌تواند باشد !؟

إن تمام زيدٌ ← كلم هست ! زيدٌ ← نه کلام و نه کلم

کلام نیست ! فقط کلمه است

جاء في الدار ← حرف است ! (لا صح سه جمله قول هستند)

القول : یعنی همین قولی که مورد نظر ماست پس رای و اعتقاد خارج شده است !؟

* غلامُ زيدٍ ← کلام X

کلم X (چون کمتر از ۳ مکرر است)

کلمه X (چون دو کلمه است)

ولی قول هست !؟

نمی‌گوییم نگفتیم کلمه واحدة بلکه فقط کلمه گفتیم پس غلام زيدٍ داخل در کلمه است !؟ قشبت

گاهی به کلام هم کلمه گفته می‌شود :

لا اله الا الله کلمة الاخلاص

این عمل فی نفسه کثیر است ولی در کل کم گفته می‌شود !؟

از باب نامیدن شیئ به نام جزئش است

علامات اسم ← جر ← ندا تمکن : زيدٌ و رجلٌ (در اسم معرب)

تنوین ← تنکیر : در مختوم به "ا" و "ی" صیبویه

(در بعضی اعداد افعال) صلٍ أقٍّ

(در مبنی ها)

مسند الیه ← ال ← دائم الاضافة ← کلٌّ

مقابله : جمع مونث سالم مسلماتٌ

(مقابل نون عوض از تنوین)

عوض : از حرف یا از جمله یا مفرد (مضاف الیه)

جوارٍ (جواریٌ) ، حینئذٍ ،

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۹/۶/۷۷

تنوین : نون ثبت لفظاً لا خطاً اُلام : ملامت ملوم

اذناب : عوامت

= مثال ما دخله ذلک =

«مثال آنچیزی که داخل است این امر این چیز را» !؟ یا [قوم] یعنی کنت ترابا !

[أن] تسمع ... (ارکاش) ملحق به منادا

محذوفه است نه مقدره که عملش هم رفته است !

[می گوید قید مستقل در تعریف کلمه الف ضارب را خارج می کند که دلالت کند بر اسم فاعل است و کلمه نیست چون مستقل نیست !؟]

جواری (جمع الجمع)

صفة منتهی الجموع

غیر منصرف

جوار

جمع جاریة (کشتی)

کلمة ← مستقل ← تحقیقاً ، تقدیراً

← غیر مستقل (منوی) ← تحقیقاً ، تقدیراً

قاضٍ ← تنوین عکس گرفته است

قاضی ← چون معرب است

فتحه یاء در مختار ؟

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۹/۶/۷۷

علامات فعل ← ت ، ی ، ن

«هاتی و تعالی» را فعل می داند نه اسم فعل چون «یاء» گرفته اند.

تاء

تاء ← فاعل ← مختص فعل

تأنیث ← ساکن ← مختص فعل

متحرکه ← حرکت اعرابی ← مختص اسم

متحرکه ← بنائی (مشترک) | اسم: لاعَوْرَةَ الا... | فعل: تَضَعُ | حرف: لیتَ

أقائلنّ ...

ضرورت شعری بوده است که نون تاکید به اسم فاعل چسبیده !!

* می گوید: هل از حروف مشترک است هم بر فعل می آید و هم بر اسم ولی آنجا که درباب اشتغال گفتیم منظور این بود که اگر در جمله فعل باشد هل حتماً باید در کنار فعل باشد ولی اگر فعل در جمله نباشد کنار اسم هم می تواند واقع گردد !!

* هِلْ: عزیزه

علامت ماضی ← ت

علامت مضارع ← لم

علامت امر ← معنای اوری | با نم | قبول کردن نون تاکید

* سِم: نامگذاری کن

* أقبِل: روی کن، حاضر کن

* أُوَه: أتضجّر

ابن مالک ← تسهیل
- الفیّة
- کافیة
- عُمدة

کتابی که نوشته است !

امر ← حدثش در آینده است. | طلبش در حال است. | زمان امر آینده است.

* می‌گویید: در خیر دهر که مبدأ "اخیر" بوده و غیر منصرف و نیز همزه حذف شد سبب غیر منصرف شدن این بین رفت و منصرف شد، جواب هم با اینکه جواری بود حالا دیگر یک حرف بعد از الف است پس سبب منصرفیت ندارد باید منصرف شود و تنوین بگیرد.

جواب: گفته نه خیر اینجا چون تنوین در سه حالت اعرابی تغییر نمی‌کند و یکنیم عوض است.

* می‌گویید: در قاضی هم تنوین حرکت تغییر نمی‌کند.

جواب: گفته‌اند قاضی مبدأ هم تنوین داشته قاضیٌ بوده ولی جواری مبدأ تنوین نداشته است.

* می‌گویید: باشد، ما همیشه ابتدا حرف ح خوانیم بعد نحو، یعنی ابتدا لغت را بدون از کلام بررسی می‌کنیم سپس در کلام یعنی ابتدا در خارج از کلام در صرف جواری را جواری ح کنیم با اعلال و سپس در نحو که بحث غیر منصرف پیش می‌آید و یکنیم دیگر جواری غیر منصرف نیست و تنوین تمکن می‌گیرد.

پس مطلق قول استاد دیگر تنوین عوض از حرف در عربی نداریم فقط محض از جمله یا کلمه داریم!

(جغرافی تهران سوال) ۱۷ از ۷۷

بسم تعالی

معرب

مبنی (شباهت مدنی به حرف)

① وضعی

② افتقاری

③ معنوی

④ استعمالی

⑤ اهمالی

شباهت معنوی ← معنای یکی از حروف را دارد: کیف (أ)

← متضمن معنای حرف است: خمسة عشر (و)

← لاجل (من)

← معنای آن غیر مستقل است: هذا

شباهت وضعی ← مانند حرف یک حرفی یا دو حرفی باشد: هو

شباهت افتقاری ← نیاز اصلی به جمله دارد: الّذي

شباهت استعمالی ← استعمال آن مانند حرف باشد: اسماء افعال
(عاملند و معمول نیستند)

شباهت اهمالی ← اسمی که نه عامل باشد و نه معمول: کلمات مقطعه قرآن

مبنی شدن اسم گاهی به خاطر شباهت به حروف وسط جمله است

مثل: خمسة عشر (به عنوان نوعی از شباهت وضعی گرفت!)

یعنی گوییم شباهت وضعی دو نوع دارد یکی آن و یک نوع این!

* شما: اسم ← ۷۷/۷/۵ ← "اسم تعالی"

* گاهی علت بناء در اسم شباهت در حرف نیست بلکه تبعیت کرده است از اسمی که شباهت حرفی دارد

اسماء افعال ← قول اول: عاملند و معمول نیستند

← دوم: مبتدا هستند و معمولشان خبرشان است. (سیبویه گفته است)

← سوم: مفعول مطلق برای فعل محذوفند.

Scanned by CamScanner

* کوفیون قائلند که فعل امر حاضر معرب است و مجزوم به لام مقدره !

* امر ← صحیح الآخر باشد ◎ مبنی بر سکون

معتل باشد ◎ " " حذف آخر

* ماضی ← به واو جمع وصل نباشد ◎ مبنی بر فتح

" " " باشد ◎ " " ضمّ

به ضمیر رفع متحرک وصل باشد ◎ " " سکون

وزن عروضی ← به تعداد حروف
و جایگاه حرکات و سکنات } ارتباط دارد !

مضارع در دو جا مبنی است
۱) صیغه ۲) با نون تاکید مباشر وارد

أن یضرب
لم یضرب
إن یضرب } فعل مضارع چون معانی مختلف می‌گیرد (مثل اسم) شبیه اسم است

س) فعل ماضی هم همینطور است ؟

ج) در فعل ماضی تغییر معنا از خود فعل نیست از حروف دیگر (قد و إن ...) گرفته است ولی در مضارع خود فعل تغییر معنا می‌دهد !!

[زیاد متقن نیست !]

پس می‌گوییم به خاطر شباهت عروضی به اسم است که معرب شده است !

اگر غیر مباشره نون تاکید وصل شود اعراب تقدیری است.

* مضارع ← اگر مباشرةً به نون تاکید وصل شود مبنی بر فتح است.

* حال: حائل شود

مانند خمسة عشر بناء گرفته است (یعنی شبیه است به حروف و رابطه کلمه !)

Scanned by CamScanner

غیر منصرف: ① مبنی است

② معرب است تقدیراً فقط در حالت رفعی (چون نون عوض رفع در جمع مذکر سالم)

③ " " " در هر سه حالت

بسمه تعالی

۷۷،۷،۶ [فردا ۷/۷/۷۷ می‌شود در جرقه فقط یک عدد ۷ اینکه قرار می‌گیرد، باستانی پاریزی در کتاب هشت الهفتش نکات جالبی را طرح می‌کند و اینکه در ۷/۷/۱۹۷۷ صیادی غریبه چه کردند!؟]

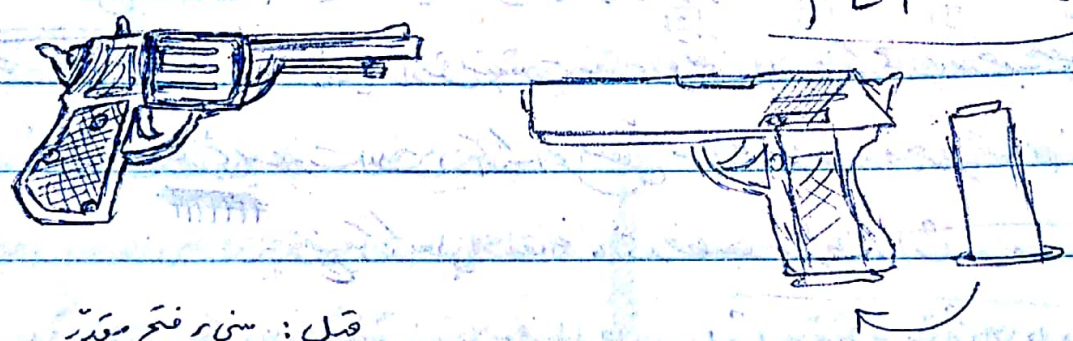

قبل: مبنی بر فتح مقدر

ماضی ← مبنی بر فتح ← صیغه‌های ۱ و ۲ و ۴ و ۵ (مگر در ملحق الفی که مبنی بر سکون است)

" ضم ← " ۳ " قبل: مبنی بر فتح مقدر

" سکون ← " ۶ تا ۱۴

س) می‌گوییم فعل چون اعراب می‌گیرد بر معانی مختلف دلالت می‌کند و این از خواص اسم است پس شبیه اسم می‌شود و به خاطر شباهت معرب می‌شود؟! این درست است؟!

ج) جواب داد: می‌گوییم قابلیت اعراب دارد پس نمی‌تونیم شبیه اسم است و معرب!؟ [قانع نشدم!؟]

جمع مؤنث مضارع ← مبنی بر سکون (یَرْجِعْنَ) چون ماضی هم مبنی بر سکون است!

* فُتِنَ: مفتون

Scanned by CamScanner

بسم الله الرحمن الرحیم

"ابن عقیل ۱" = استاد موسوی = ۷۷/۷/۷

س) اینکه می‌گوییم چون اسم حالات اعرابی مختلف می‌گیرد معرب است آیا درست است؟

ج) خیر، چون اعراب فقط علامت و نشانه حالات مختلف است و این حالات مختلف موجب شده است نه اعراب!!

* قریبا منه: نزدیک به او

* ما تضمن معناه: ← شبه وارد شده فعل ماضی و امر باشد شبیه هدایه

← وجه وارد شدن شباهت معنوی (تضمنی) باشد که همان مذهب مصنف می‌شود

← شباهت معنوی عبارت است از آنکه اسمی متضمن معنایی از معانی حرفیه باشد

توضیح آنکه بعضی از معانی مانند خطاب، شرط، اشاره و ... غیر مستقلند

زیرا خطاب نیاز به مخاطب دارد، اشاره نیاز به مشار الیه دارد، لذا این

معانی چون غیر مستقلند، سزاوار است که حرف که او نیز غیر مستقل است

بر آنها دلالت نماید، حال اگر اسمی برای معانی دلالت نمود شباهت معنوی به

حرف دارد و مثل آن مبنی است! «استاد»

* استفهام احتیاج به شیء مبهم دارد

* ینبغی: سزاوار بود

۷۷/۷/۸ «بسم الله الرحمن الرحیم»

منادی

شباهت استعمالی

① افتقار باید به عمومی باشد

② نیاز واقعی باشد نه عارضی

به "الله" است!

نیاز اضافه به مفرد شباهت آورده است (سبحان که همیشه مضاف)

اختیاری

به حسب وضع اولی و استعمال اولیه محتاج باشد

منه عالی متضمن فاعل

اسم بالضم الاول والکسر مع همزة وحذفها او العقص

اُسم ، اِسم ، اُسْم ، سِم ، سُما ، سِما

(۶) طریق بحث "اسم" بیان شده است ع

«بسمه تعالی» ۷۷/۸/۹

ابوعلی: «حیث جعل مخصوصاً فی شبه الحرف او ما تضمّن معناه»

وصفی - افتقاری - استعمالی ← شباهت معنوی

[۱] [۲] [۳] [۴]

* الف اطلاق: برای کیف کردن قوافی آید در شعر!!

* اصل * مبقی: مستقر و ثابت

اعراب و تغییر برخلاف بنا یعنی ثبات فرع است و ثبات اصل است یعنی هرچیزی علی القاعده به حالت اولیه خود می ماند مگر آنکه دلیلی بر تغییرش اقامه گردد!

در اسم دلیل داریم که آخرش تغییر می کند ولی در فعل نداریم پس به حال اولیه باقی است

فعل نیاز به اعراب ندارد اما اسما نیاز به اعراب دارند، زیرا معانی مختلف براو وارد می شود!

* فیفهم: جواب شرط محذوف

آموزش بخوانید

* علت سکون امر: زیرا معرب ضد مبنی است و ساکن شده است چون سکون ضد اعراب است.

* علت شباهت مضارع به اسم: در اسم عمومیت و خصوصیت است مانند: رجل و الرجل

فعل مضارع نیز عمومیت و خصوصیت دارد زیرا مربوط به حال و استقبال است که با سین و سوف مختص استقبال و با لام مختص حال می شود.

* نون تاکید و نون اناث از خصوصیات فعل است باعث معارضه شده مضارع مبنی می شود!؟

Scanned by CamScanner

س) چرا در ثلاثی مزید نون زائد را حذف کردیم؟ ج) چون ارجحیت در جزم و نصب حذف می‌شود!

۷۷/۷/۱۱

بسم تعالی

دلائل بنا به سکون:
① چون سکون اخف است
② چون مبنی ضد معرب است و معرب حرکت می‌پذیرد پس مبنی سکون می‌شود

پس اصل در بناء سکون است!

اساس: اصل ← قاعده / استصحاب

* اعتوری: پی در پی وارد شد

* ما: در اینجا ← معاخی (چیزی که بوده بگوییم باز هست) استصحاب

— أین: شباهت معنوی — حیث: تشبیهاً بالغایات مفهوم شده!

— أمس: تضمنی (شباهت به "ال" تعریف دارد) — منذ ← مِن / مُذ ← مُذ } شباهت

اضافه که از خواص اسم است مصارفه نمی‌کند با شباهت انتفائی

زیرا اضافه به جمله کلاً اضافه است به علت اینکه اثر اضافه — کم ← شباهت وضعی

که جزء مضاف الیه است در جمله آشکار می‌شود! پس گویا که

اضافه شده است. * موهوم: غنی

* والضبّ بالفتح (فتحاً) — منصوب به نزع خافض

* أبانا: آشکار کند، ظاهر کند

* ما انا: مفارقت کند

* ذو الطائیین: ذوی قبیلهٔ طی (به معنای الذی) — بسم تعالی

مبنی است!

۷۷/۷/۱۲

شروط فم: میم باید زائل شود تا اعراب جزئی بگیرد: فمٌ، فماً، فمٍ

اصل: فوه ← فم / فو } در استعمال

فو...، فی...، فا...

اعراب با حرکت

نقص : أبٌ ، أبٍ ، أباً

تمام : أبا ، أبو ، أبي

دو نوع اعراب

اعراب با حروف

مقصور بودن آنها

قصر : أبا ، أبا ، أبا

* هن : نقص بهتر است — اتمام بهترین است

* اب : اتمام 〃 〃 ، نقص نادر است ، قصر مشهورتر از نقص است

* اخ : 〃 〃 〃 ، 〃 〃 〃 ، 〃 〃 〃 〃

* حم : 〃 〃 〃 ، 〃 〃 〃 ، 〃 〃 〃 〃

① اتمام ② قصر ③ نقص ← اب ، اخ ، حم

① نقص ← هن

* حم : مادر شوهر یا مادر زن

«حجوج»

(حدود) : دلیل و حجت در رد آن آمده

من حفظ حجةً علی من لم یحفظ (مثل)

خبر — مبتدا

کسی که چیزی را حفظ دارد حجت است بر کسی که حفظ نکرده!

* عدی بن حاتم : پسر حاتم طایی

مصرع دوم : اقتدا به پدر کردن که خوب است!

س) پس ذو و من چه شدند؟

ج) از اینکه گفت «اب و ...» مثل ذو و من هستند می‌فهمیم که آنها هم اتمام و قصر دارند ولی نقص ندارند.

شروط اسماء خمسه : ① حتماً مضاف باشند (اگر اضافه نباشند حرف محذوف محذوف است

فقط هنگام اضافه واو برمی‌گردد، چون ملحق جمع مذکر هستند!

اگر اضافه نشوند به اعراب ظاهری می‌رسند!)

Scanned by CamScanner

حرکات مقدّر

(۲) به غیر یاء متکلم اضافه شوند (چون در این حالت اعراب تقدیری می‌گیرند!)

(۳) مکبّره باشند نه مصغّره (که در این حالت چون تصغیر یرد الاشیاء الی اصولها پس حرف مدّ محذوف نیست و با حرکات معرب می‌شوند)

(۴) مفرد باشند (چون در آن حالت اعراب تثنیه یا جمع می‌گیرند)

(که در جمع مکسر حرکت ظاهری می‌گیرند!)

"بسم الله"

ذو ← فقط امام

فو ← " "

فم ← با حرکات

اب، اخ، حم ← امام، مقصر، نقص

هن ← نقص، امام

امام در همه هست!!

(اعراب به حروف)

س) دو شرط آخر را از کجا شعر می‌فهمیم؟!

ج) شعر اصلاً اثر ندارد ولی ابن عقیل استفهام کرده که چون ابن مالک همیشه این اسماء را مفرد آورده و همیشه مکبّر گفته پس در نظرش بوده و "ذا العقل" اصلاً اثر ولی به مکبّر بودن ندارد!

اسم جنسی که می‌خواهد صفت نحوی واقع شود نیاز دارد مضاف الیه ذو واقع شود

چون اگر ذو نباشد لازم می‌آید اسم معنایی بر اسم ذاتی حمل شود که محال است!!

وصفی (نحوی) ← مشتق باشد

زید ذو علم

یا باید به آن مصدر یا اسم جنس ذو اضافه کنیم

اسم معنا

اسم ذات

منظور از وصف نعت نیست بلکه معنای وصف می‌دهد چه اینکه می‌تواند خبر باشد برای مبتدا !؟

ذو همیشه مابعد را صفت برای ماقبل قرار می‌دهد پس مابعد نمی‌تواند ضمیر باشد ، از طرفی اسم ذات هم نمی‌تواند باشد چون صفت واقع نمی‌شود پس ناچاراً فقط اسم جنس قرار می‌گیرد بعد از ذو !؟

اسم جنسی که صلاحیت صفت بودن را داشته باشد !! (مشتق را هم شامل می‌شود)

ولی صفت نباشد !! به این اعتبار که انواع مختلف دارد اسم جنس است.

نکته ، گاهی ذو به علم هم اضافه می‌شود که چنانچه دلیل به "ذو مال" می‌شود برده شود : ذیدٍ ذو عبید

و ما می‌گوییم هر خبری وصف برای مبتدای خود هست چون دلالت بر معنایی در او می‌کند به طریق وصفی !

ذو ج ، شفع

۷۷/۷/۱۴

از اسمائی که معرب می‌شود به اعراب نیابتی تثنیه و ملحقات آن است !

ملحقات تثنیه چهار لفظ است : ① کلا ② کلتا ③ اثنان ④ اثنتان

دو تای اول را که عینون لفظاً و معناً تثنیه داشته‌اند (کلا ، کلتا) که لازم الاضافه‌اند !

اما بعیرین آنها را دو لفظ مفرد می‌دانند که دلالت بر تثنیه دارند ! و اعراب‌شان به چهار شرط اعراب مثنی می‌شود :

1. اضافه شوند — اگر شرایط محقق نبود (مثنی به اسم ظاهر) اعرابش مثل اسم مقصور می‌باشد !
2. به ضمیر
3. ضمیر تثنیه باشد
4. به متصل باشد

سومین اسمائی که اعراب تبعی دارند جمع مذکر سالم است و عبارت است از

آن اسم یا صفتی که با واو و نون در حالت رفعی و یا یاء و نون در حالت نصبی

و جری آمده باشد و این جمع را مذکر سالم با حرکات گویند زیرا اسمی که به

این جمع جمع بسته می‌شود باید مذکر باشد و بنای مفرد آن نیز از بین نرود!

اسمی که جمع مذکر سالم بسته می‌شود پنج شرط دارد: ① علم باشد

② مذکر باشد ③ عاقل باشد ④ خالی از تاء تأنیث باشد ⑤ مرکب نباشد

ذیلون	~~دخیل~~ (نکره)	~~ذینب~~ (مؤنث)	~~فرس~~ (غیرعاقل)	~~طلحة~~ (تاء تأنیث)	~~معدی کرب~~ (مرکب)
	۵ شرط (علم)				

صفت ← ① افضل (فضلاء) نباشد ② افعل (صفلان و صفلی) نباشد

③ آنکه مذکر و مؤنثش یکی است نباشد

این جمع اشهر جموع است چون بنای مفرد آن از بین نرفته است، لذا ذکوریت

عاقلیت، علمیت که اشرف‌اند از غیر خودشان شرط شده‌اند.

اسم دارای تاء هم بسته نمی‌شود چون اجتماع علامت تأنیث و تذکیر می‌شود و اگر تاء

حذف شود اشتباه می‌شود با خالی از تاء

ذجیلون چون تصغیر شبیه صفت عمل می‌کند و نکره را به معرفه نزدیک می‌کند.

لاحق ← اسم اب است.

Scanned by CamScanner

«بسمه تعالی»

۷۷/۷/۱۵

~~افعل (فعلاء)~~ ← چون یا تفضیل است یا وصفی و در صورت جمع مذکر بستن بین آنها اشتباه می‌شود، وصفی را جمع نمی‌بندیم!

افعل (فُعلی) [تفضیل] ← پس این جمع بسته می‌شود.

~~فعلان (فعلی)~~ ← چون (ان) دارد لازم می‌آید (ان) وسط اسم واقع شود که این صحیح نیست چون جای (ان) آخر کلمه است.

مذکر و عاقل و خالی از تاء

← شرایط صفت برای جمع بسته شدن

← این دو قسم هم نباشد!

بعضی اوزان در مونث و مذکر یکسانند چون اشتباه پیش می‌آید بسته نمی‌شوند مثل: صبور

~~صبور~~	~~حائض~~	~~سابق (صفت نرس)~~	~~علاّمة~~	~~أحمر~~	~~سکران~~
(مونث و مذکر)	(مونث)	(غیر عاقل)	(تاء و تانیث)	افعل (فعلاء)	فعلان (فعلی)

عالمون و زاهدون و ... ٦ شرط (صفت)

س) تاء علاّمة تاکید مبالغه است و نه تانیث؟

ج) اینجا مراد هر نوع تائی است و منظورش اشتراک لفظی تاء بوده هم تانیث و هم غیر آن!

ملحقات جمع مذکر: [آنهایی که در اعراب مانند آنند ولی شروط را ندارند!]

① عشرون و مابعدش: باید سه برابر مفرد خود باشد تا جمع گوییم ولی نیست.

② اهلون: مفردش اهل است که نه علم است نه صفت، اسم جنس جامد است

③ أُلو: اسم جمع برای ذو مفردی از خود ندارد.

Scanned by CamScanner

«بسمه تعالی»

۷۷/۷/۱۵

~~افعل (فعلاء)~~ ← چون یا تفضیل است یا وصفی و در صورت جمع مذکر بستن بین آنها اشتباه می شود، وصفی را جمع نمی بندیم!

افعل (فُعلی) [تفضیل] ← پس این جمع بسته می شود.

~~فعلان (فعلی)~~ ← چون (ان) دارد لازم می آید (ان) وسط اسم واقع شود که این صحیح نیست چون جای (ان) آخر کلمه است.

مذکر و عاقل و خالی از تاء ← شرایط صفت برای جمع بسته شدن

این دو قسم هم نباشد!

بعضی اوزان در مونث و مذکر یکسانند چون اشتباه پیش می آید بسته نمی شوند مثل: صبور

~~صبور~~	~~حائض~~	~~سابق~~	~~علاّمة~~	~~أحمر~~	~~سکران~~
(مونث و مذکر)	(مونث)	(غیر عاقل)	(تاء تانیث)	افعل (فعلاء)	فعلان (فعلی)

عالمون و زاهدون و ... ← ٦ شرط (صفت)

س) تاء علاّمة تاکید مبالغه است و نه تانیث؟

ج) اینجا مراد هر نوع تائی است و منظورش اشتراک لفظی تاء بودن هم تانیث و هم غیر آن!

ملحقات جمع مذکر: [آنهایی که در اعراب مانند آنند ولی شرط را ندارند!]

① عشرون و مابعدش: باید سه برابر مفرد خود باشد تا جمع گوییم ولی نیست.

② اهلون: مفردش اهل است که نه علم است نه صفت، اسم جنس جامد است

③ أُلو: اسم جمع برای ذو مفردی از خود ندارد.

Scanned by CamScanner

عالَم

④ عالَمون : مفردش اسم جنس است و غیر علم ، به معنای عالَمی است

ولی عالَمون فقط برای ذوی العقول است و لازم می آید که معنای

مفرد به جمع زائد باشد که صحیح نیست .

⑤ ارضون : مفردش مونث است (به دلیل ارفقت) و جمع مکسر است که بنای

مفرد شکسته شده ، راء از ساکن به فتحه رفته است .

⑥ سنون و بابش : همانند ارضون

⑦ علیّون : اسم مقدّر برای بهشت است که برای غیر عاقل به کار رفته !

= باب سنون :

هر اسم ۲ حرفی که لام الفعلش حذف شده عوض از آن تاء تانیث آمده باشد

و شکسته هم نشود : ثبة ← ثبین مائة ← مئین

جمع مکسر بسته نشود !

۱۶ / ۷ / ۷۷

در این حالت دیگر محق به جمع نیست !

بعضی گفته اند که نون مئین حذف نمی شود و حرکت می گیرد مثل "حین"

[بهتر است امروز آموزش بیاید در برگه های A4 جداول رسم کند برای هر درس مثلاً بنویسید جلسه ۱۸

و بعد زیرش مثلاً ع که در آن کلاس است بنویسید ، خام است در هم بنویسید در هر جلسه مصنف شود !

تا زمانی که نسخ شده باشد هر کس خواست ثبت کند یا کلاس یکبار در سایت خالی بودن درس را

صفحه تا متداخل پیش نیاید !!]

جامع الشواهد

مراجعه شود !! تا ۲

* مرا رها کنید از بچه ، آن سالهایی که من در بچه بودم ، این سالها با ما بازی کرد از پیری و ما هم کهنه کردیم

دَعا ← فعل امر (دَع : رها کن) نوجوانی را !!

دَعا ← فعل ماضی (دع و)

س) چرا در مثنی نون مکسور است و در جمع مفتوح ؟

ج) در جمع ثقل است از جهت لفظ و معنا ، زیرا از جهت معنا دلالت بر زیاده و جمع دارد

و از جهت لفظ در رفع با واو و فتحه است و در حالت جر با یاء و کسره ، پس از این جهت نیز

ثقیل است لذا نون را فتحه دادند تا تعادلی حاصل شود !

در تثنیه هم از جهت معنا و هم لفظ خفیف است ، از جهت معنا زیرا بیش از دو تا

دلالت ندارد و لفظ زیرا در حال نصب و جر ماقبل یاء مفتوح شده است لذا نون

آن مکسور شده است تا تعادلی حاصل شود ! [خفیف باشد که بهتر است !؟]

[جرب علت زخم معده (غیر از موارد عصبی !) این باشد که غذا خوب جویده نشود مثلهای تیز مثلاً نان

خشک و یا غذاهای تیز و برنده باعث آزار دیواره داخلی نوشه خصوصاً با حرکات دورانی شکل !!]

* زعانف : جماعت که اسمش نیکیست * احوذیین : دوبال

* حِلّ : حلول کردن ، آمدن * اسقلّت : طارت (پرواز کرد)

* ارتحال : رفتن * لمحی : چشم بر هم زدن

* ابتغاء : انتظار و امید * عشیه : عصر

* جیبه : گردن * تغیب : غایب شدن

* منخرین : دو محل خروج صدا (دو سوراخ بینی) به طور کلی بینی اراده شده است یعنی : انف

* ظبیا : آهو ، یا هم شخص بود (بعضی می گویند این شعر ساخته است)

Scanned by CamScanner

(۱۴) ص ج آزادی (۱۱ اسد)

نیابت حرکت از حرکت :

س) ① جمع مؤنث سالم : وأنت المسلمات

قضاة ، ابیات ②

هندات ، چرا هر کدام یک نوع "ة" دارند روی چه چیزی مربوط یا منوط می‌شود؟!

ج) همی دانم!

"توفیقات"

۷۷/۷/۲۰

۱۸/۷ غایب بودم!

* اسم معتل به اسمی گفته می‌شود که در آن یک یا دو حرف از حروف علّه موجود باشد و بر دو نوع است : نحوی ، صرفی

معتل صرفی : اسمی است که حرف اول یا وسط یا آخر آن از حروف علّه باشد که مثال واجوف ، ناقص خوانده می‌شود : وعد ، قول ، رمی

معتل نحوی : اسمی که فقط حرف آخر آن حرف علّه باشد که یا یا است یا الف : قاضی ، عیسی که منقوص و مقصور نامیده می‌شوند.

در مقصور جمیع حرکات مقدر است به جهت استحاله اعراب دادن به الف و چون از حرکت منع شده ، مقصورش نامیده‌اند که قصر به معنای حبس است!

در منقوص چون برخی حرکات از آن نقص شده است منقوصش نامیده‌اند و شرط و حمله را که بر یاء منقوص از آن گرفته‌اند ، از اسماء معرب اسمی که آخرش واو باشد موجود نیست ، لذا مصنف برای آن مثال نیاورده!

بودن واو ماقبل مضموم در دو جا توسط کسرهٔ مجاز است :

① فعل ناقص واوی علم شود : یسمو

② اسم عجمی باشد : سمندو

مثل منقوص عمل می‌شود : نصب آشکار
رفع و جر تقدیری

فعل ناقص ← یائی و واوی : جزم بالحذف ، نصب ظاهر ، رفع تقدیری

الفی : جزم بالحذف ، رفع و نصب تقدیری

نکره : اسمی که ال تعریف نتواند بر سر آن آمده معرفه اش کند یا در جای اسمی بنشیند که این خاصیت را دارد : رجل ، خو مال

۲۱/۷/۷۷

معارف ← ضمیر (۱) معارف بر شش قسم می باشد

اسم اشاره (۳) ← رتبه ها در معرفه‌گی

علم (۲)

«ال» دار (۵)

موصول (۴)

مضاف (۶)

ضمیر ← مرفوعی ← متصل ، منفصل

منصوبی

مجروری

شش قسم

ولی منفصل مجروری نداریم پس ۵ قسم می‌ماند.

۵ قسم ضمیر داریم

علت آن است که فاصله کردن بین جار و مجرور را در غیر ضرورت جائز نمی‌دانند

ضمائر متصل مرفوعی اند و منصوبی و مجروری

ضمائر منفصل فقط مرفوعی اند و منصوبی

إیّا ← إی + یا (مصدّرون)

حرف تنبیه ← إی

حرف ندا ← یا

إو + یا

مصنّف متکلم را در مخاطب قرار داد آن هنگام که گفت ضمیر یا غائب است یا حاضر که حاضر یا متکلم است یا مخاطب !!

* گفته شد ضمیر متصل مرفوعی چون بر دو اخویه اش شرافت دارد می تواند پنهان شود و مستتر گردد

رکن است و شرافت یافته!

[می گوییم اگر چه شرافت است آنچه شریف است باید ظاهر شود نه پنهان و می گوییم معنی شرافت را

آن طوری بگیرید می گوییم چشم !؟]

* یعنی: ظلم * ما اذا ← زائده * دیّار: احدی، هیچ کس، فردی

* عوض: فی مستقبل * اذا ما ← زائده

شباهت ضمائر:

- وضعی
- استقراری (نیاز به دیگری دارد اگر چه جمله نیست!)
- معنوی (خطاب و تکلم و غیبت غیر استقلالی است)

همه معنی اند

ابن عقیل می گوید چون متصرف نیستند جمود دارند و این شباهت حرفی است!

سیوطی می گوید چون صیغ مختلفه دارند محتاج به اعراب نیستند و مستغنی اند!

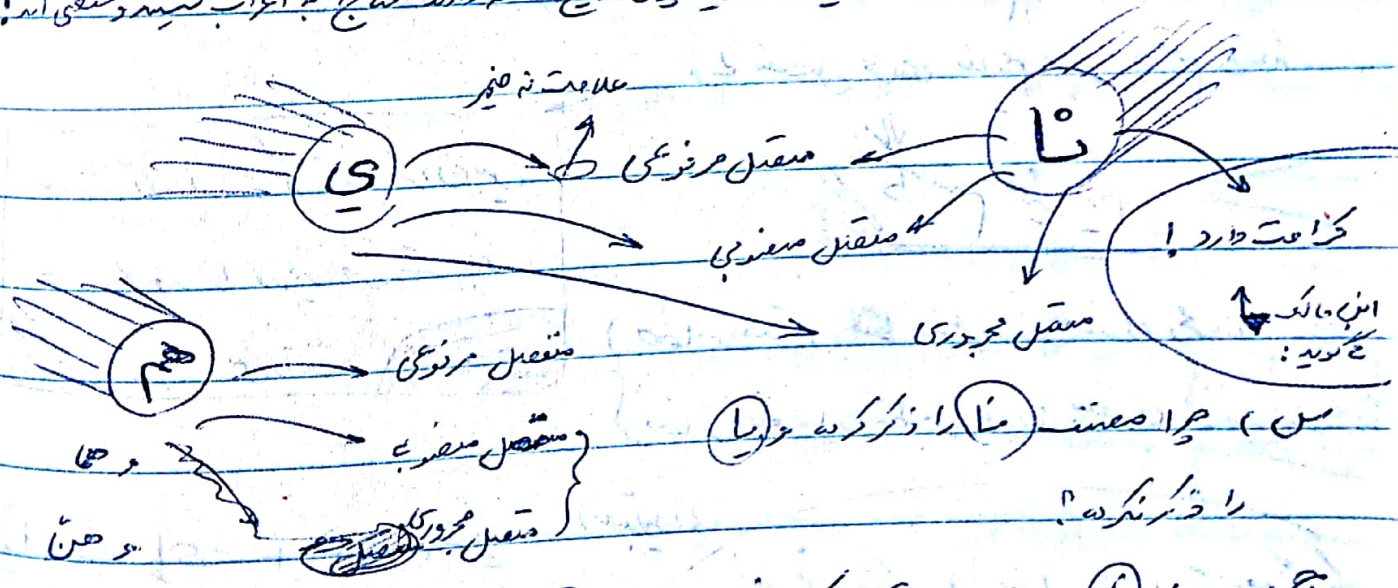

س) چرا مصنف (نا) را ذکر کرده و (یا) را ذکر نکرده؟

ج) چون (نا) در هر سه حالت به یک معنا است ولی (یا)

در حالت رفعی (صیغه دهم مؤنث !؟) مخاطبه است و نصب و جرش برای متکلم (صیغه ۱۴) استعمال

ادامه مباحث

در دفتری دیگر

Scanned by CamScanner

سرتقاء نوار شماره ۷ استاد عاملی

* کلمه "فتی" هم ناقص یایی آمده است و هم ناقص واوی. أَجَأَ ← دو همزه دارد

"زَلْزَلَ و سَلْسَلَ" را مضاعف نمی داند. * هر سالم صحیح است، اما هر صحیح سالم نیست.

س: به "ددن" هم نباید گفت مضاعف چون تغییر ندارد؟ اخص ← اعم

ج: ① مسأله ای هست ادغام و کنیم و همزه ها را در آوریم ② و شود به جای ادغام یکی از آن را قلب به حرف علت کرد یا اصلاً می شود یکی را حذف کرد باشد: قَوْدَ [یکی "را" حذف شده!]

حرف لین — صحیحی ها ← ساکن باشد.
— تجویدی ها ← " " ماقبل آن مفتوح باشد. } اخص

حرف علّه ← حروف "و"، "ی"، "ا" را گویند. اعم

حرف مدّ ← علّه باشد، ساکن باشد، ماقبل آن متناسب با خودش باشد. اخص تر از همه

س: چرا حرف متناسب با "الف" فتحه است: چون الف دو برابر فتحه است.

س: "الف" دو برابر فتحه است: اگر قیچی دایگیری و الف را از وسط ببری دو فتحه بدست می آید. (استاد دش گفته بود)

ج: اگر در تلفظ فتحه را طول دهید و بکشید الف پیدا می شود.

بقیه دو حرف واو و یاء هم همین را باید گفت.

"واو مدی، یاء مدی، الف (مدی)" این سه حرف اصلاً در حروف عربی وجود ندارند یعنی اصلاً حرف نیستند بلکه در حقیقت حرکت هستند.

Scanned by CamScanner

بسمه تعالی

فنون شماره ۵

تضعیف ← ادغام } قیاسی است ← ادغام یعنی ادخال (داخل کردن) حرف اول را در حرف دوم داخل می‌کنیم لذا گویند ادغام

قلب } سماعی اند

حذف } * وقتی صحیح و سالم را یکی می‌دانند و بر ما فرق قائلیم

"حرکت و سکت" از فاصله‌ها هستند یعنی بین دو حرف فاصله می‌اندازند.

ادغام واجب ← در یک کلمه ← مدغم و مدغم فیه در یک حرف نوشته می‌شوند.

در دو کلمه ← " " " " را روی دو حرف می‌نویسند.

اِقْتَتَلَ ← قِتَّلَ (چون ادغام جائز است گاهی بصورت دو حرف هم می‌نویسید.)

تخفیف ← حذف

قلب

بین بین

تخفیف ← واجبی: دو تا کنار هم اولی متحرک، دومی ساکن، در یک کلمه

جائزی: اگر اولی غیر همزه باشد تخفیف جائز است

سماعی: بعضی کلمات تخفیف قلبی دارند و بر خلاف قاعده

أَءِمَّة (ادغام) ← أَءِمَّة ← أَئِمَّة (تخفیف سماعی: اَیِمَّة)

تخفیف ← أَيِمَّة چون ادغام مقدم بر اعلال است خیر چنین نیست بلکه

شرایط علی حده: اولی مد، دومی ساکن و مدغم، در یک کلمه

اعلال مقدم بر ادغام است، اینجا اول سراغ ادغام رفته‌اند چون این کلمه از اوزان جمع قلة است (دلالت می‌کند تا ۹)

هدایه ۴½ - ۵½ ۲ - ۴ ۹ - ۱۰ ریاضی

TV

صرف عربی ۱۰½ - ۱۱ PM ۸ - ۹ ۱۰ - ۱۱ AM صحیه

کلاس

«بسمه تعالی»

نوار شماره ۹

* اگر وزن فَعِیل لام الفعلش همزه باشد تبدیل به یاء شده و در یاء زائده ادغام می‌شود (ابن حاجب گوید)

نَبِیء ← نَبِیّ

ماقبل یاء ← بدل به یاء

" واو ← " " واو

تخفیف حذفی: در چند مورد حرکت همزه طبق قاعده نقل به ماقبل شده و خودش حذف می‌شود:

① وقتیکه اول کلمه همزه باشد و "ال" بر سرش در بیاید مثل: اَلْأَحْمَر ← اَلْحَمَر

② در مادهٔ رؤیت (مشتقاتش) هر وقت راء ساکن باشد حرکت همزه را نقل به آن کرده و حذف می‌کنیم

③ مشتقات مادهٔ سؤال به تفصیلی که در صفحهٔ ۱۳۷ خواهد آمد. مثل: تَرَی

«بسمه تعالی»

نوار شماره ۱۰

صیغه سازی اللّٰه: (اَلْعَالُ)

① اِلٰه ← اَلْإِلٰه (معبود) ← اَلِلّٰه ادغام اَللّٰه (اَلْعَالُ)

* دو حرف متماثل متحرک در دو کلمه را نمی‌توان ادغام کرد مگر آنکه ماقبل حرف اول مدّ باشد مثل: غیبِ مُدَّکِر

اما در "اللّٰه" ادغام می‌شود چون در اینجا "ال" کالجزء کلمه شده است و غیبُهُدَی

کل کلمه نام خداست لذا یک کلمه فرض نموده ادغام می‌کنیم. قِیلَ لَهُم ← قِیلَّهُم

② اِلٰه شذوذاً (اشتشاذاً) لٰه ← اَلْلٰه ادغام اَللّٰه (اَلْعَالُ)

مثل "ناس" که "اُناس" بوده و شذوذاً همزه‌اش حذف شد.

الاقتراح سیوطی

اصول صرف و نحو در آن آمده است.

* حروف شمسی حروفی هستند که وقتی "ال" بر سر آنها داخل شود "ل" را از جنس خود کرده لذا "لام" در آن حروف ادغام می‌شود.

خورشید در رمز غلبه می‌کند بر ستاره‌گان لذا ستاره‌ای دیده نمی‌شود این حروف هم بر لام غلبه کرده از جنس خودشان می‌کنند ولی حروف

Scanned by CamScanner

قمری مثل ماه نمی توانند بر لام غلبه کنند. این موضوع در حاشیه مغنی آمده است.

موقعیت غلبه کردن یا نکردن حروف بر لام برمی گردد به مخرج حروف و این دو دسته پدید آمده اند. اگر لام و حرف

در یک کلمه باشند و ادغام می شوند مانند: اَلزَّمْنا

فعل ← دلالت می کند بر کار ← دلالت بر کار که بر وقوع کار می کند

← نه بر حالت ← نه بر وقوع کار می کند

ضرب ← دلالت بر کار که بر وقوع کار می کند

امر دلالت بر زمان نمی کند (امر اصلاً زمان ندارد)

نهی و استفهام هم مانند امر ند. کلمه ای که دلالت می کند بر طلب فعل. (این تعریف هم ناقص است)

کلام ← خبری ← اش، ایجاد است به محض گفتن (بدون فاصله معنای طلب ایجاد شد)

← انشایی (سر بندی زمان در آن نیست) اِضْرِبْ: طلب است و شاید اصلاً ضرب واقع نشود

هدایة المسترشدین (محمد تقی) حاشیه بر کفایه در مورد این مسئله مبسوط بحث کرده است.

اصل فعل ← کوفیون (کسائی): اسم از فعل گرفته می شود. ضَرَبَ از ضَرْبٌ

← بصریون (سیبویه): فعل از اسم گرفته می شود. ضَرَبَ از ضَرْبٌ

الإنصاف فی المسائل الخلاف ابن انباری فرع آن است که چیزی بیشتر از اصل داشته باشد پس نظر بصریون

اختلاف بین بصریون و کوفیون صحیح تر است مانند آبی که در لوله جریان دارد و فقط شکل لوله عوض می شود.

* مصدر دلالت می کند ← بر کار # مصدر: اَلْمَصْدَرُ اِسْمُ الْحَدَثِ الْجَارِي

س: چرا امر را از مضارع می گیریم؟ ← بر حالت عَلَى الْفِعْلِ (یعنی وقوع ندارد)

ج: چون تناسب بین امر و مضارع است امر طلب فعل مضارع را می کند. ✱ مضارع از ماضی گرفته می شود چون هر دو از

فعل بودن مشترک هستند و مضارع همان ماضی است

که زمانش به حال و آینده کشیده شده است

"به تعالی"

نوار شماره ۱۱

* مادّه «أدبا» اصلاً قبل از ظهور حضرت رسول الله (ص) استعمال نشده و بعد از اسلام این ماده پدید آمده. بعضی گویند که این أدبا از داب گرفته شده ولی این حرف ثابت نشده است.

* فاعل است که معلوم یا مجهول است

به معنی دائمی و همیشگی

وقتی می گویند فعل مجهول است یعنی فاعلش مجهول است

* فعل همیشه معلوم است و مجهول نمی شود

در تعریف می گویند: فاعل ذکر نشده است در حالیکه فاعل معلوم است

بعضی افعال هستند که مجهول هستند ولی معلوم ندارند (مثل: جُنَّ (دیوانه شد)) است ولی نخواستیم بیانش کنیم.

اینها را می گویند که مجهول از ماضی تقدیری گرفته شده است و البته فعل ماضی بوده که اکنون دیگر کاربرد ندارد. (مثل: جُنَّ)

تشریح کافیه وضی

در مورد صیغه های فعل مبسوطاً بحث کرده است. صاغ (ریخت) صیّاغ (ریخته گر)

اصطلاحی: زائد در تمام صیغه های آن باشد. صُحِّف صیغه (ریخته شده)

لغوی: " " " " " " نباشد. جلوس

مزید فیه

مزید فیه مورد نظر ما مزید اصطلاحی است، چون حالات فهمیدن به انسان هستند (لا نحاة) لذا فهمیده آورده اند.

* اگر فعل دلالت بر حالت کند آنرا از باب فَعُلَ آورده است.

س: صَرَبُوا مبنی بر ضم است یا بر فتحه (ضمه بنایی است یا به مناسبت واو آمده است)؟ [از ائمه دهم بپرس!]

الف فارقه بین واو جمع و واو اصلی فعل فرق ایجاد می کند.

" " " " عطف " " " حرکات اصلی مد نظر است.

اربع حرکة

حجازی: چهار حرکت در یک کلمه جمع نمی شوند. خمس عشرة. (چون عشرة مبنی است حرکت آخر آن عارضی نیست واصل است)

بنو تمیم: " " یکان " " " خمس عَشَرَة.

* جَعفَر، عَشَرَة " چرا اولی اشکال دارد و دومی ندارد، چون "ة" کانفصال فقط در حالتیکه تمیز عدد باشد.

* تقدیری است یعنی گاهی هست و گاهی نیست پس نمی توان از کلمه جدا حساب کرد.

Scanned by CamScanner

«بسمه تعالی»

نوار شماره ۱۲

* اصل در مبنی سکون است ، نون عوض رفع چون یک حرف بود متحرکش کردیم و فتحه دادیم تا اخف الحرکات

— چیزی که زیاد استعمال شود باید سبک باشد — عرب از ضمه به کسره و از کسره به ضمه هرگز نرفته است (مگر در شاذ)

— اگر اول کلمه ساکن شود که همزه ابتدا آن می آورند (تغییر ب) زمانیکه هر دو حرف متحرک اصلی باشند

اصل اینست که کسره باشد (چون کسره اعدل الحرکات است یعنی بین فتحه و ضمه است)

امر → به لام

→ به صیغه

چون استعمال آن زیاد است باید سبک باشد.

امر:
- غائب
- مخاطب (حاضر) ← حذف علامت مضارع (ت) — اگر عین الفعل مضموم بود به معنی این است
- متکلم ← اگر ابتدا ساکن بود همزه مکسور می آوریم — مانند کسره به ضمه رفته ایم لذا مضموم می کنیم
- مجهول غائب ← چون مبنی است انتهایش (حرکت آن تابع ماقبل یا ماقبل ماقبل) اتباعی → حرکت دارد
- حاضر مجهول — ساکن می شود. أُنْ اُشْکُرْ ← اُنْ شُکْرْ
- متکلم مجهول — سکون بر هر حرفی داخل شود آن حرف را صفت فرض می کند یعنی انگار وجود ندارد

* جزم از علامات اعراب است پس به امر حاضر نمی گوییم مجزوم ، می گوییم انتهایش ساکن است.

جر ← مختص اسم — جزم ← مختص فعل

* اگر لام امر بعد از "واو" یا "فاء" یا "ثم" قرار گیرد می توانیم لام را ساکن کنیم : وَلْیُوفُوا

«بسمه تعالی»

نوار شماره ۱۳

* حرف اشباع : حرکتی را اگر اشباع کنیم ناخودآگاه حرفی پیدا می شود (مثلاً در ضرورت شعری : ضَرَبْتُ ← ضَرَبْتُو)

فَعَلْتَا (للمخاطبین) [با حرف اشباع الف اشتباه گرفته می شود لذا حرفی زائده کنیم "سألتموفی ها" و چون

فَعَلْتُمَا — نزدیکترین حرف به حروف علّه "میم" است لهذا آنرا گذاشتیم چون از حروف شفوی است و

فتحه مناسب دارد ماقبلش را فتحه دادیم فَعَلْتُمَا ساخته شد.]

Scanned by CamScanner

فَعَلْتُوا (للمخاطبین) [با واو اشباعی اشتباه گرفته می‌شود چون حرف ضمه داریم اضافه کردن "واو" و "یاء" و "الف" ناممکن است از "سألتمونیها" میم را که نزدیک به واو است اضافه می‌کنیم،

فَعَلْتُمْ چون در کلام عرب امر ندارید که واو باشد ماقبل مضموم (غیر از "خُو" که پنج تا دارد!) و از طرفی "تُمُوا" ضمیر است و اسم پس خلاف قاعده است لذا "واو" را حذف می‌کنیم.]

* اگر به همین فعل ضمیر دیگری متصل شود مجدداً "واو" باز می‌گردد مثلاً: ضَرَبْتُمُوهُ

ضَرَبْتَ ← ضَرَبْتُوا ← ضَرَبْتُوا ← ضَرَبْتُمُوهُ

* اگر به همزه وصل برسد حرکت ضمه که اصل بود باز می‌گردد: ضَرَبْتُمُ الرَّجُلَ

* عین مطالب فوق را در "کُمْ" و "هُمْ" هم بیان می‌کنند. [کَ و هُ بوده‌اند]

س: در ضَرَبْتَا که "تا" کالجزء کلمه است چگونه اربع حرکات پدید آمده؟

ج: تاء تأنیث ریشه‌اش در سکون است پس در اینجا به منزله ساکن است.

* تاء در معرض انفصال است مانند: عَشَرَةَ

فَعَلْتُمْ ← شریف ← به روش متفاوت بدین ساختن بیان شده است و شریف می‌گوید که واو بعدش میم اضافه می‌کنیم و به جهت التقاء ساکنین واو افتاده است.

فَعَلْتُمْ ← رضی الدین ← رضی هم حرفهای بالا را گفته است مؤلف هم به نظرش درست آمده.

فَعَلْتُنَّ (للمخاطبات) [نَّ می‌آورند تا در مقابل هوا در جمع مذکر باشد، چون به آن شباهت دارد نون غنه دارد و مانند هوا است، و دو حرف نون اضافه می‌کنیم تا حتی مذکر شود.]

* عرب عبارت "ضَرَبْتُ هِنْدٌ" را بسیار استعمال کرده است، اگر "تُ" ضمیر بود حذف می‌شد پس معلوم می‌شود که تاء ضمیر نیست و ضمیر "هی" مستتر است و تاء فقط علامت تأنیث است.

وقتی فعل به اسم ظاهر اسناد داده شود نباید ضمیر داشته باشد.

Scanned by CamScanner

تجوید ۲۰ / تاریخ ۱۷/۵ / احکام ۱۷ / فارسی ۱۷/۵ / نیم صرف ۱۳/۲۵ / ۱۵

أَزْدُ شَنُوءَة } دو قبیله عرب
طَيّ }

این دو قبیله فعل را با اسم ظاهر و ضمیر هر دو آورده اند.

گوئیم این دو قبیله مرادشان از ضمیر، ضمیر نیست بلکه مرادشان علامت است.

س: این لغت فصیح هست یا رکیک؟ ج: این لغت فصیح نیست چون مورد استعمال تمام عرب نیست.

* اگر در قرآن روایت شده گوئیم که اسم ظاهر بدل از ضمیر است این رکیک نیست و فصیح است.

ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ [مائده آیه ۷۱] (و یا "کثیرٌ" را مبتدای مؤخر بگیریم)

بسمه تعالی

فصل شماره ۱۴

1# وقتیکه ماضی بر وزن فَعَلَ و اجوف واوی باشد مضارع مضموم العین می شود: قالَ

2# " " " " ناقص واوی " " " : دَعا

3# " " " اجوف یایی " " مکسور العین " : باعَ

4# " " " ناقص یایی " " " : رَمی

5# " " " فَعُلَ باشد مضارع مضموم العین " : شَرُفَ و طالَ

6# " " " فَعِلَ " مفتوح العین " : حَمِدَ و غَضِبَ

این قاعده در چند مورد استثنا خورده و مضارع مثل ماضی مکسور العین آمده است:

① حَسِبَ يَحْسِبُ [هم به کسر و هم به فتح استعمال شده است در قرآن طبق قاعده مفتوح العین آمده است]

② وَسِعَ يَوْسِعُ (يَسِعُ) ③ وَرِثَ يَرِثُ ④ وَرِعَ يَرِعُ

⑤ وَرِمَ يَرِمُ ⑥ وَمِقَ يَمِقُ ⑦ يَئِسَ يَيْئِسُ

⑧ نَعِمَ يَنْعِمُ

* افعالی که ماضی آنها مفتوح العین بوده و ناقص یا اجوف نباشند، حرکت عین الفعل مضارعشان سماعی است.

* شرط مفتوح العین شدن مضارعی که ماضی آن نیز مفتوح العین است این است که عین الفعل یا لام الفعل حرف حلقی باشد: مَنَعَ یَمْنَعُ سَأَلَ یَسْأَلُ [شَغَلَ یَشْغَلُ سماعی است]

حرف حلقی شش بود ای نور عین هاء و همزه، حاء و خاء، عین و غین

شاذ: أَبَا یَأْبَا (بعضی می‌گویند الف هم حرف حلق است و آنرا توجیه می‌کنند)

two: کلیات ابو البقاء ← در آن گفته است که در خواندن الف که ساکن است لام می‌آورند و یا می‌گویند.

س: چرا «ن» برای اعراب آوردیم؟ چرا مکسور کردیم؟

ج: چون التقاء ساکنین شد آنرا مکسور کردیم (الف که کسره نمی‌گیرد) ما باید حرفی بیاوریم به عنوان علامت رفع و می‌دانیم که «الف» و «واو» می‌توانند علامت رفع واقع شوند [جاء ابو الفضل، زیدان] الف که داریم پس نمی‌شود، واو هم نمی‌شود چون جمع حرف علّه می‌شود، بشبیه واو را می‌آوریم که نون باشد، چون هر دو علّه دارند.

three: * در جمع مذکر هم همین کار را می‌کنیم، ولی نون را مفتوح می‌کنیم تا با نون تثنیه اشتباه نشود، چون الف سبک است کسره را به آن می‌چسبانیم و واو که سنگین است فتحه را که سبک است می‌دهیم تا تعادل برقرار شود.

four: در صیغه (یَ) اگر تاء بیاوریم غایب با مخاطب مشتبه می‌شود و اگر یاء بیاوریم مؤنث و مذکر، بین المحذورین هستیم آنرا که کمتر عیب دارد انتخاب می‌کنیم، مخاطب با غائب عرفی گرفته نمی‌شود فلذا تاء را وضع کردیم.

six: چون مبنی است و اصل بناء ساکن است فلذا یاء را ساکن می‌کنیم و نون علامت جمع مؤنث را اضافه می‌کنیم دیگر با مذکر مشتبه نمی‌شود لهذا از تاء بی‌نیاز شدیم یاء آوردیم تا نشان غیبت باشد.

ten: تَفْعَلُ بود علامت یاء ساکن است می‌شود تَفْعَلِي، اعراب از بین رفت، عوض اعراب را می‌گذاریم می‌شود تَفْعَلِینَ اگر کسره بدهیم چون خود یاء دو کسره است توالی حرکات مکروه است می‌دهیم به آیه لذا فتحه می‌دهیم.

Scanned by CamScanner

* إِمْرِءٌ : جَاءَ امْرُءٌ [اعراب در وسط واقع شد، چون را تابع همزه است]

* إِبْنٌ : به این حرکات حرکت اتباعی گویند نه اعرابی، این حرکت تابع حرکت آخر است.

همزه غریب : از همه حروف سنگین‌تر همزه است چرا همزه آورده‌اند؟ این در اصل واو بوده: وَفَعَلَ

اگر فاء الفعل واو باشد یک واو عاطف هم باشد توالی واوها می‌شود: وَ وَوَرِمَ ناچاراً برای

پرهیز از شاذ واو را بدل به همزه کرده‌ایم. وِشَاحٌ ← إِشَاحٌ [کلاً همزه جایگزین خرج برای واو]

حرف حسان عسل همیشه مفتوح است مگر در چهار جا:

~~سماعی~~ : زمانیکه ماضی چهار حرفی باشد : دَحْرَجَ ← دُحَيْرِجُ [اگر فتحه دهیم با ثلاثی مجرد مشتبه می‌شود در باقی

رباعی مجرد ← ثلاثی مزید افعال حالات هم درست است که اشتباه نمی‌شود

ثلاثی مزید تفعیل ← مفاعله ولی تابع شدند به همین قاعده]

س : در صیغه‌های ۷ و ۱۲ و ۱۴ استار غیر واجبی است چرا اینجا واجبی { یک داغ دل بس است از برای قبیله‌ای

و در ۱ و ۴ جائز است؟ چرا در اسم فاعل در متکلم وحده استار جائز است؟ } روشن شود هزار چراغ از قبیله‌ای

(در اوصاف : اسم فاعل، اسم مفعول و ...)

در این صیغه‌ها می‌گوییم چیزی مستتر است که معنای آن نحن یا انا یا هو یا هی یا انت است.

«بحمد تعالی»

نشستار شماره ۱۵

ماضی مجهول : فعلی است که برای بیان کار یا حالتی در مفعول در زمان گذشته دلالت می‌کند و از ماضی معلوم گرفته می‌شود

مضارع " : " " نسبت حدث یا حالت به مفعول را می‌رساند و زمان آن حال یا آینده است و از مضارع معلوم

س : ذُهِبَ بِهِنْدٍ چرا فعل مؤنث نشد؟ ذُهِبَ بِهِمَا چرا مفرد است؟

ج : ۳ قول هست : ① نائب فاعل همان اسم مجرور است (پس محلاً مرفوع است) [اکثریت] ② فراء گفته نائب فاعل باء

که محلاً مرفوع است. ③ ابن حاجب و ابن مالک گویند که نائب فاعل هر دو هستند جار و مجرور در هر دو محلاً مرفوعند.

Scanned by CamScanner

تفتازانی در شرح تصریف گفته است که با اطمینان گفته نائب فاعل جار و مجرور است. طبق قول سوم فعل نمی تواند مؤنث باشد

• چون مجموع جار و مجرور مؤنث نیست. قول اول که قول اکثریت است جوابش این است که وقتی فاعل مؤنث حقیقی باشد و بین فعل و فاعل فاصله بیافتد مؤنث آوردن اختیاری است، فلذا در کل مذکر آوردن فعل مانعی ندارد. [ضُرِبَ اليوم هند]

ولی این جواب مانع نشده نیست چون اینجا واجب است مذکر باشد نه جائز؛ جواب این است که بعضی جاها بعضی فاصله ها واجب می کند مذکر آمدن را [مثل: عَفَا بَعْضُ] پس اینجا هم از آن موارد است.

جواب سؤال دوم این است که اینجا حرف جار مانع چسبیدن نائب فاعل به فعل است پس دیگر فاعلی (غیر فاعلی) که همان تصریف فعل است به فعل متصل نمی شود فلذا فعل بدون غیره آید (صرف نمی شود و مفرد است).

مهمان = نازل — زن باشد ← نازله — مهماندار (میزبان) = منزول — اگر زن باشد ← منزول بها (چون لازم بوده است)

«بسمه تعالی»

نوشتار شماره ۱۶

تبصره: در قرآن لام امر که بعد از واو یا فا یا ثم بیاید و ساکن نشود نداریم؛ پس بیان فصیح همین است.

در وزن کَتِفَ سه وزن داریم کَتِفَ و کَتَفَ و کَتْفَ اگر حرف حلقی داشته باشد چهار وزن می شود:

فَخِذَ، فَخَذَ، فَخْذَ، فَخِذَ

* این قاعده در بین دو کلمه هم اگر قابل اجرا باشد و اگر این وزن رخ دهد می شود همین کار را کرد:

وَلْيَضْرِبْ (كَتِفَ) ← وَلْيَضْرِبْ (كَتْفَ) «تشبیهاً به كَتِفَ»

اِنْطَلِقْ (كَتِفَ) ← اِنْطَلْقْ (كَتْفَ) التقاء ساکنین اِنْطَلَقَ (راه بیافت) [امر]

لَمْ يَلِدْهُ ← لَمْ يَلْدَهُ ← لَمْ يَلْدَهُ

أَرِنَا ← أَرْنَا

* در اوصاف استتار جائز است (مثل اسم فاعل: هند ضاربٌ هُوَ) فاعل

تصریف مجهول — انتشارات ارومیه

شیخ سعید اصغری نیاری

س: از فتحه به کسره تبدیل است پس چرا در فعل مجهول چنین اتفاقی افتاده؟

ج: در بین یا صیغه اسم وزن فُعِلَ نیست، از آنجا که فعل باید فاعل داشته باشد و در فعل مجهول ما فاعل را حذف کردیم ترسیدیم که نکند این به اسم ملحق کند و گمان کنند که این اسم است لذا آنرا به وزنی بردیم که در میان اسماء نباشد. فُعِلَ را انتخاب نکردیم چون از فَعِلَ ثقیل‌تر بود پس فُعِلَ شد.

س: چرا در ثلاثی مزید هنگام مجهول کردن ماضی می‌گوییم تمام حروف متحرک ماقبل حرف ماقبل مضموم می‌شوند؟

ج: چون اگر بگوییم اُنْکَسِرَ همزه، همزه وصل است اگر در وصل بیافتد معلوم نمی‌شود که معلوم است یا مجهول و یا اگر بگوییم تُصُحِّفَ با مضارع باب تفعیل اشتباه می‌شود (به حرکت آخر در وزن اعتنا نمی‌شود چون در وقف را

" " تُفَاعِلَ " " مفاعلة " " می‌گوییم تُفُوعِلَ.

" " اُنْتُفِعِلَ هنگام وصل همزه می‌افتد و مجهول بودن معلوم نمی‌شود.

س: چرا نگوییم ماقبل آخر و نمی‌گوییم عین الفعل؟

ج: در اِحْمَارَّ می‌شود ← اُحْمُوْرِرَ که در اینجا راء ماقبل آخر است ولی عین الفعل نیست.

چون در امر مجهول کثرت استعمال نداریم تا مجبور به تخفیف صیغه شویم لذا امر به صیغه نداریم و همه امر به لام می‌شوند.

تعدیه:
- عامه: معنی فعل را عوض نمی‌کند: مرّ ← مرّرت زیدا ← با ی الصاق
- خاصه: " " عوض می‌شود: جاء ← جاء بالکتاب (آورد)

* تعدیه عامه با بکار بردن هر یک از حروف جر درست می‌شود.
* " خاصه مختص به بعضی از ابواب (مثل: افعال و تفعیل) و در میان حروف جر مختص به بعضی از اقسام باء می‌باشد.

اتی ← اتی بالبینات (آورد)

ذَهَبَ ← اَذْهَبَ (فرستاد)

ذَهَبَ به (برد)

خَرَجَ من الدار ← خُرِّجَ من الدار